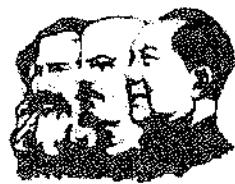


حقیقت



ارکان حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لینینیست - مانوئیست) www.sarbedaran.org شماره ۶ شهر ۱۳۸۱

جدال پیشرفت و عقب ماندگی

راه نجات ایران سوسیالیسم است!

صفحه ۵

نگاهی به رنسانس، اصلاح دینی، روشنگری و مارکسیسم

صفحه ۸

در چهاردهمین سالگرد
کشتار زندانیان سیاسی

روز حسابرسی نزدیک است؟

چهارده سال از کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ می‌گذرد؛ چهارده سال از شیار این رخم عمیق بر پیکر مبارزه و مقاومت مردم می‌گذرد. رخم فراموش ناشدنی؛ رخم ناخشودتی؛ رخمنی که تنها مرهمش سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تمام است. موقعیت اکبریت عظیم ترده‌ها طوری است که نگر هیچگونه صلح و مصالحه‌ای را با دار و دسته حاکم نمی‌توانند به سر راه دهند. مسئله فقط به وقت این دار و دسته ختم نمی‌شود. فجایعی که توسط رژیم مذهبی بر مردم گذشته آنچنان سنگین است که بخش بزرگی از جامعه حاضر نیست به حکومت دینی دیگری گردن بگذرد.

جمهوری اسلامی: نقلا در گرداب

ایران در آستانه تحولات عمیق سیاسی است. یک دوره از تاریخ کشور که با رژیم استبداد مذهبی مشخص می‌شود، سریعاً به نقطه پایان نزدیک می‌شود. همه به بعد از جمهوری اسلامی نگر می‌کنند. مردم برای اولین بار بعد از سرکوب خونین اوایل دهه ۶۰، به این امید و باور روشن وسیده اند که کار دشمن جمهوری اسلامی تمام است. موقعیت اکبریت عظیم ترده‌ها طوری است که نگر هیچگونه نیت توانند به سر راه دهند. مسئله فقط به که در انقلاب ۵۷ بسیاری را به خیابانها کشاند، این بار نیز سحرک بخش بزرگی از جامعه است. تجربه ۴۲ سال استبداد مذهبی نشان داد که جدائی دین از دولت یک خواسته حداقل و غیر قابل گذشت است و بدین آن نمی‌تواند حریق از تحقق خواسته‌های اساسی ترده‌ها در میان باشد.

در جامعه‌ای اینچنین ملتهب و انفجاری، تغییرات سیاسی به ناگزیر صورت خواهد گرفت. سوال اینجاست که چه تغییراتی و چگونه؟ سران رژیم سخت در تلاشند که با زد و بقیه در صفحه ۲

اسلام: ایدئولوژی و ابزار طبقات استثمارگر

صفحه ۳۶

▪ ندای وجود ایان (بیانیه تعهد مخالفان جنگ
در آمریکا علیه سیاستهای دولت بوش)

صفحه ۱۷

▪ در آمریکا چه می‌گذرد

صفحه ۱۹

▪ کاینه بوش: کاینه دهشت

صفحه ۲۰

▪ قطعنامه کنفرانس مشترک

(احزاب و سازمانهای مارکسیست - لینینیست -

مانوئیست افغانستان و ایران)

صفحه ۳۱

▪ در حاشیه سخنرانی جنجال برانگیز

صفحه ۳۲

هاشم آقاجری

هیاهوی یک درگذشت

سرگذشت یک هیاهو!

نگاهی به میراث منصور حکمت
در زمینه‌های اقتصاد سیاسی،
مبارزه طبقاتی، سوسیالیسم
و مسائل ایدئولوژیک

صفحه ۱۳

مارکسیسم اومانیستی یا

مارکسیسم تقلبی

... و آنکه اول بار اومانیسم و مارکسیسم
را در ایران به هم آمیخت

صفحه ۲۲

بخش چهارم گفت و گو با یکی از رفاقتی شرکت گنده در مبارزه مسلحانه سربداران و فیام آمل

در شماره آینده حقیقت منتشر خواهد شد

صفحه ۱۶

درسی‌های آغاز جنگ خلق

تجربه جنگ خلق

در پرو

بنابراین مترجمین و امپریالیستها به دنبال طرح‌های دیگری برای مهار حرکت مبارزاتی زنان هستند. آنها مجبورند وعده دهنده که بعضی قوانین آشکارا ستمکارانه و تبعیضات شرعی و مدنی در آینده تغییر خواهد کرد و بعضی آزادیهای فردی و اجتماعی برای زنان تامین خواهد شد. اما هدف از این طرح‌ها حفظ پایه و اساس نظام موجود و حکم و اصلاح و تقویت دولتشی است که ستم بر زنان و تبعیض و نابرابری جنسی یک سنتون اصلی آن است. در این زمینه وقایع افغانستان و تجربه به اصطلاح آزادی زنان از چنگال مترجمین طالبان به حد کافی گویا و آموزنده است: زیر چکمه‌های ارتش آمریکا، نظام پدرسالارانه و مردسالارانه قبیله‌ای را راه حفظ کردن و جمهوری اسلامی افغانستان را از تو بر ویرانه‌های رژیم طالبان سازمان دادند زن‌ستیزان مترجمی که دختران از ترس آنان در پستو و چاه پنهان می‌شدند حالاً از بلندگوی دولت اعلام می‌کنند که از این پس زنان می‌توانند بدون مردمشان به خیابان بیایند و دختران می‌توانند درس بخوانند! همین‌ها هستند که اجرای بودن برخ را لغو کرده‌اند و به جایش به زنان اجازه چادر سر کردن داده‌اند تجربه افغانستان بار دیگر اثبات می‌کند که ادعای رهایی زنان بست قدرتهای استثمارگر امپریالیست یک ادعای پوج و فریکارانه است. حتی اگر طرح‌های امپریالیستی در ایران بتواند برای پنهانی معینی از زنان گشایش‌های محدودی ایجاد کند، هدف آن است که دولت مردسالار و پدرسالار نفس تازه کند و همچنان پا بر جا باقی بماند.

در این اوضاع خطیر، مردم باید کم و کیف تغییرات مورد نظر دشمنان خود را بشناسند و به ترقیدها و وعده‌های آنان دل نبینند. تجربه صد سال گذشته نشان داده که هر وقت گردداب بحران سیاسی جامعه را فراگرفته و افق انتظامی انتقامی پدیدار شده، ارتجاج حاکم و اریابان خارجیش با ترقیدهای سیاسی و سرکوب توانسته‌اند بیراهه‌های خند مردمی خود را به جامعه تحمل کنند. امروز نیز توده‌ها باید بفهمند که امپریالیستها و حکام اسلامی دارند چه آشی برای شان می‌پزند. باید آگاه باشند که هر اتفاقی در ایران بیفتاد، چیزهایی هست که آمریکا و همسایشان نه فقط پای کنار گذاشتندند نه روند بلکه با تمام توان سعی می‌کنند تحکیم و تقویتش کنند: آنها در هر حال حافظ دستگاه سرکوبگر نظامی و امنیتی هستند، زیرا خوب می‌دانند که این دستگاه برای حفظ منافعشان در ایران تعیین کننده است. کار این دستگاه کنترل و مهار توده‌های است که قرار است وحشیانه تر از پیش استثمار شوند، عربانتر از پیش بار متم طبقاتی و ملی و جنسیتی را بدش بکشند و در شرایط بحرانی که دامنگیر نظام امپریالیستی است با پل خون و عرق خود به تکان دادن شاخص‌های سود به سمت بالا کشک کنند. دستگاه سرکوبگر باید قدرتمند و فعل و کارآمد باشد تا توده‌های کاره به استخوان رسیده را به سر جایشان بنشاند و

سرکوب شده است. امپریالیستها خوب می‌دانند که نسل جوان به یک نیروی انفارتی تبدیل شده است. نیرویی که خصلتاً با رکود و عقب ماندگی سر سازش ندارد، به قضا و قدر گردن نمی‌نهد و می‌خواهد سکان سرنوشت خوش را به دست گیرد. قدرتهای جهانی معتقدند اگر راه هایی برای خشی کردن این بمب خطرناک پیدا شود می‌تواند خیلی چیزها را تخریب کند. تخریب از نظر امپریالیستها یعنی کشاندن جامعه به یک بحران و آشوب غیر قابل مهار که منافع سیاسی و اقتصادی سلطه‌گرانه سرمایه داری جهانی را در ایران و منطقه به خطر می‌اندازد. خواسته‌های سرکوب شده جوانان ایران فقط به موضوعاتی مانند حق معاشرت، آزادی پوشش، آسروش و تفریح محدود نمی‌شود. یک معضل بزرگ نسل جوان، معضل اقتصادی است. یعنی فقر و فلاکت مفترطی که دامنگیر جامعه شده است. یعنی دور ماندن میلیونها جوان از فرصتهای شغلی و رویرو شدن با گردها بیکاری و فقر و اعتیاد و بی‌آیندگی. تا گوش برای شنیدن است و زیان برای دروغ گفتن، آمریکا و طرفدارانش در مورد بهمه وضع اقتصاد و ساختن آینده بهتر برای جوانان ایرانی وعده خواهند داد. علیرغم سرکوب و خفغان حاکم، جوانان تا همین حالا هم با بی‌ محلی کردن به قوانین ارتجاعی، با مقاومت و اعتراض و جا نزدن در برابر مزدوران نیروی انتظامی و پسیع، عملی ارزش‌ها و رفتارهای باب میل خود را عملاً تحمل کرده‌اند: از به اصطلاح بدجایی و نوع پوشش گرفته‌ای با بی‌ توجهی به شعائر اسلامی، از راه‌های گوناگون معاشرت و تفریح گرفته‌ای با به لوث کشیدن آینه‌های مذهبی. بعدین نیست که امپریالیستها برای بدت آردن دل جوانان، همین حد از تغییرات را در طرح‌های خود برای آینده ایران به رسمیت بشناسند. اما این یک توهین و فکر پوج است که آمریکا و اروپا معجزه خواهند کرد و به جای این وضع جهنه‌ی در ایران بهشت خواهند ساخت. این وعده‌های دروغ درست در دوره‌ای اعلام می‌شود که اقتصاد جهانی درگیر بحران و رکود شدید است و امپریالیسم تنها راه چاره را استثمار شدیدتر و وحشیانه تر توده‌ها بیویژه در کشورهای جهان سوم و محکم کردن نظام و انتظام و ثبات ارجاعی در این جوامع می‌بیند.

زنان، عامل مهم و تعیین‌کننده دیگری در عرصه سیاسی ایران هستند. این نقش و جایگاه مهم، نتیجه مقاومت و مبارزه بی وقه زنان در طول حیات جمهوری اسلامیست. هر تغییر و تحول عمیق و جایگایی‌های تعیین‌کننده سیاسی در این جامعه بدون در نظر گرفتن نقش زنان و بدون پا به میدان گذاشتند توده‌های وسیع زن غیر قابل تصویر است. درست همانگونه که تحول واقعاً دمکراتیک جامعه، بدون تحقق خواست اساسی زنان یعنی برابری زن و مرد، امری ناممکن است.

امروز تبلیغات سطحی و وعده‌های پوج دوم خردادی‌ها در مورد حق و حقوق زنان از نفس اقتداء و تاثیرات فریکارانه‌اش رنگ باخته است،

تقالی در گرداد بندهای پنهان و آشکار با اریابان خواجه خود را جایی که امکان دارد این تغییرات را برای خود کم هزینه کنند. تماشندگان خامندهای و رفسنجانی و خاتمی در سویس، قبرس، کاتانا و مراکز سازمان ملل در گشت و گذارند؛ آستین هر مقام آمریکایی را که دیدند می‌چسبند و التمس دعا دارند جرج بوش به عنوان رئیس جمهور کشوری که هنوز از کارزار کشtar و تغییر در افغانستان فارغ نشده برای مردم ایران پیام می‌فرستد که برای شما هم آزادی خواهیم آورد مشتی و روشنکرته سلطنت طلب و دیگر دلیستگان آمریکا به جنب و جوش اقتداء‌اند تا مگر از این نمد برای خود کلامی بدوند. آنچه دولتهای امپریالیستی و در واس شان آمریکا می‌خواهند به مردم بقولانند اینست که کلید تغییرات سیاسی ایران فقط بست آنهاست. این قدرت نماینده‌ها، نیروهای مسالمت جوی خارج از حکومت مشهور به ملی - مذهبی را تحت تأثیر قرار داده است. اینها همیشه از به هم ویختن اوضاع جامعه، شورش توده‌ها، از هم پاشیدن نظم و ثبات اجتماعی و چند پاره شدن کشور وحشت داشته‌اند. اینک از ترس شیع فربویشی، به همین جلادان و غارتگرانی که بر سر کارند فراخوان می‌دهند که بیایید متحداً منافع ملی و تمامیت ارضی را حفظ کنیم! در عین حال، ملی - مذهبی‌ها هم بدبانی یافتن راهی برای فرونشاندن آتش خشم آمریکا هستند و طریوت بهمه روابط ایران و آمریکا را توصیه می‌کنند. آیا به راستی همه قدرت در دست امپریالیستها و نزکانشان است و هر کاری دلشان خواست می‌توانند با جامعه بکنند؟ هر تغییری را که خواستند می‌توانند تحمیل کنند؟ هر حکومتی را که خواستند می‌توانند بر سر کار بیاورند؟ نداشتهای جهانی و طبقات حاکم گرفتار بحران و تناقضات عمیقی هستند؛ نمی‌توانند هر غلطی که دلشان خواست بکنند؛ نمی‌توانند بدون در نظر گرفتن حیزه‌ای قشرها و طبقات مختلف، بدون در نظر گرفتن دعواها و رقابت‌های بین خودشان و وضعیت کل منطقه و دنیا، برای ایران نقشه بریزند و به اجراء بگذارند. و حالا که توده‌ها آشکارا وارد عرصه سیاست شده، قدرت سیاسی را زیر ستوا برده‌اند، دشمنان مردم ناچارند در حد معینی به مردم متولی شوند. آنها مجبورند برای عملی کردن اهداف خود شعارهایی را جلو بگذارند که نظر خوش بخشی از مردم را جلب کند. بیانیه‌ای که جرج بوش فردای استغای طاهری، به اصطلاح در دفاع از خواسته‌های مردم ایران صادر کرد و یا اظهارات رامسفلد وزیر دفاع آمریکا به اصطلاح در حمایت از مبارزات حق طلبانه مردم در همین چارچوب می‌گنجد. جوانان و زنان دو آماج عده نشنه‌های امروز امپریالیستها و مشخصاً آمریکا برای جلب نظر مردم ایران هستند.

جوانان بعنوان اکثریت عظیم جامعه ایران خواسته‌هایی دارند که توسط رئیس کونوی

گرفتن علیه ارجاع و امپریالیسم و متعدد کردن خلق در این سنگر، از الفبای انقلاب دمکراتیک نوین است. حزب ما برای مقابله با طرح‌ها و ترفندهای ارجاع حاکم و قدرتهای امپریالیستی مشخصاً آمریکا علیه مردم، دست اتحاد بد سوی همه احزاب و سازمانها و عناصر انقلابی و آزادخواه و مترقبی دراز می‌کند تا با جذب قشرها و طبقات مختلف مردم به سیاست انقلابی د روش مبارزه انقلابی، صفت آرایی سیاسی مساعدی برای تقویت قطب انقلابی در جامعه وجوده آوریم. در چنین حالتی، حتی اگر یک رژیم اجتماعی دیگر جای جمهوری اسلامی را بگیرد، طبقه کارگر و کمونیستها در موقعیت کیفیتاً بهتری برای پیشبرد انقلاب دمکراتیک نوین خواهد بود.

ما بعنوان حزبی که برای انجام یک انقلاب ریشه‌ای مبارزه می‌کند و هدف خود را آگاه کردن و مشکل کردن و مسلح کردن توده‌ها در انقلاب قهرآمیز برای بدست گرفتن سرنوشت خودشان قرار داده، راه درازی در پیش داریم. تقویت قطب پرولتاری در صحنه سیاسی در گرو آنست که کلیدی ترین مسائل ایدئولوژیک و سیاسی این مقطع از مبارزه طبقاتی را در چشیدهای جاری به میان بکشیم، آگاهی طبقاتی را بالا ببریم، و از طریق هدایت و سازماندهی مبارزات رزمیه به آن حد از نفوذ سیاسی و قدرت تشکیلاتی که لازمه آغاز جنگ خلق است، دست پیدا کنیم. فقط با آغاز چنین جنگی است که جریان بی‌پارگشت انقلاب دمکراتیک نوین به راه خواهد آمد. در غیاب جنگ خلق، همه دستاوردهای انقلابی ناپایدار و شکننده خواهد بود.

■

نشانی های

حزب گمونیست ایران

(ماوگسیست - لینینیست - هائوئیست)

BM BOX 8561, LONDON WC 1N 3XX, U.K.

POSTFACH 900211, 51112 KOELN, GERMANY

e-mail: haghighat@sarbedaran.org

website: www.sarbedaran.org

مختلف مردم و مشخصاً جوانان و زنان و کارگران درست کرد. این تشكل‌ها می‌توانند مقاومت و اعتراض ضد رژیمی گسترش داشتند و همبستگی مبارزاتی مردم را تقویت کنند؛ تا خلق در برابر ارجاع حاکم به قدرت نهایی پیدا کند. استکاراتی که هم اینک جوانان محلات به شکل جنگ و گریز، آزار و گوشمالی دادن مزدوران نیروی انتظامی و بسیج و گشت ویژه بنمایش می‌گذارند، منبع با ارزش و مهمی برای طراحی راه و روش‌های عملی مبارزات توده‌ای است. هر پیشووند جنبش توده‌ای و هر مبارز آگاه باید این سیاست را دیگر و اقلایی، این راه و روش مبارزاتی و این نوع سازماندهی را تشویق کند و برای عملی کردنش بکوشد؛ و گرنه عرصه سیاست برای مراجعتین و امیریستی، فرم غیر مذهبی دادن به این نهادها و رنگ و لعاب ناسیونالیستی و ملتریستی زدن به آنها تغواص بود. هدف اصلی از اینکارها تیزتر کردن شمشیر سرکوب علیه جنبش توده‌هاست و پس.

تحريف شعارها و خواسته‌های مردم یک جنبه از طرح‌های امپریالیسم و ارجاع است و تبلیغ پیراهنها و شیوه‌های علی معین جنبه دیگر آن، آنها بطور مشخص برای محدود کردن دامنه مبارزات رزمیه و مستقبل قشرها و طبقات مختلف مردم تلاش می‌کنند. برای آب پاشیدن بر آتش مبارزات خشمگین و قهر انقلابی توده‌ها، آشنا، سازش و مسالمت در برابر دشمنان مردم را تبلیغ می‌کنند. می‌کوشند عوام الناس را با کارزارهای انتخاباتی ارجاع و رفاهمندی تحت نظارت بنگاه‌های امپریالیستی دلخوش کنند و سر کار بگذارند. مردم را به باری در میدانی تشویق می‌کنند که قواعد و قوانین را قدرتهای ارجاع و امپریالیست نوشتند؛ سرنخش بدست آنهاست و نتیجه نهاییش هم از قبل بفع آنها تعیین شده است. روشن است که با این شیوه‌ها نمی‌شود پا را از دایره یک رشته اهداف و خواسته‌های محدود فراتر گذاشت. با این شیوه‌ها نمی‌توان حتی گامی به هدف سرنگونی ریشه‌ای و انقلابی نظام حاکم تزدیک کرد.

برای رشد و ارتقاء مبارزات ضد رژیم و حق طلبانه توده‌ها باید با شیوه‌های سرکوب جمهوری اسلامی ماهرانه مقابله کرد. حرقهای سازشکارانه ملی - مذهبی‌ها، توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها که فعالیت در چارچوب قوانین ارجاعی رژیم را بعنوان تنها راه نجات از سرکوب توصیه می‌کنند، مفت نمی‌ارزد. اینگونه نگاه کردن به مبارزه، از یک طرف راه مبارزات رزمیه و درست و حسابی ضریب زدن به جمهوری اسلامی را سد می‌کند، و از طرف دیگر با ایجاد توهمندی نسبت به قانون ارجاع و مصونیت مبارزات قانونی، مردم را در برابر بیرونی‌های بی خبر، خواب و ضریب پذیر می‌کند. برای خشی کردن طرح‌های سرکوبگرانه رژیم باید انواع و اقسام محفل و گروه و محمول را در محلات و اماکن کار برای جمع شدن و اتحاد و مبارزه قشرهای

این خواسته‌های دمکراتیک فوری، پرچم راهگشای مبارزات مردم است!

مجازات آمران و عاملان اصلی جنایات جمهوری اسلامی
مشخصاً کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و قتل‌های زنجیره‌ای
الای قانون اساسی جمهوری اسلامی
و کلیه قوانین ارتقاضی و نابرابر شرعی و مدنی
جدایی دین از دولت

الای دین رسمی؛ آزادی لامذهب بودن و انتخاب مذهب
دست دین از آموزش و پرورش و قضارت و قانون گذاری کوتاه باد
انحلال وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران و بسیج و ارتش ارتقاضی
برچیده شدن گشت‌های ویژه سرکوب زنان و جوانان
خروج قوای اشغالگر نظامی و امنیتی از کرستان

افشای غارتگری‌ها و ثروت‌های تمام خانواده‌های حکومتی و بنیادهای اسلامی؛ مصادره کلیه اموال آنها به نفع مردم
افشای مذاکرات و پیمان‌های محترمانه جمهوری اسلامی با آمریکا و قدرتهای خارجی
دست آمریکا از ایران کوتاه

انتقال فوری اداره صنعت نفت به شوراهای مستقل کارگران و کارکنان این صنعت
پرداخت فوری دستمزدهای معوقه کارگران؛ حق اعتساب
لغو قروض و دیون دهقانان به بانکها و نهادهای دولتی
آزادی زندانیان سیاسی

زندان اوین و همه شکنجه‌گاه‌های جمهوری اسلامی باید با خاک یکسان شود
لغو حجاب اجباری؛ برابری کامل زن و مرد
آزادی بی قید و شرط تجمع، ایجاد تشکیلات و هر شکل از اعتراض
برای کارگران، دهقانان، زنان، جوانان، ملل ستمدیده و روشنفکران دگراندیش
آزادی فعالیت کلیه احزاب و سازمانهای اپوزیسیون
آزادی بی قید و شرط مطبوعات و نشر کتاب؛ لغو سانسور

این خواسته‌ها به مبارزات مردم پایه‌خاسته سمت و سو می‌دهد؛ نهادها و سیاستهای اصلی دشمنان مردم را زیر ضرب می‌برد؛ توهه‌ها را
متعدد می‌کند. طرح این خواسته‌ها در برابر شعارها و طرح‌های فریسکارانه اپیریالیستی و ارتقاضی، آگاهی آفرین است نه توهم آفرین.
متعدد کننده است نه تفرقه افکن. قلب دولت یعنی دستگاه نظامی و امنیتی اش را نشانه می‌گیرد؛

از انسجام و اتحاد و قادرتش جلوگیری می‌کند؛ فضای مساعدتری برای آگاهی و تشکل انقلابی و تدارک چنگ انقلابی توهه‌ها بوجود
می‌آورد. فرآیند شدن این خواسته‌ها که دو شعار پایه‌ای انقلاب دمکراتیک نوین در ایران یعنی آزادی و استقلال را در خود منعکس
می‌کند، حزب انقلابی طبقه کارگر و جنبش توهه‌های ستمدیده را در موقعیت به مراد بهتری برای پیشروی انقلابی قرار می‌دهد.

راه نجات ایران سوسياليسیم است!

جادال

پیشرفت و

عقب ماندگی

ماندگیهای ایران نیستند چه برسد به درمان آن. اینها «عقب ماندگی» ها را به جوانی بسیار فرعی تقلیل می‌دهند: یعنی به جوانی که موقعيت خود آنها و پایه‌های اجتماعیشان را تضعیف می‌کند. مثلاً، نیروهای اصلاح طلب حکومتی و نیروهای ملی مذهبی «قانوندار» نبودن ریشه‌های حاکم بر ایران را اوج عقب ماندگی کشور معرفی می‌کنند و وظیفه فوری چنین ازایدخواهانه را «ملتزم کردن حکومت به قانون» می‌دانند و یا در بهترین حالت منتخب نبودن برخی از مقامات مانند ولی فقیه را اوج عقب ماندگی می‌دانند. غافل از آنکه اصلاً موجودیت نظام جمهوری اسلامی انتخابی نیست و گرنه در عرض چند دقیقه مردم رای به سرنگونی آن می‌دادند. برخی دیگر همراه با سلطنت طلبها ملتز نبودن جمهوری اسلامی به قوانین بین المللی را عقب ماندگی دانسته، خواهان رفع آنند. هیچکدام از اینها مناسبات تولیکی کپرادرور شودالی و حکومت اقلیتی که از این مناسبات و تمايزات طبقاتی نگهبانی می‌کنند را جزو عقب ماندگیها نمی‌دانند. از نظر هیچیک از اینها این واقعیت که اکثریت جمعیت کشور کار می‌کنند اما اقلیتی بر ماحصل کار آنان و اینکه اصلاً چگونه کار کنند کنترل انتصاراتی دارند، عقب ماندگی نیست. مگر از نظر برده داران روم باستان نظام برده داری عقب مانده بود؟ خیر. حتی به آن «دموکراسی» هم لقب داده بودند. بنابراین «عقب ماندگی» و «پیشرفت» دارای محتوای اجتماعی و ماهیت طبیعتی است.

عیران ترین مظاهر عقب ماندگی ایران فقر اقتصادی و بس حقوقی سیاسی اکثریت مردم و غلبه باورهای مذهبی و قرون وسطانی در تضاد با باورهای علمی است. در کشور ما دهها میلیون جوان قادر به کار بدنی و فکری، مهندسین و طراحان و پژوهشگران بیکارند در حالیکه ابزار تولید مانند زمین و آب عاطل و باطل در انحصار دولت و عده‌ای ملاک قرار گرفته و کارخانه‌ها، کبرو های ذوب آهن و تصفیه خانه‌ها با درصدی بسیار پائین تر از ظرفیت‌شان به تولید می‌پردازنند. چون بکار گرفتن کامل نیروی قادر به کار و استفاده از ظرفیت کامل ابزار تولید موجود در کشور، برای دولت و سرمایه داران سودآوری ندارد. برای طبقه کارگر، این یعنی عقب ماندگی، اما برای سرمایه دار این چیزی بسیار عادی و طبیعی است اما پس «عقب ماندگی» و «پیشرفت» دارای محتوای

سالهایی که در مسند قدرت بودند از این کلید استفاده نکردند. اما در این میان کمتر از همه نظریه و برنامه کمونیستی در میان دانشجویان و بقیه افسار جامعه تبلیغ شده است. در طول حاکمیت خلقان آور جمهوری اسلامی تعامی جریانات سیاسی وابسته به طبقات بورژوا امکان نشر و چاپ دیدگاه‌ها و برنامه‌های خود را داشته‌اند. اما کمونیستها تحت سرکوب و سانسور شدید حکام اسلامی (و قبل از آن رژیم شاه) توانسته‌اند به حد دیگران برنامه خود را به میان مردم ببرند. نظریه و برنامه کمونیستها یعنی برترانه انقلاب دموکراتیک توین و سوسیالیستی، توسط این رئیسه‌های مرتع سرکوب شده است زیرا تنها برنامه سیاسی و اقتصادی است که متنطبق بر منافع اکثریت مردم جامعه است. به همین جهت همه نمایندگان سیاسی طبقات سرمایه دار و زمیندار با وجود اختلافات شدید میان خود، با یکدیگر بر سر یک چیز وحدت دارند و آنهم دور نگاهداشت برناشده کمونیستی از دسترس تووده مردم است. اینان مشخصاً تلاش می‌کنند تا قشر دانشجوی را از نفوذ نظریه و برنامه کمونیستی دور نگاه دارند و همین طرف بوده است: یکم، نسل جدیدی به دلیل چند تازه است: یکم، نسل جدیدی به میدان آمد که می‌خواهد گنبدش را دفن کند و آینده ای توپخانه و برای همین بدبان راه و برنامه است. دوم، اوضاع سیاسی معینی در کشور شکل گرفته که مشخصه اش خاتمه عمر دانشجویان کاملاً مرتبط با درگی ضرورت عاجل و فوری سرنگونی جمهوری اسلامی و تلاش برای ترسیم آینده است. نمایندگان سیاسی متفاوت طبقات سرمایه دار و زمیندار نیز وارد این بحث شده‌اند: استادان و روشنگران وابسته به جمهوری اسلامی که به خود لقب «اصلاح طلب» داده‌اند در دانشگاه‌ها در باب «عمل عقب ماندگی ایران» تاریخ باقی می‌کنند و فریاد «آی دز» سر میدهند تا سهم خود را در تقویت این عقب ماندگی بپوشانند. روشنگرانی که سابق بر این در رکاب رژیم شاه خدمت می‌کردند درباره خدمات رضا شاه به مدنی شدن ایران پژوهش گرده و کتاب منتشر می‌کنند و امید «بازگشت» را در دل می‌پرورانند. ملی.

هر طبقه‌ای چه چیزی را عقب ماندگی و چه چیزی را پیشرفت می‌یند؟ توده‌های مردم باید درگ درست و عیقی از اینکه عقب ماندگی و پیشرفت از نظر منافع پرولتاریا و زحمتکشان چیست و نقش خودشان در رفع عقب ماندگیها و پیشرفت کردنها کدام است، بیانند. درگ درست این مساله اهمیت فوق العاده ای دارد. نه اصلاح طلبان حکومتی، نه ملی - مذهبی ها و نه سلطنت طلبان حتی قادر به تعریف عقب

گندیدگی و انحطاط

سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران جمهوری اسلامی

جای تردید برای اکثریت مطلق مردم باقی نمانده که به قدرت ریسیدن جمهوری اسلامی نه تنها ذره ای ترقی برای ما به بار نیاورده بلکه جامعه ما را عقب تر برد و آنرا در پوسیدگی پیشتری غوطه ور کرد. یک قرن است که سوال «ما چرا در عقب ماندگی دست و پا میزیم؟» سوال مرکزی جنبش دموکراتیک و ترقیخواهانه در ایران است و امروز نیز بد یکی از بعثهای محاذل سیاسی روشنگری، بخصوص دانشجویان، تبدیل شده است. جواب به سوال علل عقب ماندگی ایران و راه نجات آن از ارکان نظری و برنامه ای هر حزب سیاسی از صد سال پیش به این طرف بوده است. با این وصف این بحث به دلیل چند تازه است: یکم، نسل جدیدی به میدان آمد که می‌خواهد گنبدش را دفن کند و آینده ای توپخانه و برای همین بدبان راه و برنامه است. دوم، اوضاع سیاسی معینی در کشور شکل گرفته که مشخصه اش خاتمه عمر دانشجویان کاملاً مرتبط با درگی ضرورت عاجل و فوری سرنگونی جمهوری اسلامی و تلاش برای ترسیم آینده است. نمایندگان سیاسی متفاوت طبقات سرمایه دار و زمیندار نیز وارد این بحث شده‌اند: استادان و روشنگران وابسته به جمهوری اسلامی که به خود لقب «اصلاح طلب» داده‌اند در دانشگاه‌ها در باب «عمل عقب ماندگی ایران» تاریخ باقی می‌کنند و آنرا درگی ضرورت عاجل و فوری سرنگونی جمهوری اسلامی و تلاش برای ترسیم آینده است. نمایندگان سیاسی متفاوت طبقات سرمایه دار و زمیندار نیز وارد این بحث شده اند: استادان و روشنگران وابسته به جمهوری اسلامی که به خود لقب «اصلاح طلب» داده‌اند در دانشگاه‌ها باز کنند تا قشر دانشجوی را از مطالعه کنند و آگاهانه محک پزند و محتوای آن را به تعداد هر چه بیشتری از توده ها بشناسانند. تقویت این عقب ماندگی بپوشانند. روشنگرانی که سابق بر این در رکاب رژیم شاه خدمت می‌کردند درباره خدمات رضا شاه به مدنی شدن ایران پژوهش گرده و کتاب منتشر می‌کنند و امید «بازگشت» را در دل می‌پرورانند. ملی.

منصبی ها هنوز سعی می‌کنند از واقعه «ملی» شدن نفت توسط دکتر مصدق برای خود حساب اعتباری باز کنند تا پایگاه و پشتونه ای در میان دانشجویان برای خود دست و پا کنند. هم‌این نیروها مدعیند که کلید حل مشکل «عقب ماندگی» ایران در دستشان است و البته هیچیک نیز برای مبارکه نمی‌آورند که چرا در

که باید یک فضای محدود بعث در میان روشنگران را مجاز شمرد تا میدانی برای «مبازه داشجوتی و روشنگری» تعریف شود. اما مظور اصلی اصلاح طلبان حکومتی از توسعه سیاسی ایجاد یک نظام رقبای میان جناهای مختلف رژیم است تا مردم، خشم و نارضایتی خود را در این میدان کنترل شده بیرون ببریزند و به تکریت سنگون کردن اینها از قدرت سیاسی و بست گرفتن مهار سیاست و اقتصاد کشور نباشند. اصلاح طلبان حکومتی جوهر عقب ماندگی ایران را در «قدمان قانونمندیاری» می دانند و رکن اول برنامه اصلاحاتشان تلاش برای «محوریت قانون اساسی» است. (۱) هیچ چیز بیشترمانه تر از آن نیست که کسی «التزام به قانون اساسی» را چند «اصلاحات» و مساوی با «پیشرفت» قلمداد کند زیرا این قانون اساسی عقب مانده ترین، ارتقایی ترین قانونی است که از مشروطه به این طرف مردم ایران به خود دیده اند. در مقدمه این قانون اساسی توضیه شده است که محور وضع قانون در ایران «قرآن و سنت اسلام» است. یعنی قوانین مربوط به عهد عتیق. پس این قانون اساسی خود مظهر عقب ماندگی و حافظ آن است.

مواضع جریان موسوم به ملی . مذهبی نیز مشابه جناح اصلاح طلب حکومت است. اینها هم اختلاف چندانی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ندارند. این قانون دستپخت مشترک خودشان و آخوندتها است. نهضت آزادی معتقد است که از مشروطه به این طرف مشکل بزرگ کشور آن بوده است که رئیسمایی حاکم بر ایران «قانونمندیار» نبوده اند؛ هدف نهضت آزادی آن است که جمهوری اسلامی را «قانونمندیار» کند. (۲) آنها هیچ مخالفتی با قانون اساسی مبنی بر حفظ مالکیت‌های بزرگ زمینداران و سرمایه داران گردن کلفت بر شرکت‌های کشور و بر ثروتهایی که مردم با رفع و زحمت تولید می کنند، تدارند. آنها هم که صحبت از وجود «خودکامی و استبداد» در جمهوری اسلامی می کنند منظرشان اینست که هیئت حاکم به امثال «نهضت آزادی»، در حکومت سهم نص دهد. تأمین حقوق پایه ای مردم بد هیچ وجه مستله این آقایان نیست. بعلاوه، ملی مذهبی ها هیچ اختلافی با جمهوری اسلامی در اینکه نظام سیاسی کشور باید مذهبی باشد ندارند؛ آنان خواهشان از بانیان اسلام سیاسی (یعنی دخالت دادن اسلام در اداره امور جامعه) هستند.

نظریه پردازان «دوم خرداد» که تنی توانند انحطاط حاصل از حکومت دینی خود در ایران را پنهان کنند و با شعار و خواست عمومی مردم مبنی بر «جدالی دین از دولت» مواجهند، به صحرای کریلا میزنند. آنها مدعیند که برای پیشرفت سیاسی و اقتصادی، ایران نیز باید همان مراحلی را که چند صد سال پیش کشورهای غربی در راه رسیدن به ترقی و سعادت از سر گذرانند طی کند و برای اینکار، اول باید از

می شود. این یعنی عقب ماندگی سیاسی و فرهنگی. در عصری که با ترکیب عناصر آنی موجود زنده در آزمایشگاه ها بوجود می آید در کشور ما در مدارس و در میان مردم تبلیغ می شود که انسان را موجودی به نام «خدا» از گل بوجود آورد و زن هم از دنده راست مرد بوجود آمد و عقل زن نصف مرد است و زن کشتزار مرد است و حق کنک زدن وی را دارد. این عقب ماندگیهای سیاسی، فرهنگی مشخصه جوامع بوده داری و فتووالی اند، هر چند در نتیجه قیامهای خونین بردگان، جوامع بوده داری کاملاً از رعایت زنگیرهای آن نوع جوامع هنوز بر دست و پای جوامعی مثل ایران بر جا مانده است. جامعه ما در عین حال که در چنین رخت بر بسته اند اما بسیاری از جوامع سابق سرمایه داری مانده، به زیر سلطه سرمایه داری جهانی نیز درآمده است. بد این ترتیب دشتهای جامعه قرون وسطانی و جهان سرمایه داری را با هم دارد. این مساله وضعیت پیچیده ای را در رابطه با تحول و دگرگونی آن بوجود آورده است. وضعیتی که درست کردن آن از عهد طبقات اجتماعی ارتقایی مانند سرمایه داران و ملاکان، از عهد نیروهای سیاسی مذهبی و متزلزل مانند ملی مذهبی ها، از عهد نیروهایی که امیدوارند «غرب» ما را تجات دهند، بر نیز آید. ایجاد این دگرگونی عظیم ترها از عهد طبقه کارگر و حزب کمونیست که حزب پیشاپانگ طبقه کارگر است، بر میاید. این الغای تغییر ایران است. درک رسالت تاریخی طبقه کارگر از سوی توده های کارگر و زحمتکش، از سوی روشنگران انقلابی (یخصور دانشجویان) اهمیت فوق العاده تعیین کننده ای برای آینده ایران دارد. در حقیقت این پرولتاریاست که نماینده پیشرفت است: پیشرفت یعنی رها کردن و آزاد کردن ارزی نیروهای مولده، مهمترین نیروی مولده توده های مردم هستند. پرولتاریا، بطریق بالقوه توان و امکان آن را دارد که تمام توده هایی که از وضع موجوده رنج میبرند را به گرد خود بسیج کند و سازمان دهد تا پیا خیزند و این نظام منفور را سرنگون کنند، تمام زنجیرهایی را که این نظام بر دست و پایی نیروی مولده پخصوص انسانها بسته است پار کنند و به آن اجازه رشد سریع و آزادانه بدهند. اگر توده های مردم آزاد شوند، با خلاقیت و ابتکار و سخت کوشی حیرت انگیزی می توانند بسرعت بر تمام مظاهر عقب ماندگی که در فقر و شکاف طبقاتی و جهل سیاسی و فرهنگی فشرده شده است، فائق آیند.

آیا «توسعه سیاسی»

راه حل عقب ماندگی است؟

جناح معروف به اصلاح طلب رژیم و نیروهای ملی مذهبی میگویند برای حل عقب ماندگیها، جامعه ایران اول باید از یک دوره «توسعه سیاسی» گذر کند. طیف های گوناگونی که این تز را میدهنند منظورهای مختلف دارند. یک جنبه از «توسعه سیاسی» مورد نظرشان اینست

اجتماعی و ماهیت طبقاتی است، در کشور ما مردم برای امارات معاش مجبورند تن و ارگانهای بدن خود را بفرشند، صدها هزار کودک از سالیان ۵ - ۸ سالگی در کنار پدران و مادران خود چوبانی و علف چینی و لایهای چاه و قالی باقی میکنند اما یک عده قلیل انگل دزد سرگردانه با استفاده از قدرت سیاسی و نظامی بر ثروتمندی ذیزمنی کشور چند آنداخته و آن را به غارت بین المللی می دهند و فقط جیب خود و اقراضشان را بر میکنند. اینها حتی قادر نیستند تولید غلات و گوشت و آب آشامیدنی و بهداشت و آمرزش اولیه برای میکنند کشور سازمان دهند چه برسد به تولید ماشین آلات برای راحت کردن کار انسانها و ایجاد فراغت از کار و امکان کاوشهای علمی و خلق آثار هنری و تفريح برای مردم. اگر از منظر منافع اکثریت مردم زحمتکش به مساله نگاه کنیم این عقب ماندگی است. از نظر سرمایه دار و مالک، این امری بسیار عادی و طبیعی است که کارگر و دهقان و زحمتکش فراشت کتاب خواندن و داشت اندوزی و تفريح نداشته باشد.

در عصری که مبادله ارزشها برابر امری معمولی است در کشور ما دولت با استفاده از اهرمهای قدرت بر سر دهقان کلاه میگذارد و دهقان را وادار میکند که با ضرر محصولش را به او بفرموده، کارگر را بخاطر اعتراض به ارزان بودن نیروی کارش، به گلوله می بندد. اینها یعنی عقب ماندگی اقتصادی و سیاسی یک مملکت. آن کارگرده اقتصادی که این همه عقب ماندگی را تولید می کند بقایای نظام زمینداری نیمه فتووالی در روستاهای، و غلبه انحصارات بزرگ مالی جهان و سرمایه داران بزرگ ایران بر نیروی انسانی و منابع طبیعی ثروت کشور است. در عصری که انتشار آراء و عقاید مختلف از طریق روزنامه و کتاب یک امر معمولی تلقی می شود، حکام ایران (همانند حکام ترکان و سلطان) خیر کردن و سوزاندن کتاب را تبدیل به امری معمولی کرده و افراد برای اشاعه نظراتشان در ادراک شبانه باید متعاقب خطرات جانی شوند، این یعنی اوج ذلت سیاسی. دویست سال پیش در قانون اساسی آمریکا نوشته شده این حق شهرنشان ناراضی است که برای سرنگونی حکومت دور هم جمع شوند و نقشه ببریزند. اما در کشور ما تجمع شرعا برای شعر خوانی با جمله شبانه نظامی ها و شبه نظامی ها مواجه میشود. نظام بوده داری در جهان برقیده شده است اما در کشور ما قانونا میدان صاحب زنان تلقی می شوند و مراجع مذهبی و حکومتی صاحب همه مردم، در عصری که مذهب امری شخصی تلقی می شود در کشور ما «مذهب رسمی» تحمیل میشود و مملکت برس حسب «قوانين الهی» و توسط «نمایندگان خدا» اداره

نوكران بومی خود شناختند و استبداد و خودکامگی شاهان تاجار را مدن تر و کارآمد تر کردند. حضور غیر علنى غریبها در ایران در دوران جمهوری اسلامی نتایجی بهتر بیار نیارد. همان نظام فاشیستی و عقب ماندگی اقتصادی در اشکالی به مراتب بدتر و ستمگرانه تر تحت لوای جمهوری اسلامی پیش رفت و منافع غرب کماکان به حداکثر تامین شد.

این واقعیت آشکاری است که اقتصاد ایران را سرمایه داری جهانی به یک اقتصاد تک پایه نفتی تبدیل کرد. چه در زمان شاه، چه جمهوری اسلامی، اینکه درآمد نفت ایران به چه مصروف بررس و منافع چه بخشهاي را تامین کند پوسیله قدرتهای امپریالیستها و برای رفع نیازهای سیاسی و اقتصادی و نظامی آنها تعیین شده است. این درآمد صرف واردات مواد غذایی، ماشین، اسلحه، تجهیزات امنیتی، و چاق و چله کردن یک قشر سرمایه دار بزرگ و اعوان و انصار آنها می شود. آیا می توان این «درآمد» را طور دیگری هزینه کرد؟ خیر! مناسبات نفتی با بازار جهانی مناسبات ارباب و رعیت است. مناسباتی برابر نیست که بتوان به دلخواه آن را به هر طرف پرخاند. خیال باطل است که اگر یک حکومت «ملی» بر سر کار بیاید می تواند به اصطلاح نفت بفرشید و بچایش مثلاً صنایع پایه ای وارد کندا دنیا روی این پاشنه نمی چرخد.

یک مثال روش دیگر از تتبیع وابستگی به امپریالیسم، قالیبافی ایران است. مشاوران «صندوق بین المللی پول»، سرمایه داران گردن کلفت ایران را تشویق کردند که بهتر است نیروی اگار و منابع خود را در تولید فرش برای صادرات به راه بیندازند. بدین ترتیب بخش خصوصی و دولت در قالیبافی فعل شد و نزدیک به ۱۰ میلیون نفر درگیر این رشته شدند. دو سال بعد، بازار غرب از فرش ایران دست کشید و تصمیم گرفت از کشورهای قبیرتری که دستمزده قالیبافی در آنجا بسیار پایینتر از ایران است فرش وارد کند. تیجه این تصمیم برای اقتصاد ایران، آدمهای گرسنه، دارهای قالي بیکار و میلیونها متوجه فرش باد کرده در انبارها بود. حالا دختران قالیباف باید از قرق و گرسنگی بعمرند یا به بردگی جنسی کشیده شوند و تن فرشی کنند. وابستگی به بازار جهانی یعنی وابسته بودن زندگی و مرگ میلیونها انسان به افت و خیز و روتق و رکود آن.

برای اینکه تاثیر واقعی سلطنه و نفوذ سرمایه داری جهانی را بهتر بفهمیم بدهیست به چند آمار جهانی توجه کنیم. به اعتراف «صندوق بین المللی پول»، در خانمه قرن پیشتر شرایط زندگی یک پنجم اهالی دنیا یعنی بیش از یک میلیارد انسان به مراتب بدتر از شرایط زندگی در قرن نوزدهم بودا سرمایه داری همه نقاط دنیا را زیر سیطره خود کشیده، به هم باقته و سرنوشت همه انسانهای کره زمین را تعیین میکند. ماهیت توسعه سیاسی و پیشرفت اجتماعی در نظام

اسلامی از تاریخ آنقدر ضد مردمی است که عمدتاً نقش قیامهای خونین دهقانی را از معادله حذف می کنند. البته این حذف کاملاً به ارکان نظری دوم خردباری ها بربط دارد که بر «پرهیز از نمایش قدرت اجتماعی» (یعنی پرهیز از کشاندن مردم به میدان) تاکید میگذارند. (۲) پس از ۲۳ سال حکومت دین، مردم به راحتی می توانند تئوری حقیقی مربوط به دین را از درین این تجربه بیرون آورند: دخالت دین در اداره امور جامعه برای ما فقط فاجعه به بار آورده است و باید از حیطه زندگی عمومی جامعه بیرون رود. کسی که پس از ۲۳ سال تجربه فاجعه بار این حقیقت را نفهمیده است، یک مرتتع ناب است. هیچ یک از تفسه باقی های اصلاح طلبان نمی تواند بطلان این تئوری حقیقی را نشان دهد.

آیا گستوش نفوذ امپریالیسم در ایران کلید وفع عقب ماندگی است؟

بعد دیگری که در دوره کدنی از سوی صاحب نظران جمهوری اسلامی و محافل و عناصر طوفدار غرب مطرح می شود اینست که اگر کشورهای امپریالیستی بطور گسترده و علني وارد کشوری مثل ایران شوند و سیاست و اقتصاد و فرهنگ آن را علناً در اختیار خود بگیرند، راه پیشرفتی ای اصنعتی ایران گشوده می شود. راه استقرار دموکراسی غربی گام به گام در ایران هموار می شود. دروازه های رفاه برای بخش بزرگی از مردم باز می شود. در همین راستا معتقدند که هر چه سریعتر باید به «سازمان تجارت جهانی» و سایر پیمان های اقتصادی و سیاسی بین المللی پیوست. اما تجارت تاریخی در ایران و سایر کشورهای تحت سلطه دنیا چه چیزی را نشان می دهد؟ کشورهای غربی مشخصاً انگلیس و آمریکا در تمام دوره سلطنت پهلوی علناً و بطور گسترده و نامحدود کنترل اقتصادی و سیاست ایران را در دست داشتند. اما هیچگدام از معجزات بالا اتفاق نیفتاد. غربیها رؤسی خودکامه و مستبد در ایران مستقر کردند، برایش سازمان امنیتی عربی و طویل و مجهز به سیستمهای پیگیره و بازجوشی و شکنجه مدرن ساختند، از روی کتابهای انگلیسی به سازمان امنیتی های ایرانی تعلیم دادند که چگونه مردم را سرجای خود پنشانند. ممیزی یا ساتسور سیستماتیک، سرکوب و اعدام و قتل مخالفین از عملکرد های معمول تحت سلطنت پهلوی بود که غرب مستقیماً به رضا شاه و سپس محمد رضا شاه دیکته می کرد. برخلاف آنچه غربیها و انسوده می کنند است باید شاهی در ایران مساله ای فردی نیو: بلکه فرد شاه نماینده و محافظ نظام سیاسی منطبق بر خواست و منافع کشورهای غربی بود. هر چند یکرشته صنایع توسط سرمایه های غربی در ایران برآ افتاد، نظام آموزشی نوینی بیورده آمد و بعضی روابط فنودالی در کشاورزی تغییر کرد اما هیچیک از این تغییرات، کشور را به صنعتی شدن و رفاه نرساند. در زمینه سیاسی نیز امپریالیستها به کمک مرحله «اصلاح دینی» یا به قول هاشم آقاجری از «پرووتستانیزه کردن اسلام» بگذرد. با این بعثها می خواهند مردم را قانع کنند که باید یک دوره دیگر «صبر» کرد و اجازه داد که جمعی مترجم که نام «نواندیش دینی» بر خود نهاده اند با آخوندهای کپک زده دست و پنجه نرم کنند تا بالاخره این نظام پرسیده اصلاح شود و به مردم آزادی عطا کندا آقایان برای جا انداختن این نظرات فربیکارانه که فقط و فقط برای حفظ جمهوری اسلامی اظهار میشود تاریخ را وارونه کرده اند. می گویند در اروپا هم «متفکران تواندیش مسیحی» که بعدها معروف شدند به متفکران پرووتستان ابتداً آمدند و یک قرائت تازه از مسیحیت اوائی کردند، با دیدگاه های سنتی کلیسا مبارزه کردند، نوع نگاه مذهبی جامعه خود را تغییر دادند و بعد که مذهب تغییر پیدا کرد به تبع آن شرایط اقتصادی هم تغییر یافت.» (۳)

اما در واقعیت تاریخ طور دیگری نوشته شده است. اصلاح مسیحیت توسط «متفکران تواندیش دینی»، به بعد از خیش جنبشی قهرآمیز و سیل آسای دهقانان اروپا عليه دم و دستگاه کلیسا مربوط میشود. لشکرهای دهقانی در نقاط مختلف اروپا قدرت کلیسا را یکی پس از دیگری در هم کوییند و به سوی مرکز حاکمیت کلیسا یعنی واتیکان هجوم آوردند، کشیشها را هزار هزار از دم تبع گذاشتند و جلال و جبروت کلیسا را لگدمال کردند؛ تا کشیشها دیگر هرگز توانند باد به غیب اندازند و به زور یا حیله دسترنج مردم را از آنان بربایند و در جهل مرکب نگاهشان دارند. در هم شکستن زنجیرهای عقب ماندگی و اسارت فنودالی و ضعف کوئی قدرت کلیسا مردهون این جنبشی خونین است و نه بعثهای فلسفی اصلاح گران دینی در مدرسه ها و دانشگاه ها و ععظ و خطابه های پوج آنان، در واقع در اروپا هم وقتی پای فیلسوفها و تئوریسین ها برای اصلاح دین به میان آمد که می خواستند جنبش های دهقانی را سرکوب کنند، دین را از مرگ نجات دهند و دویاره از آن مانند زنجیری برای اسارت توهه های رحمتکش استفاده کنند، تواندیشان دینی همان موضع هم که داشتند دین را اصلاح میکردند ارتقا یابند و مطمئناً کیه های اسلامی آنان در قرن بیست و یکم سوی ارتقا یابند. خلاصه اینکه در غرب برای گشودن راه پیشرفت و ترقی لازم بود که توهه های دهقان بطور قهرآمیز (یعنی با شورش های مسلحه) قدرت کلیسا را نه اصلاح بلکه نابود کنند، مسیحیت و دم و دستگاه کلیسا را همراه با کشیشان معظم و میرزا بنویس هایشان به زیاله دانی بیفکنند. وقتی این کار انجام شد و کشورهای غربی شفودالیسم و قدرت سیاسی فنودالی (که دین از مظاهر آن است) را نابود کردند، آنگاه به دین جدید که بسیار تغییر یافته و ضعیف شده بود اجازه دادند که در چارچوب سرمایه داری و به شکل «امر خصوصی افراد» تجدید حیات کند. تبیین اصلاح طلبان حکومت

حال

رسانی

مقتبس

مالکی

نگاهی به
رنسانس

اصلاح دینی

روشنگری

و هادگریسم

مراحل اضطرابی فتوالیسم و رشد سرمایه داری با دورانهای مصادف شد که عرصه ایدئولوژی، هنر و ادبیات و علم دچار تغییرات و دگرگونی های تعیین کننده بود. تقاطع عطف این دگرگونیهای فلسفی و علمی و هنری با نامهای رنسانس (تولد دوباره)، رفرماسیون (اصلاح دینی) و روشنگری مشخص می شوند. اومنیستها قبل از رنسانس ظهر کردند و سپس در دسته شدند که بخشی از آنها جنبش رنسانس را برای انداختند. روشنگران پورژوا در کشورهای جهان سوم گرایش شدیدی به ایده آفریقا زدند که به جای تولید مواد غذایی برای آنها مانند و از اینجا رانده شده است: بنگاه های پر نامه ریزی و توسعه امپریالیستی به آفریقا دیگر کردند که به جای تولید مواد غذایی برای توده ها، به تولید محصولات ویژه صادراتی پیروزی داشت. حالا عمل راه صدور محصولات کشاورزی آفریقا به بازارهای اروپا را می بندند و کودکان آفریقایی واگرمه و بیمار به بستر مرگ می کشانند. اینکه امروز کارگران مجبورند ۱۶ ساعت بدون استراحت هفتگی و سالانه کار کنند تا خانواده خود را زنده نگاه دارند مخصوص ایران نیست. بالاترین رقم مرگ و میر (ایا در واقع مرگ بر اثر سوانح کاری) در بین کارگران مناطق آزاد صنعتی سواحل چین در تیجه فشار کار است! یعنی دقیقا در جایی که سرمایه های امپریالیستی مستقیماً به استثمار کارگران چینی مشغولند و صد درصد کارخانه ها متعلق به غرب است. پدیده «آقازاده ها»، نه مختص جمهوری اسلامی است و نه ریوچی ایران.

مثالی بزنیم. جنبش رنسانس که از اواخر قرن ۱۴ و طی قرن ۱۵ میلادی درین نظام فتوالی اتفاق افتاد، در واقع احیاء بخشنهای از فلسفه و هنر یونان قدیم و وارد کردن آن به مسیحیت بود. این جنبش در عکس العمل به عصر تاریک اندیشه و رکود و توهی پوښش راه افتاد. مهد رنسانس ایتالیا بود. دولت فتوالی که نیاز به بازرگانی یونانی ایدئولوژیک خود داشت این حرکت را به خدمت گرفت و تقویت کرد. در همین دوره بود که نیکولو ماکیاولی کتاب مشهور «شهریار» را نوشت. این کتاب برای آن نوشته شد که اصول دولتمرداری را به امیر فلورانس که از خاندان (مدیچی) بود بیاموزد. گالیله و جورданو برونو و داوینچی در این دوره ظهر کردند. رنسانس پورژوا ای بود در چارچوب دولت فتوالی و برای بازرگانی آن.

حرکت «اصلاح دینی» را در نظر بگیریم که در قرن شانزدهم رخ داد و پشتونه آن جنبشهای دهقانی عظیم در آلمان بود. مارتین لوتر کشیشی بود که رهبری جنبشهای دهقانی علیه دم و دستگاه کلیسا کاتولیک را بر عهده داشت؛ اما به دهقانان خیانت کرد و جنبش های دهقانی به رهبری مونستر را سرکوب کرد. سپس از کالوین که کشیش و فرماندار وین بود دعوت کرد که به دین مسیحیت نظمی نوین دهد و آن را «اصلاح» کند. کالوین به میدان آمد تا با «اصلاح» دین آن را تحکیم کند. در واقع زهر دین را واقعیت کردند و به خود مردم دادند.

قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی دوران رهائی از نیروهای طبیعت و بالنتیجه مذهب بود؛ دوران رهائی از مناسبات تولیدی فتوالی و قدرت کلیسا بعنوان حافظ آن؛ دوران کنار گذاشتن تفکرات مذهبی و قدرت گیری توده ها. ستاره شناسان در روزهای های بهشت را می گشودند. تکنیک های تولید بهبود می یافتد. درهم شکستن حصارهای جغرافیائی، شکسته شدن حصارهای مذهب و ایمان را بهمراه آورد. جهان وارد عصر تغییرات مداوم شد. عصری که سنت و مذهب یارای ایستادگی در مقابل آن نداشت. در آن قرن نظریه کپرنيک مبنی بر اینکه خورشید مرکز کهکشان ماست و زمین و سیارات دیگر به دور آن می چرخند، ضریبه محکمی بر اعتقادات کهنه زد که زمین را مرکز عالم می داشت. کپرنيک شخصا اعتقادات منهنجی داشت اما با فرضیه انقلابی خود بذر شک و تردید پاشید. پس از او گالیله فرضیه کپرنيک را به لحاظ تجربی آزمایش کرد و بوسیله تلسکوپی که درست کرده بود حرکات کرات را مشاهده کرد. پس از کپرنيک دیگر انسانها نمی توانستند مانند گذشته به خود و جهان بنشگند. قبل از این بسیاری از آئین های مذهبی بر پایه تصورات پسر از نظم طبیعت تنظیم می شد. مثلا، اعراب با چرخیدن به دور کعبه، ادائی کرامی را در می آوردند که به گمان آنان دور زمین می چرخیدند. اما تئوریهای کپرنيک و گالیله نادرست بودن همه اینها را نشان داد.

جهانی امپریالیست اینست که کمتر از یک دهم اهالی دنیا برای ۹۰ درصد بقیه تصمیم گیری می کنند؛ معنایش اینست که بیش از نیمی از شرطهای تولید شده در جهان در اختیار تعداد قلیلی است که به ۱۰۰ نفر هم نمیرسد. معنایش اینست که تصمیم گیری دولتها اروپایی مبنی بر پرداخت بارانه به کشاورزان کشاورشان باعث مرگ میلیونها نفر در آفریقا میشود؛ زیرا کشاورزی آفریقا به قول معروف «از آنچا مانده و از اینجا رانده» شده است: بنگاه های پر نامه ریزی و توسعه امپریالیستی به آفریقا دیگر کردند که به جای تولید مواد غذایی برای توده ها، به تولید محصولات ویژه صادراتی پیروزی داشت. حالا عمل راه صدور محصولات کشاورزی آفریقا به بازارهای اروپا را می بندند و کودکان آفریقایی واگرمه و بیمار به بستر مرگ می کشانند. اینکه امروز کارگران مجبورند ۱۶ ساعت بدون استراحت هفتگی و سالانه کار کنند تا خانواده خود را زنده نگاه دارند مخصوص ایران نیست. بالاترین رقم مرگ و میر (ایا در واقع مرگ بر اثر سوانح کاری) در بین کارگران مناطق آزاد صنعتی سواحل چین در تیجه فشار کار است! یعنی دقیقا در جایی که سرمایه های امپریالیستی مستقیماً به استثمار کارگران چینی مشغولند و صد درصد کارخانه ها متعلق به غرب است. پدیده «آقازاده ها»، نه مختص جمهوری اسلامی است و نه ریوچی ایران. در همه کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، چینی انگل هایی از صدقه سر زیر خط فقر و فتن اکثریت مردم مرتب را می شوند. اکثریت مردم «پیشرفت» و «ترقی» که تحت نظام سرمایه داری و روند «گلوبالیزاسیون» (ایا جهانی شدن) آن تصبیح اکثریت اهالی دنیا می شود چیزی جز این نیست. یک گوشه این جهان، بسیاریهای صدم از پرخوری است و در بقیه نقاط، مردم دچار سوء تغذیه اند. در چند کشور غربی، حتی کودکان دستانی هم تلفن موبایل دارند؛ ولی اکثریت مردم جهان هنوز رنگ تلفن را هم نمیدهند. اند. در میلیاره نفر از آب پاکیزه و قابل آشامیدن می بهرند و ککش هم نگزد و تازه وضعیت را پیشرفت و ترقی بگذارند، بیشمرمی و بیرحمی خاصی لازم است؛ بیشمرمی و بیرحمی خاص بودن از

تولیدات پیشرفت و تکنولوژی برقرار امپریالیستها به قیمت فقر اکثریت مردم جهان، محروم کردن اکثریت مردم جهان از آزادی سیاسی، به قیمت نابود کردن منابع زیست کره زمین و فقط در خدمت رفاه قشر بسیار کوچکی از مردم جهان حاصل شده است. چگونه می توان نام آن را «پیشرفت» گذشت؟

بنگاهی در صفحه ۹

رنسانس، اصلاح دینی، روشنگری...

در اوائل آن دوران، دانشمندان و کاشفان قاره‌ها و متفکران غرب سعی می‌کردند مذهب را با تغییرات عظیم تطبیق دهند و به جای الفای مذهب راه جدیدی برای مذهبی بودن بیابند. رفرمگران پرورستان قرن ۱۶ نیز می‌خواستند همینکار را بکنند. آنها روحیه‌ای محافظه‌کارانه داشتند و تلاش میکردند با رجوع به گذشته، راه‌های جدیدی برای حفظ مذهب در دوران پر آشوب تغییرات بیابند.

کشفیات علمی روحیه ماتریالیستی را دامن می‌زد؛ باورهای محافظه‌کارانه و اسطوره‌ای را تضعیف می‌کرد؛ شمار عظیمی از مردم را آماده پذیرش افکار جدید در مورد خدا، مذهب، دولت، فرهاد و جامعه می‌کرد. اما تکامل نیروهای مولده (دانش، ابزار تولیدی و مهارت‌های تولیدی بشر) و به تبع آن تحول افکار و فرهنگ، ساده اتفاق نیفتاد. این فرایندی بود پر از جنگ و انقلاب، تضادها و کشمکش‌های خوبین مذهبی، خوئیزی، شکنجه، تحقیق عقاید، استثمار، به بودگی کشیدن قبایل و اقوام.

تکامل روش‌ها و ابزار تولید کشاورزی و دامپروری از پیشرفت‌های مهم بود. کشف ابزار دقیقه مانند قطب نما، تلسکوپ، ذره بین موجب شد که نقشه‌های جغرافیا دقیق تر شود، راه‌یابی و فنون دریانوردی رشد کند. و همه اینها به تسخیر مستعمرات انگلیسی و اروپاییان را با اراضی کشاورزی پهناور و بردگان بیشمار از ثروت عظیم بهره مند ساخت. در قرن ۱۷ برای اولین بار از طریق میکروسکوپ، باکتری و اسپرماتوزوئید و دیگر موجودات میکروسکوپی قابل مشاهده شد. این کشفیات نه تنها بسیاری امراض را از بین بود، بلکه افسانه‌های مذهبی در مورد مرگ و زندگی نیز اعتیار خود را از دست داد. در آن قرن، علم پژوهشی تکامل یافت و برخی بیماریها برای اولین بار شناسایی شدند. با بوجود آمدن علم زمین‌شناسی و شناخت علل پدیده‌های طبیعی مانند آتش‌شان و ذلزله، تمام افسانه‌های مربوط به اینها دود شد و به هوا رفت.

جنیش «روشنگری» در آن قرن سریلنگ کرد. با تکامل فیزیک نیوتونی و کشف نیری جاذبه زمین، تمام مفاهیم خدائی سرنگون شد. عقل (خرد) بطور قطع بر اینان غلبه یافت؛ علم بطور قطع بر دین پیروز شد. ساعت بعنوان ابزار سنجش زمان تکامل پیدا کرد و دقیق شد. به این ترتیب زمان هم از قیود مذهب رهایی پیدا کرد. دیگر هیچ قانونی غیرقابل شناخت بنظر نمی‌رسید، پاور به قضای قدر، دشوار شد زیرا انسان می‌توانست محیط خود را کنترل کند و طبیعت را در ابعاد شگفت‌انگیزی دستکاری کند. تغییر به یک امر عادی و طبیعی تبدیل شد. دیگر کسی از عراقب تغییر نمی‌رسید. تمام این تحوولات یکی پس از دیگری بر باورهای مذهبی محافظه‌کارانه ضربه زد و تغییراتی را دیگر در افکار بشر بوجود آورد. این فرایند در برگیرنده تغییرات اجتماعی هم بود. شمار فراینده‌ای از تردد ها به جریان مدرنیزاسیون می‌پیوستند. آدمهای عادی به چاپگر، ماشین ساز و کارگران کارخانه تبدیل شده، به استاندارهای بینه کار مسلط شدند. بهره‌وری کار به سرعت بالا رفت. سواد آموختن از انحصار نخبگان و قشرهای ممتاز جامعه خارج شد.

امروز بسیاری از روش‌نگران مترقبی عصر روشنگری را اینه آلیزه می‌کنند و آن را اوج ترقی و پیشرفت می‌دانند. واقعیت اینست که جنیش روشنگری در عصر بورژوازی تفاوتهای مهمی با رنسانس و اصلاح دینی داشت و تکامل علم و دیدگاه علمی، مرکز این جنیش بود. اما باید جوانب درست و مشتبه روشنگری را از کلیت دیدگاه بورژوازی جدا کرد. از نظر مارکسیستها جنیش روشنگری در عین حال که نقش بر جسته ای در رشد سرمایه داری و گستالت جوامع غرب از فنرالیسم بازی کرد، اما محدودیتهای تاریخی خود را داشت. مارکسیسم با این پاور جنیش «روشنگری» توافق دارد که جهان را می‌توان شناخت و انسانها باید مرتبا با بکارگیری روش‌های علمی، جوانب ناشناخته جهان را کشف کنند و بشناسند. اما مارکسیسم در جوانب مهمی با روشنگری اختلاف دارد. نکته مرکزی باورهای «روشنگری» اینست که موتور پیشرفت پسر، علم است. یعنی کشف قوانین طبیعت و مهار نیروهای طبیعت، که شکل تکنولوژی و صنعت و پژوهشی و امثال‌هم به خود می‌گیرد. کافی است «حقیقت علمی کشف شود» تا همه نیروها در مقابل آن سر تعظیم فرود آورند. این تذکر منطق گرایانه (راسیونالیستی) بخشی لاینفک از تفکر روشنگری است.

برای سنجش عقب ماندگی و پیشرفت فقط یک معیار واقعی وجود دارد. آیا منابع اقتصادی یک کشور در خدمت بد نیازهای اکتشاف مردم آنچه بکار گرفته می‌شود یا خیر؟ معیار و محک و اهداف ما در ساختن یک اقتصاد مردمی اینست که نیازهای زندگی توده های مردم یعنی درصد جامعه تامین شود. مصالح رشد و تعالی استعدادهای ذهنی آنان فراهم آید. نیازهای تحقق اهداف عالیتر طبقه کارگر یعنی پیشبرد انقلاب جهانی برای عاری از ستم و استثمار برآورده شود.

آیا باید وظیفه رفع عقب ماندگی جامعه ایران را به بورژوازی واگذار کرد؟ طیفی از جریانات و عناصر مرتاجح حکومتی تا برخی روش‌نگران چپ سابق، هنگام صحبت از عقب ماندگی ایران می‌گویند که ما در مرحله جدال میان سنت و مدرنیته بسر می‌بریم، منظورشان اینست که ایران در همان شرایطی قرار دارد که اروپا در قرن ۱۸ میلادی داشت و شرط تحول ایران نیز به همان ترتیب، در گذر از «سنت به مدرنیته» است. می‌گویند جامعه ما هنوز مسائل انقلاب بورژوازی نظری آنچه در جریان رشد و غلبه سرمایه داری در غرب اتفاق افتاد را حل نکرده است. تحول و پیشرفت در چنین جامعه‌ای یک تحول بورژوازی است و طبقه بورژوازی بهتر از هرگز دیگر می‌تواند آن را عملی کند. از آنجا که به سختی می‌توان ضدیت بخش مسلط و قادرمند طبقه بورژوازی در ایران یعنی بورژوازی بزرگ انحصارگر و وابسته به امپریالیسم (یا کمپرادور) با ترقیخواهی را پوشاند، بسیاری از جریانات چپ سابق معتقدند که کارها را باید بدست بورژوازی ملی (ایا متوسط) سپرد. جالب اینچیاست که بهخشی از اینان برای توجیه سازشکاری و تزلیل خود در برابر رژیم اسلامی، برای یک دوره خالصی و همدستانش را نماینده بورژوازی ملی و ادامه دهنده راه مصدق خواهند تا از این طریق، ضرورت تاریخی پشتیبانی از «دوم خداد» را اثبات کنند

اما این بحثها و استدللات، آشکارا بی‌پایه و اساس دیگر هواست: هم از نظر واقعیات امروز، هم از نظر تجارت تاریخ معاصر، و هم به لحاظ تئوریک. اولاً انقلابات بورژوازی قرن ۱۸ اروپا در عصری رخ داد که هنوز سرمایه داری کشورهای مجزای جهان را در یک نظام واحد ادغام نکرده بود. کشورها بطور جداگانه تشکیل می‌شدند و هنوز سرمایه داری یک جهان واحد بوجود نیاورده بود. اما امروز سرمایه داری کل جهان را تحت سلطه خود ادغام کرده است. هر چند همه کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین دارای شبکه تولید و مبادله جهانی سرمایه داری بهم پیوسته‌اند. در چارچوب این عصر، انقلابات نوع کهن اصلاً امکان پذیر نیست و در بهترین حالت تخلیل است.

جذب

و

رسانی

مقدمة اندیختی

رسانس، اصلاح دینی، روشنگری...

اما تاریخ پسر چیز دیگری را نشان میدهد. اولاً، منافع طبقاتی مانع از آن می شود که هنگام کشف حقیقت همه در برابر سر تعظیم فرود آورند. ثانیاً، هیچ یک از تکاملات جامعه بشری منجمله گستاخ از فنولالیسم و رشد سرمایه داری بدون جنگهای طبقاتی انجام نگرفته است. مشخص جنبش روشنگری کماکان «خدا» را حفظ کرد، هر چند کوشید آن را از نظر علمی توجیه کند. مشخص نیوتون با ایجاد تشابه میان علم مکانیک اکه فقط حرکت ظاهري ماده را می دید، گفت هر جسمی برای حرکت نیازمند یک عامل تکان دهنده اولیه است. پس جهان مادی ما نیز برای اینکه به حرکت درآید به یک تکان دهنده اولیه (خدا) نیاز داشته است. تکامل بیشتر علم و شناخت پسر در قرن ۱۸ و ۱۹ بر این باور ایده الیستی و روش مکانیکی قرن هفدهم ضربات جنی وارد آورد. کشف تئوری تکامل توسط داروین مهمترین این تکاملات بود. تئوری تکامل ثابت کرد کلید شکل های زندگی که روی زمین موجود است، از باکتری تک سلولی گرفته تا پیچیده ترین حیوانات، همگی محصول میلیاردها سال تکاملنده؛ هو نوع از انواع دیگر منشعب شده و دارای اجدادی یکسان هستند. این تئوری تمام ادعاهای ضد علمی که پیدایش موجودات زنده و انسان را به افسانه «آفرینش» و «طرح بی نقص خدا» مربوط می کنند باطل کرد و به خداوند مکانیکی نیوتون نیز ضرباتی مهلاک زد.

اما بزرگترین انقلاب تاریخ تفکر پسر در قرن ۱۹ رخ داد. روشنگری مدعی تفکر علمی بود؛ اما روش مکانیکی و اعتقادات ایده الیستی متکران روشنگری باعث می شد که تنها به قسمی از حقیقت دست یابد و مانع از کشف همه جانبه حقایق مربوط به هستی پسر باشد. وقتی مارکس و انگلیس از تفکر مکانیکی و ایده الیستی متکران بورژوا گستاخ کردند و روش ماتریالیسم دیالکتیک را کشف کردند، بزرگترین انقلاب در تفکر پسر بروز پیوست. آنان با استفاده از تحلیل ماتریالیستی دیالکتیکی تاریخ، برای اولین یک درک محققی از تکامل تاریخ پسر چه در زمینه اقتصاد، چه تحولات فکری ارائه دادند. ماتریالیسم تاریخی مارکسیستی رابطه حقیقی میان تکامل ابزار کشاورزی و صنعتی و تحول در تولید شودالی و سرمایه داری با تحولاتی که در تغیر مذهبی، هنر و موسیقی و اخلاقی و قانون بوجود آمدند را روشن کرد.

مارکس گفت که انسانها در جریان تولید و بازتولید نیازهای مادی زندگی وارد مناسبات معینی با یکدیگر می شوند؛ که مناسبات تولیدی اساسی ترین آنها است. در طول تاریخ این مناسبات شکل های مختلف به خود گرفته است. شکل این مناسبات به درجه رشد ابزار تولید و دانش تولیدی انسان در هر دوره تاریخی واپسی بوده است. مارکس در تجزیه و تحلیل از جوامع بوده داری، فنودالی و سرمایه داری در تاریخ پسر نشان داد که مهمترین تعابیر میان انسانها اینست که آیا مالک ابزار تولید (یعنی زمین، ماشین آلات و املاهم) هستند، یا اینکه برای کسی که صاحب ابزار تولیدی است کار می کنند. او نشان داد که این مناسبات تولیدی، مناسبات میان طبقات است و زیرینی جامعه را تشکیل می دهد. مارکس و انگلیس بطور علمی اثبات کردند که ویشه نابرابری ها و ستم های گرناگون در جامعه بشری، منجمله انتیاد زنان را باید در پیدایش مالکیت خصوصی بر ابزار تولید جستجو کرد. مارکس نشان داد که روبنای جامعه یعنی نهاد سیاسی دولت، و کلید نهادهای ایدئولوژیک و فرهنگی بر اساس زیرینا (مناسبات تولیدی) شکل می گیرد، مناسبات طبقاتی را بازتاب می دهد و از آن حفاظت می کند.

مارکس گفت که در هر دوران به نسبت رشد نیروهای مولده (ابزار تولید و دانش و مهارت انسانها)، مناسبات تولیدی موجود کهنه و ارتقای اجتماعی می شود و راه تکامل نیروهای مولده را سد می کند. بنابراین باید مناسبات کهنه از طریق انقلاب سرنگون شود و جای خود را به مناسبات نوین بدهد. یعنی طبقه ای که نماینده نیروهای مولده بالتلد است با انجام انقلاب به طبقه حاکم تبدیل شود و با اتکاء به قدرت خود مناسبات تولیدی نوین را حاکم کند.

در عصر سرمایه داری، این طبقه نوین که آینده را نمایندگی می کند، طبقه کارگر است. طبقه ای که نه فقط با پیشرفت این ابزار تولیدی سر و کار دارد بلکه از قید و بند مالکیت خصوصی نیز آزاد است. مارکس و انگلیس این حقیقت را کشف کردند که با رشد عظیم و پیسابقه تولید در نظام سرمایه داری، برای نخستین بار در تاریخ پسر شرایط مادی برای ساختن جامعه بی طبقه کمونیستی مهیا شده است. جامعه ای که در آن هرکس به اندازه توانش کار می کند و به اندازه نیازش از نعم مادی بهره مند می شود. بدین ترتیب جامعه طبقاتی که در مقطع معینی از تکامل پسر بوجود آمد، در مقطع دیگری از میان خواهد رفت. وقوع این انقلاب فکری در قرن ۱۹ ملیون رشد طبقه کارگر بود، ترقی و پیشرفت جامعه بشری نیز در گرو آنست که طبقه کارگر از طریق انقلاب به طبقه حاکم تبدیل شود ■

اصل آن طبقه بورژوازی که در غرب بوجود آمد و انقلاب کرد، در کشورهای جهان سوم پیچوکت اسکان رشد نیافت. طبقه بورژوازی در غرب زایده رشد سرمایه داری و تخاصم با فنودالها و حاکمیت کلیسا بود. بدین ترتیب یک طبقه قوی و ریشه دار بوجود آمد. در آن دوران، هنوز هیچ قدرت خارجی و بین المللی بوجود نیامده بود که بخواهد در این معادله قدرت دخالت کند و طرف یکی را بگیرد. در نتیجه به نسبت رشد سرمایه داری، نفوذ طبقه بورژوازی هم گسترش یافتد؛ دهقانان را به زیر پرچم خود کشید؛ با انقلابات قهرآمیز قدرت سیاسی طبقات فنودال و کلیسا را برآوراند و قدرت سیاسی طبقه سرمایه دار را برقرار کرد. یکی از دلایل عمدۀ اینکه در کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، طبقه بورژوازی با خصوصیات و قدرت بورژوازی غرب بوجود نیامد این واقعیت بود که سرمایه داری در جریان (و در نتیجه) غلبه بر غرب، از مرزهای ملی سرازیر شد و تمام جهان را بزیر سلطه خود کشید. استعمار خارجی در معادلات مبارزه طبقاتی کشورهای فنودالی مستعمره دخالت کرد و در این عرصه نقش تعیین کننده ای بعده گرفت. در نتیجه طبقه بورژوازی بومی این کشورها، بسیار ضعیف و وابسته به قدرتهای خارجی تکامل یافت. تکلیف بخش مسلط این بورژوازی یعنی بورژوازی بزرگ احصارگر و وابسته که هم تابع و نوکر امپریالیسم است و هم به زمینداری نیمه فنودالی بند دارد، پیش‌پیش روشن است. این بورژوازی یکپارچه مظهر ارتقای و عقب ماندگی است و پس.

اما حتی «مستقل ترین» بخش بورژوازی کشورهای تحت سلطه هم قادر نیست تفکر، سیاست و ترقی مستقل از قدرتهای خارجی بهم بزنده. بورژوازی ملی آنقدر ضعیف است و آنقدر از انقلاب طبقه کارگر و دهقانان می ترسد که به سختی حاضر است در مقابل فنودالیسم، دستگاه روحانیت، و امپریالیسم با طبقه کارگر و دهقانان و کمونیستها همسو شود. این بورژوازی ملی نه تنها بخاطر ضعف خود قادر نیست انتقام بورژوا دموکراتیک را رهبری کند بلکه در این زمینه بسیار متزلزل است و بارها به همان آرمان های بورژوازی خیانت کرده و خواهد کرد.

تجربه ایران را در نظر بگیریم. تجربه احزاب مانند جبهه ملی به وهبی مصدق، نهضت آزادی به رهبری بازرگان، ریاست جمهوری یعنی صدر و حرکت امداد ملی - مذهبی ها مانند سحابی و غیره، در کارنامه این جریان مصدق از همه بهتر بود. اما مصدق هم وقتی که به قدرت رسید حاضر نشد زندانیان سیاسی چپ و دمکرات را آزاد کند، نهضت آزادی به وهبی بازرگان که بقیه در صفحه ۱۱

نتیجه پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین و گذر به انقلاب سوسیالیستی طی ۳۰ سال در چن دوران مانع تجربه کرد. این تجربه به روشنی نشان داد که رشد و ترقی هر کشور و استهان به این است که چه سیاستی، چه طبقه ای، در قدرت باشد. بنابراین کلید ترقی و پیشرفت جامعه و پیروزی مردم در ایران اینست که قبل از هر چیز قدرت سیاسی عرض شود. سرنگونی انقلابی رئیسجمهوری اسلامی یا هر رئیس مرتعج دیگری که جایگزین آن شود، تنها راه است.

توضیحات

(۱) جلالی پور از نظریه پردازان جناح دوم خرداد رکن‌های ۹ گاهه اصلاح طلبان جمهوری اسلامی را چنین بر می‌شارد: «تلash برای محوریت قانون اسلامی لا التزم عملی به قوانین موضوعه کشور ۳۲ بی طرف نگاهداشتن نهادهایی که لازم است فراخانی باشند» امانت و هبری، قوه قضائیه و نیروهای مسلح؟ تلاش برای تسلط بر نهادهای انتخابی (رواست جمهوری، مجلس...) و پرهیز از زیرسال بردن مجمع تشخیص و صدا و سیا و قوه قضائیه و غیره له پرهیز از تماش قدرت اجتماعی لا تلاش برای کامن از تعیین خود و رقیب لا تلقی جناح راست سنتی او نه راست افراطی، به عنوان رقیب اصلی ۸ بی تفاوتی نسبت به تأثیر نیروهای بین‌المللی ۹ تلاش برای پیشبرد اصلاحات باحداقل هزینه.

(۲) رجوع شود به مقاله «قام ملی ۳۰ قیز و جنس اصلاح طلبی نوشته ابراهیم پروردی رهبر نهضت آزادی در مجله باور شماره ۱ - ۱۳۸۱» از سخنرانی هاشم آقامیری در بزرگداشت دکتر شرعی در همدان

۱۴ رجوع کنید به منبع شماره ۱

**کتاب کوچک سوخ را بخواهد
برنامه و اساسنامه
حزب کمونیست ایران
(هارکیوت، تئوریست،
دانشمند)**

اندیشه و هدایتیخشن، اهداف بزرگ و
داه پیروزمند انقلاب ایران دا
در این کتاب کوچک سوخ بیایید
برنامه و اساسنامه حزب را
دو بین زنان و مردان مباده و پیشو
به بحث بگذارید
و دید از چشم دشمن
هو چه وسیعتو پخش کنیدا

سوسیالیسم) را از سر بگذارند. یعنی باید بقایای فتووالیسم در کشاورزی نابود شود؛ نیروی کار از انتقاد درآید؛ حقوق و قوانین نایاب را و تعیین گزایانه علیه زنان از بیخ و بن تغییر کند؛ ملل تحت ستم ایران از حق تعیین سرنوشت برخوردار شوند. بعلاوه مساله استقلال از امپریالیسم و ایجاد یک دولت واقعاً ملی که در زمانی های سیاسی و اقتصادی و دیپلماتیک وارد مناسبات پر ابر با دولتهاش دیگر شود، یک جبهه دیگر تحولات مورد نیاز جامعه است. از انقلاب مشروطه تا کنون خلقهای ایران برای چنین خواسته هایی مبارزه کرده اند اما جنبش آنها عمارة در

یک مرحله در جا زده است. جنبش آزادبخواهانه و عدالت جویانه مردم ایران تنها زمانی شناسن پیروزی خواهد داشت که با نیازهای انقلاب در عصر کنونی همراه شود و تکامل بیندازد. این تکامل هیچ نیست مگر اینکه طبقه کارگر و هبری انقلاب را بدست گیرد. این یک واقعیت غیر قابل انکار است که نفوذ امپریالیستها در ایران باعث شده یک طبقه کارگر قوی در ایران شکل بگیرد. دیگر نه اسکان پذیر است و نه لازم که چنین جامعه ای صبر کند و منتظر گزار از عصر مدرنیته شود تا روی پیشرفت و ترقی به خود بییند.

انقلاب دموکراتیک در عصر امپریالیسم اگر آگاهانه جزوی از جریان انقلاب جهانی برای سرنگونی نظام سرمایه داری امپریالیستی و رسیدن به دنیاگی کمونیست نباشد، یعنی اگر بلافضله به انقلاب سوسیالیستی گذر نکند، حتی دستاوردهای بزرگ دموکراتیک هم به سرعت بر ق از دست می‌رود و جامعه دویار به عقب پرمیگرد. شکاف طبقاتی در روسنا و شهر گشتش می‌یابد؛ تاباری میان مناطق مختلف کشور زیاد میشود و ناراضیتی در میان ملل تحت ستم بالا می‌گیرد. ایجاد صنایع پایه ای و تأمین نیازهای مردم مختلف می‌شود. بدون برقراری سوسیالیسم، ایجاد اتحاد در میان اکثریت مردم کشور و پیشرفت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کشور ممکن نیست. بعلاوه، بدون ایجاد یک کشور سوسیالیستی نمی‌توان بر مردم جهان تاثیر گذاشت و آنان را تشویق به مبارزه برای انقلاب و استقرار سوسیالیسم در دیگر نقاط جهان کرد. به یک کلام، در عصر جدید، راه دگرگونیهای بین‌المللی در کشورهای مانند ایران یک راه جدید است و نه کنه. این راه، انقلاب دمکراتیک نوین و گذار مستقیم و بی تاخیر به انقلاب سوسیالیستی است.

انقلاب دموکراتیک نوین در ظرف چند سال و نه چند دهه، زندگی اکثریت جامعه را این رو و آن رو می‌کند. بقایای فتووالیسم را از میان بر می‌دارد و زیربنای اقتصادی جامعه را احیاء می‌کند. کشور را از طریق رشد کشاورزی و صنایع مستقل برای رفع نیازهای اساسی اکثریت مردم، خودکفا می‌کند. فرهنگ و سنتهای کهن و خرافی، مذهبی و مقدس‌الارائه را از جامعه می‌زداید و فرهنگ پیشو و مترقی و جهانی را تکامل می‌دهد. اینها را طبقه کارگر جهانی در

واقعاً به خوبی و دار و دسته اش کمک کرده تا به قدرت برسند، در سرکوب تشكیلات های توده ای ملل تحت ستم، دهقانان و کارگران و قتل عام کمونیستها شرکت داشت. حتی در دوره ای که از حکومت پیرون رفت هم در برابر این جنایات، با رضایت و رذالت سکوت کرد. بنی صدر وقتی در قدرت بود به او تشبیه فراخوان داد

که پوتین هایتان را در نیاورید و آماده حمله به جنبش گردستان باشید. سرکوب تظاهرات بزرگ زنان در تهران علیه حجاب اجباری در دوران ریاست جمهوری او صورت گرفت. مخالفت وی با خیانت وقتی بالا گرفت که دید دارند زیر پایش را از حکومت جارو می‌کنند. موضع گیری وی در برابر قدرت‌های امپریالیستی زمانی آشکار شد که دید غریبها پشت خوبی و حزب جمهوری اسلامی را در دعواهای درونی رئیم گرفته اند. تمام این تجارت شان می‌دهد که بورژوازی ملی مشامش نرسیده می‌تواند تا حدودی با جنبش و انقلاب دموکراتیک مردم همراهی کند. این طبقه آنچنان ضعیف و کم طرفی است که حتی بوي قدرت او را فاسد و به شدت ضد مردمی می‌کند، چه برسد به اینکه به قدرت هم برسد.

آیا بورژوازی ملی می‌تواند چرخ تولید را به راه بیندازد، در شایطی که توانین بازار بین المللی به وی دیگته می‌کند که فروش نفت و وارد کردن نیازهای کشور از خارج، کم همیه تر از به راه اندختن کشاورزی و صنعت است؟ آیا می‌تواند بند تاف اقتصاد به اقتصاد جهانی را قطع کند و با تولید کشاورزی و صنعتی برای رفع نیازهای اولیه مردم کشور را سازمان دهد؟ هرگز. آیا این بورژوازی برای گسترش علم حاضر است دین را به پستوی خانه ها بفرستد؟ هرگز. نایاندگان سیاسی این بورژوازی در قرن پیشست و یکم هنوز سخنرانی هایشان را با این آیه قرآن شروع می‌کند که راز فرو نریختن آسمان بر سر مردم اینست که خدا ستونهای قدرتمندی زیر آن زده است؟ آیا این بورژوازی حاضر است حق تعیین سرنوشت ملل را بد رسیت بشناسد؟ هرگز. آیا حاضر است برابری کامل زن و مرد را تصویب کند و به عمل بگذارد؟ خیر. آیا حاضر است بدون ترس از فروختن قداست مالکیت خصوصی، زمینهای دولتی و غیر دولتی قابل کشت و زیر کشت را میان دهقانان تقسیم کند؟ امکان ندارد. با این حساب از تحولات بورژوا دمکراتیک و از انقلاب بورژوازی چه باقی میماند؟

بس واه پیشرفت کشورهایی که در عصر سرمایه داری توانستند از فتووالیسم جدا شوند چیست؟ این واقعیت است که ایران هنوز باید تحولات بورژوازی ضروری برای استقرار



همستانشان بیندازند. دور از انتظار نیست اگر دولتهای امپریالیستی برای حفاظت از دولت طبقات استثمارگر در ایران و فروشناندن آتش خشم انقلابی مردم، همگان را به «آشتن» فرایخوانند. پیشنهاد «غفر عمومی» بدهنده. چند مزدور دست چندم را قربانی کنند تا جانیان و بازجویان و شکنجه گران اصلی را از مجازات برهاشند و دوباره در خدمت نظام حاکم و چهره‌های جدیدتر ارتجاج بکارشان گیرند.

بنابراین در چهاردهمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی نه فقط باید کماکان ابعاد آن واقعه تکان دهنده را افشاء کرد و باد قهرمانی جانباختگان اسیر را مثل همیشه بزرگ داشت، بلکه مشخصاً باید برای خنثی کردن طرح‌های فربیکارانه و خدموردمی امپریالیستها و نوکرانشان تلاش کرد. در برایر این ترطیبه‌ها باید شعار «فراموش نمی کنیم! نمی بخشمیم!» را جلو گذاشت. گوشمالی و مجازات مزدوروان و جاسوسان رژیم را باید گسترش داد. مهره‌های اصلی دستگاه شکنجه و کشتار را باید شناسانی کرد و در لیست مجازات قرار داد. هیچیکی از آمران و عاملان کشتار زندانیان سیاسی و سایر جنایات ۲۳ ساله جمهوری اسلامی نباید ناشناس بماند و جان سالم بدر بود.

درود بر خاطره سرخ

جانباختگان تابستان ۱۳۶۷

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی

و اربابان امپریالیستها

بوقار باد جمهوری دمکراتیک نوین!

نهایه و رهائی، جنگ خلق!

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لینینیست - مانوفیست)

شهریور ۱۳۸۱

روز حسابرسی نزدیک است!

در چهارده سالی که گذشت، سران و نظریه پردازان رژیم همه تلاش خود را بکار بردند تا کارگران و ذلتکشان شهر و روستا و ملل ستمدیده، پرچم رهانی را که از خون کمونیستها گلگوئن تر شده، نیېنند. تا نسل جوان آرمانها و آمال انسانیتی قهرمانان جانباخته خلق بی خبر بماند. تا دختران جوان ندانند که ده ها هزار زن بر بالهای انقلاب ۵۷ در فضای سیاسی کشور به پرواز درآمدند، زنجیرهای سنت را شکستند، تواند آگاهی خواندند، بای رهانی ستمدیدگان چنگیدند و بسیاری از آنان جان بر سر بیمان خویش نهادند.

در چهارده سالی که گذشت، آمران و عاملان کشتار ۶۷ کوشیدند این واقعه را از حافظه جامعه پاک کنند. رسوایانی از تماس خامنه‌ای و رفسنجانی تلاش کردند نقش خود در کشتار زندانیان سیاسی را تا حد ماموران معذربی که مجبور به پیروی از فرمان شخص خمینی بودند، تبلیل دهند. تعداد زیادی از بازجویان و شکنجه گران و مقامات امنیتی دهه ۱۳۶۰، دستان خون آلود خود را شستند و لباس روزنامه نگاری و اصلاح طلبی به تن کردند تا جوانان ناآشنا با وقایع آن دوران را بفربینند.

اما زخم کهنه بسته نشد و به همت انشاگری مبارزان آزادیخواه و انقلابی، داغ تنگ همچنان بر پیشانی رژیم اسلامی باقی ماند. کشتار ۶۷ یکی از موثرترین وقایع سالهای حیات جمهوری اسلامی بود که بی اعتمادی و نفرت توده‌ها را نسبت به تک تک عناصر هیئت حاکمه عمق بخشید.

کشتار خوین ۶۷، آزادیخواهی قلابی و دفاع دروغین امپریالیستها غیری از حقوق بشر را نیز افشاء کرد. در روزهای محاکمات یک دقيقه ای، دار زدن ها، انباشتن کاتینیزهای از اجساد و حفر گورهای جمعی بی نشان، رسانه‌های به اصطلاح آزاد غرب هیچ تکفتند. در آن روزها مذکورات و تواققات پشت پرده دولتها امپریالیستی با جمهوری اسلامی جریان داشت. خمینی و رفسنجانی و شرکا، بعد از خانه چنگ خانمانسوز هشت ساله با عراق، به فرمان اربابان آمریکایی و اریپایی خود داشتند آش (بازاری) را برای مردم می پختند. هیئت حاکمه ایران برای اینکه به اربابانش ثابت کند توان کنترل و مهار جامعه را دارد و می تواند محیط امنی را برای سرمایه گذاری و تأمین منافع امپریالیستها ایجاد کند، مبارزان اسیر را کشتار کرد. رژیم از این می توسيد که آزادی اینان، موجی از آگاهی ضد رژیمی و روحیه مبارزاتی را به میان توده‌ها ببرد و به نقطه ضعفی برای جمهوری اسلامی تبدیل شود. چراغ سبز امپریالیستها به جمهوری اسلامی، پشتونه و تشویق موثری برای تبهکارها و جنایات رسمی و غیررسمی سالهای ۱۳۷۰ علیه نیروهای ابوزیسیون رژیم بود.

در آن روزهای کشتار، یکبار دیگر روشن شد که در دنیا چه نیروهایی واقعاً دوست و متهد و همسرپرور شت با توهه‌های مردم ایرانند و چه نیروهایی در صفت دشمن جای دارند. در برایر سکوت عاملانه دولتهای امپریالیستی، این کمونیستهای انقلابی جهان بودند که به پژواک اعتراض صردم ایران تبدیل شتند را اهداف پلید جمهوری اسلامی و حامیان غربیش را اشلاء گردند. «جنبیش انقلابی انتراپسیونالیستی» متشكل از احزاب و سازمانهای مارکسیست - لینینیست - مانوفیست دنیا در اطلاعیه ویوی‌ای به سال ۱۳۶۷ چینن نوشت: «سران جمهوری اسلامی هنوز تشهه خویند و عطشی بی پایان دارند. توهه‌های مردم سراسر جهان نمی توانند این جنایت را بی پاسخ بگذارند... سکوت «مدافعان حقوق بشر» گوشه‌ای از طرح امپریالیستهای غربی و آمریکاست. اینها قصد دارند بعد از قربانی کردن بهترین فرزندان مردم ایران، یعنی زنان و مردانی که قهرمانانه علیه شاه و خمینی جنگیده اند، چنگال خویش را بر پیکر ایران دوباره محکم کنند.»

امریز بعد از گذشت چهارده سال از کشتار زندانیان سیاسی، بحران موجودیت جمهوری اسلامی شدت یافته و روند فریباشی رژیم شتاب گرفته است. زمان حسابرسی به جنایت سال ۶۷ و جنایات بی حساب مرتعین حاکم هر چه تزدیکتر می شود. مدنی است که جوانان انقلابی با گوشمالی دادن مزدوروان مسلح و جاسوسان رژیم در محلات و در جریان خیزش‌های توهه‌ای، مجازات سران جمهوری اسلامی را تمرین می کنند. دور از انتظار نیست اگر افراد هیئت حاکمه برای حفظ منافع و فرار از مجازات، خود را بیگناه معرفی کنند و تقصیر را به گردن

**نگاهی بر میراث منصور حکمت
در زمینه های اقتصاد سیاسی،
مبازه طبقاتی، سوسیالیسم
و مسائل ایدئولوژیک**

هیاهوی یک در گذشت؟

حریش فرست دهنده، شش ماهه از طریق انتخابات قدرت سیاسی را به دست می گیرد. کسی که داعیه انتراپرایزیتیسم و دفاع از منافع خلقها و انقلاب جهانی را داشت، به این نتیجه رسید که باید راچ رین بین بود و راه را برای گرفتن کمک از دولتهای ارتجاعی و امپریالیستی مانند آمریکا نسبت. حتی اگر به محیط گوشی از اسرائیل بعنوان دمکرات ترین کشور خاورمیانه متوجه شود. (۵)

نگاهی به سیر این روند بیاندازیم. منصور حکمت زمانی پا به عرصه فعالیت سیاسی گذاشت که جامعه ایران در یکی از پرکشاش ترین دوره های تاریخی خود بسر می برد. در سالهای ۶۰ - ۶۷ موضوع کسب قدرت سیاسی برای هر طبقه ای در دستور روز بود، در آن دوره حکمت طبقه کارگر را به مبارزات اقتصادی فرا خواند و مبارزه علیه بیکاری را اصلی ترین وجه مبارزه طبقاتی قلمداد کرد و با تشریهای اکنونیستی طبقه کارگر را از پرداختن به اصلی ترین مستله پیش پا یعنی مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی با هدف کسب قدرت سیاسی باز داشت. در واقع همانند بروزگران غلط سیاری از کمونیستهای ایران به ماهیت قدرت سیاسی جدید و در دست نگرفتن وظیفه مرکزی «یعنی حل و فصل قدرت سیاسی از طریق جنگ انقلابی» موجب آن شد که طبقه کارگر ایران یک فرست تاریخی بزرگ را از دست بدهد.

زمانیکه جامعه در گیر جنبش‌های انقلابی گروگانی بود، آنکه حکمت با علم گردن پرچم مبارزه علیه پوپولیسم هر چه بیشتر طبقه کارگر را رفاه‌وار که کاری به دیگران گذاشته باشد، در خود فرو رود و مستله رهبری طبقات دیگر در انقلاب را به کناری نهاد. (۶)

اگرچه در سالهای آغازین ۶۰ او بدرستی نیاز عینی و واقعی کمونیستهای ایران به حزب را تشخیص داد اما حزبی بنا نهاد که بینانش بر سازش‌های غیر اصولی استوار بود. ملزومات حزب به برنامه ای مبهم تقلیل داده شد تا یک خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح و روشن. برنامه ای که مهمترین مسائل جنبش بین المللی کمونیستی و انقلاب ایران در آن ناروشن باقی ماند. در رابطه با ایدئولوژی طبقه کارگر جهانی در شایطی که طبقه کارگر با شکست دیکتاتوری پرولتاپیا در چین مواجه شده بود، سکوت پیشه کرد. در همین راستا عملکرد ها و برداشتهای ناسیونالیستی و اکنونیستی کومله از مسائله، بقیه در صفحه ۱۴

قدرت عظیم او بر این باور بودند که منصور حکمت از پس بیماری سلطان هم برمی آید» (۲) ما در اینجا می خواهیم به نقش و کارنامه سیاسی منصور حکمت بعنوان رهبر حریش که ادعای کمونیسم داشت، پیره‌ازیم. هدف از اینکار خرد گیری یا ایجاد گرفتن از یک فرد نیست بلکه بررسی خطی است که منصور حکمت در جنبش چپ ایران جلو گذاشت. با توجه به اینکه به عرض اعلی رساندن نقش و توسط حزب کمونیست گارگری در واقع تاکیدی بر جهت گیریهای سیاسی است که وی جلو گذاشته است و این جهت گیری بدن شک تتابع زبانیاری برای جنبش چپ در ایران داشته است، برخورده به آن از زاویه منافع کلی جنبش انقلابی ضروریست. تا کنون کمونیستهای انقلابی ایران، بطور مشخص اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) - استاد زیادی در زمینه های گوناگون در نقد خط ایدئولوژیک - سیاسی و عملکرد این حزب ازان داده اند. البته جزیان کمونیسم کارگری هیچگاه جرئت مبارزه نظری رودید و آشکار با مانوئیستها را بخود نهاد. این خود بخش از منش سیاسی احزابی است که سکتاریسم شان پوششی برای ایز کم کردن و فرار از رودرویی با معضلات واقعی جنبش انقلابی و کشف حقیقت است.

برای قضاؤت در مورد یک فرد باید نگاه کرد که چه گفت، چه کرده و در مقاطعه مهم مبارزه طبقاتی چه رفتاری از خود نشان داد. یک فرد یا یک حزب را نمی توان بر بنای حرنهایی که در مورد خود می زند مورد قضاؤت قرار داد. باید در درجه اول به کردارشان نگاه کرد.

در یک نگاه کلی می توان گفت که پروسه زندگی سیاسی منصور حکمت، پروسه تبدیل یک فرد و جریان رادیکال ضد امپریالیست و ضد ارتجاع به یک جریان لیبرالی است. دگرگویی انقلابیون دمکراتی که تعلق خاطری به کمونیسم داشتند به لیبرالهای امنیست، پروسه ای که شاهد چرخش‌های سیاسی حیرت انگیزی بود.

کسی که روزی داعیه مبارزه علیه امپریالیسم داشت به هورا کش خجالتی لشکرکشی ها امپریالیستی در افغانستان بدل شد. (۳) کسی که روزی داعیه مبارزه علیه ضد انقلاب غالب و مغلوب داشت، با پلائزهای سیاسی چون «سناریوی سیاه و سفید» مبلغ انتلاف با نیروهای «سفیدی» چون سلطنت طلبان شد. (۴) کسی که زمانی در همیزی یک مبارزه مسلحانه عادلانه در کردستان نقش داشت به این توهمند رسید که اگر به

چندی پیش منصور حکمت رهبر حزب کمونیست کارگری ایران در اثر بیماری سلطان درگذشت. بیشک مرگ هر انسانی که زندگیش را وقت مبارزه علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی کرد، موجب تأسف است.

سنت پسندیده ای است که مردم زندگی و مبارزه رهبران و فعالین سیاسی ترقیخواه را قادر بدانند. اما هیچ کمونیستی براحتی نمی تواند از کنار ارزیابی بغایت غلط حزب کمونیست کارگری از نقش منصور حکمت و مباحثی که در سوی اوی طرح نموده بگذرد:

«بزرگترین مارکسیست معاصر»، «بزرگترین متفکر جهان»، «بزرگترین اولانیست جهان»، «فریدی که اولانیسم را به مارکسیسم برگرداند»، ترجیح بند هر اعلامیه و مقاله این حزب در اینورد بوده است. (۱)

برخی از منسویین به حزب کمونیست کارگری پا را فراز از این گذاشته صحبت از «حکمتیسم» نموده و آنرا مارکسیسم دووان معاصر قلمداد کردند. برخی دیگر برای تعریف و تمجید از او به تئوری نوایغ دست پیازیدند. خلاصه همه چیز او بود و از او آغاز شد و به او ختم شد. تاریخ کمونیسم معاصر به تاریخ قبل و بعد از ظهر حکمت تقسیم بندی شد. با ظهر او بود که دنیا روش شد. قرن بیست پس از انقلاب اکتبر روسیه با چیزی جز تاریکی و سیاهی رویرد نبود. البته تمامی ادعاهای فرق با چاشنی های متفاوت برای سلیقه های مختلف بسته بندی شد. از چاشنی هایی چون پدری مهربان و خانواده دوست گرفته تا مردی که از فرط انسانیت دلش به حال جنین می سوخت. تا فردی که «انسانیست اش مرد نداشت» تا کسی که «مخالف چنگهای چریکی بود» (البته این چاشنی فقط برای روزنامه لیبرالی، انگلیسی زبان چون «گاردن») کاربرد داشت).

فرد از فرط این همه هیاهو و جنجال دچار حیرت می شود. بخشی از این هنرها را می توان ناشی از تالمات روحی نویسندهان آن دانست. بخشی دیگر را می توان به حساب عقده روش‌نگران جهان سومی دانست که تا مقاله یا کتابی را به چاپ رسانند و یا قدمی در مبارزه برداشند به خودشان و اطرافیانشان مسلم می شود که بزرگترین اندیشه‌مند قرن حستند. بخش دیگر از اینگونه تبلیغاتها را می توان ناشی از درکهای عقب مانده و گاه مذهبی از مقوله رهبری و رایطه رهبری با توده ها دانست. رهبرانی خداگونه که «همه بخاطر اعتماد به

۱ - در برخورد به اقتصاد سیاسی

حکمت تحت تاثیر برخی اقتصاددانان آکادمیکی چون دیوید یافی تئوریهای اقتصادی خود را فرموله کرد. او تحت تاثیر روندی در سطح جهانی قرار داشت که موسوی به «کاپیتان». ایست» ها بودند. یعنی رجوع به کلیتال مارکس بدون رجوع به امپریالیسم لینین. این روند که از دهه ۶۰ میلادی در میان اقتصاددانان مارکسیست شکل گرفت، تلاشی بود برای تحلیل از روندهای جدید حرکت سرمایه و تغییرات ساختاری که در عرصه اقتصادی بعد از جنگ دوم جهانی در جهان امپریالیستی صورت گرفت. اگر چه برخی از این قبیل تحلیل از برخی روندهای اقتصادی جهان بودند اما بدلیل ناویه انگاشتن تحلیل لینین از آخرين مرحله سرمایه داری یعنی امپریالیسم و خصوصیات جدیدی که نسبت به سرمایه داری دوران و قاب آزاد دارد، ناتوان از ارائه یک تحلیل همه جانبه و صحیح از اقتصاد جهانی و مشخصاً عملکرد امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه بودند.

ترههای منصور حکمت در زمینه اقتصاد سیاسی، انعکاس ناقص و دم برینه، نادقيق و غیر جدی و عامیانه از این روند بود. کاپیتان مارکس و تبیین از بحران سرمایه داری به چند فرمول ریاضی تقلیل داده شد، او برخلاف دوره های اخیر با وجود اینکه کلمه امپریالیسم را بکار می برد، رابطه امپریالیسم با کشورهای تحت سلطه و دلایل پیحران در ایران را پیشیوه ای اکنونمیستی توضیح می داد. کل این رابطه را بدیرون کشیدن فوق سود از سی هزار کارگر شرکت نفت تقلیل داد.

او با نفی خدمات مانو در زمینه تحلیل از ساختار اقتصادی اجتماعی کشورهای تحت سلطه، منکر رابطه امپریالیسم با فساد ایسم در کشورهای تحت سلطه شد و نافر اینکه امپریالیسم می تواند مناسبات تولیدی ماقبل سرمایه داری را تغییر شکل داد، و یا حفظ جانب مهمی از آن، آنرا در خدمت سود آوری خود بکار گیرد. و اینکه کماکان در جهان امروز مناسبات تولیدی ماقبل سرمایه داری نقش کمی و کیفی مهمی در ساختار اقتصادی اکثر کشورهای تحت سلطه منجمله ایران دارد. با منطق «جهان سرمایه داری است، ایران جزئی از جهان است پس ایران سرمایه داری است» نمی توان پیجیدگی ساختار اقتصادی اجتماعی این قبیل کشورها را توضیح داد و نافر وجود مستله ارضی و مستله ملی در اینگونه کشورها شد.

نتیجه زیانبار و مستقیم این تئوریها دور کردن طبقه کارگر از وظیفه رهبری متحد اصلیش

او در ابتدا از لحاظ تئوریک مستله ارضی در ایران را اتویی و ارجاعی خواند؛ دهقانان را تحقیر کرد؛ بدین وسیله زمینه آنرا فراهم آورد که مبارزه مسلحانه کومله هر چه بیشتر از دهقانان که نیروی اصلی جنگهای عادلانه کردستان بود فاصله گیرد و از توده ها جدا شود. پس با مزاحم خواندن مبارزه مسلحانه برای اعتلای جنبش کارگری، زمینه های انحلال نظری و عملی مبارزه مسلحانه کومله را فراهم آورد. (۸) با پایان یافتن جنگ ایران و عراق و تحولات ناشی از جنگ خلیج با آن رویو شد؛ منصور حکمت گریبان خود را از شر مبارزه مسلحانه رهاید. بر شیوه هزیست طلبی دید، و بزرگترین ضربه را بر کومله و جنبش انقلابی کردستان وارد نمود. رفتار و کرداری که منصور حکمت در قبال جنبش کردستان نمود همچون لکه ننگی در کارنامه سیاسی دی و دیگر رهبران حزب کمونیست کارگری ایران باقی خواهد ماند. برویه آنکه این فرار طلبی همراه بود با حذف مستله ملی از برنامه انقلاب دمکراتیک در ایران که مساوی شد با موضوع گیری شدیداً شوونیستی بر سر مستله ملی کرد. (۹)

به جریت می توان گفت حزب کمونیست ایران تنها حزب چپ در ایران بود که عمدها به براسته ضربات دشمن بر آن بلکه به خاطر خط غلط حکمت و شرکاء از هم پاشید. خوبی که از یک نیروی مسلح چند هزار نفره و پایه شوده ای قدرتمند در کردستان بروخودار بود. غسل تعنیدی که حکمت و پارانش در جریان ضربه به جنبش مسلحانه و عادلانه کردستان یافتهند، سرآغاز چوش ایدتولوژیک - سیاست شان به سمت لیبرالیسم بود. اگر چه این چوش به راست کماکان با برخی چهره نهانی های چپ همراه بود اما آنقدر پوسته آن نازک بوده و هست که با کوچکترین خراشی ماهیت راست و بروزانی آن هویدا می شود. اگر این جریان زمانی در مقابل شکست انقلاب ایران سر فرود آورد و انحلال طلبی را پیشه کرد، اینبار در مقابل کارزار ضد کمونیستی برویازی پس از فریادی بلورک شرق سر فرود آورد. اوصایم بودن ای اقاطی کمونیست شد. انسان «مدن و متمن» چاگرگرین «کارگر معترض» شد. «حکومت کارگری» جای خود را به «دولت آزاد، سکولار و مدن» داد؛ مطالبات بورژوا دمکراتیک عادلانه ای چند «حقوق زنان، کودکان و پناهندگان و کوتاه شدن دست مذهب از زندگی خصوصی مردم» مسایی با کمونیسم جا زده شد.

این روند فهرشی در عین حال جدا از سیر منطقی نظرات تئوریکی غلطی که حکمت در مقاطع مختلف در جنبش ایران جلو گذاشت، نبود. از همینرو رجوع به پایه های تئوریکی که حکمت برای این حزب به ارت گذاشت، ضروریست. دوم، سویالیسم چیست و چگونه ساخته می شود؟ سویالیسم آنکه خروشیت خواهد چشم یا سرسیالیسم انقلابی و شادابی که در خدمت انقلابی تر کردن جامعه و جهان قرار دارد؟ حکمت این مبارزه جهانی بر سر کمونیست ناسیونالیستهای چنینی با روسی خواند و دستاوردهای اساسی آنرا مخدوش ساخت. بدین ترتیب راه را برای انحلال طلبی، اکنونمیسم، رفرمیسم و شوونیسم بازگشود و بخش بزرگی از جنبش چپ را به سرافیو و انحطاط کشاند. این سرافیو و انحطاط بیش از هر جای دیگر خود را در جنبش کردستان نشان داد. بطر واقعی و همه جانبی خط حکمت در رابطه با این جنبش به عمل در آمد. پرایتیکی که آنینه تمام نمای خوش بود و زمینه کافی برای قضاوت در صوره نقش و کارنامه سیاسی وی فراهم آورد. بقول معروف «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

اصلی طبقه کارگر در زمینه ساختمن سوپریالیسم در شوروی زمان نین و استالین و چین زمان مائو بود. سراسر قرن بیست و سراسر تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی پس از انقلاب اکبر یکسر سیاه تصویر شد. مسئله فقط نفی حلقه های شناختی که پرولتاریا در جریان تغییر جهان پدست آورد نیست بلکه نفی اهمیت پراییک انقلابی در تدوین تئوریهای انقلابی است. علت اساس که حکمت، خط کشی مانو در زمینه ساختمن سوپریالیسم با رویزیونیستهای شوروی را منحل کرد عدالت آن بود که بیش وی بر بینش شورویها از ساختمن سوپریالیسم و طرق به کف آوردنش منطبق بود. اگر چه حکمت هیچگاه بخود جرئت نداد که مستقیماً به شوروی ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا که توسط مانو در جریان انقلاب سوپریالیستی فرموله شد پیرادازد. اما مباحثاتی که در زمینه تقد تجربه شوروی ارانه داد نشانه درک سطحی و بی پایه در مورد ساختمن سوپریالیسم و تضادهای واقعی پیش پای آن بود.

نخست بشیوه دگماتیستی تفاوت میان سوپریالیسم و کمونیسم از میان برداشت شد. سوپریالیسم بعنوان جامعه ای در حال گذار و پرتلاطم که سرشار از تضاد، و آتساگونیم طبقاتی است، و کماکان مهر نابرابری بر آن خوده است، برسمیت شناخته نشد. امکان عقب گرده سوپریالیسم به سرمایه داری نفی شد. در تیجه ضرورت اعمال دیکتاتوری همه چانبه پرولتاریا و ادامه انقلاب تحت آن در سراسر دوcean گذار از سوپریالیسم به کمرنیسم چهانی نفی شد. در همین جهت شوروی دولت در دوره انقلابی ساخته شد، دوره انقلابی که در آن اقتصاد منتظر تعیین تکلیف می ماند و پس از مدت کوتاهی جامعه به یک جامعه بی تضاد و آزاد و برابر تبدیل می شود و تude ها سرشان به کارشان و فعالیتهای اقتصادی گرم می شود. اقتصادی که ظاهرا یک شبه اصل از هر کس به اندازه نیازش را برآورده می کند. در واقع این همان تئوریهای کهنه رشد نیروهای مولده رویزیونیستهای چین و شوروی بود که وظیفه اصلی تude ها را تولید می داشتند نه اعمال حاکمیت سیاسی و تغییر جهان. (۱۲)

در همین راستا پیچیدگی های تضاد میان انقلاب در یک کشور با انقلاب چهانی و اینکه ایجاد جامعه کمونیستی منوط به پیروزی انقلاب در همه کشورهای جهان و چنان کمونیستی است، نفی شد. از نظر حکمت نه تنها سوپریالیسم «به تنهایی» و «جزیره وار» ساخته می شود بلکه حتی کمونیسم را هم در یک کشور می توان ساخت. یعنی همان دیدگاهی که رویزیونیستهای شوروی زمانی مبلغش بودند. (۱۳)

انحلال خدمات مائو در زمینه ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، منجر به سودگمی و شک گرانی در صفوں این جریان شد. مباحثاتی که مشخصه اصلی تئوریهای حکمت در زمینه سوپریالیسم بود، چشم بستن بر دو پراییک

چه خود ریزهایی به طبقه کارگر ارزانی میدارد. (۱۰) این تقاطع در چرخهای سیاسی بعدی آقای حکمت حل شد. زمانیکه وی تصمیم گرفت نقش حزب اپوزیسیون دانشی را بازی نکند و مستقیماً مدلعی کسب قدرت سیاسی باشد، تئوریهایش به این صورت درآمد که رویانی سنتی و عقب مانده جامعه که توسط جمهوری اسلامی نمایندگی می شود با زیر بنای مدنی و پیشرفت سرمایه داری نمی خواند و وظیفه طبقه کارگر حل این تضاد است. روینا باید بر زیرینا منطبق شود. البته اینکار با چپ نمائی وظیفه ای سوپریالیستی قلمداد شد.

پروسه کسب قدرت سیاسی از طریق چنین انقلابی خالی از مزاح و تفریح هم نیست. کافیست دری به تخته بخورد و حزب ایشان بتواند خود را به افکار عمومی بقولاند و خواهان فرضی شش ماهه شود تا مردم این حزب را انتخاب کنند و این حزب قدرت سیاسی را یک گیرد و آنوقت یکشبده همه چیز را سوپریالیستی کند. تا آن موقع هم باید با حزب علیه و شخصیت سازی رسانه های گروهی را یک یک قمع کند یا هر یک از کادرهاش سردیر یک نشیوه شود.

این تصویر نرم و راحت از پروسه کسب قدرت سیاسی در ایان و مسکوت گذاشتن چگونگی سرنگونی تهی دولت اجتماعی جمهوری اسلامی، فقط بکار کسانی می آید که می خواهند بر همان مناسبات کهنه تکیه زند و چیزی را در جامعه به واقع تغییر ندهند.

برای ترسیم این تصویر فکاهی، حکمت و حیث استعداد فراوانی به خرج ندادند. آنان فقط با مداد پاک کن سعی کرده تکیه زند و چیزی را در چهانشمول «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» را که مانو فرموله کرد از ذهن خود و بقیه پاک کنند. و بجایش بنسیستند که قدرت سیاسی از لوله آتش های رادیوش و طویزیونی و شبکه های اینترنت و ماهواره بیرون می آید. و همانند کلیه رفمیستها فراموش کنند که در قلب قدرت دولتی قوای مسلح قرار دارد، و قوای مسلح است که ایزار اصلی اعمال قدرت در جهان امروز است. و کسی که از قدرت سیاسی صحبت می کند نمی تواند از این ایزار اصلی اعمال قدرت حرفی نزند و طبقه کارگر و مردم را فرا نخواند که باید در فکر ایجاد ارتش انقلابی قدرتمند بود. واقعیتی که یکبار دیگر امپریالیستهای آمریکانی پس از واقعه ۱۱ سپتامبر به همگان یادآوری کردند. (۱۱)

۳ «دور برخورده به مسئله سوپریالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا

آنچه که مشخصه اصلی تئوریهای حکمت در زمینه سوپریالیسم بود، چشم بستن بر دو پراییک

دهقانان بود. امری که نتایج وخیمی برای این حزب در کردستان بیار آورد. در مقابل واقعیات سخت زمینی و جان سختی مناسبات نیمه فنردهای این تئوریها به بن بست خورد. بجایش تئوری اقتصاد دوگانه یعنی اقتصادی که دارای در بخش مدنی و سنتی است، فرموله شد. دو بخشی که کاملاً از یکدیگر و از توسعه امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه جدا هستند. تئوری که به اینه آگیزه کردن مدنیسم امپریالیستی منجر شد. تقسیم پایه ای جهان. یعنی تقسیم جهان به مشتری ممل شنگر با اکثریت ملل مستبدیده. نفی شد. و سرانجام واقعیت قرن بیست یعنی امپریالیسم بعنوان یک نظام تولید و مبادله جهانی کنار گذاشته شد و سلطه امپریالیسم بعنوان یک آماج انقلاب در کشورهای تحت سلطه حذف شد. امپریالیسم مانند کلید برنامه های سوپریالیسم دمکراتیک، به یک کلمه بی معنوی و فرعی در گوشه ای از برنامه جدید این حزب بنام «دنیای بهتر» بدل شد.

۴ «دور برخورده به مسائل مهم مبارزه طبقاتی

حکمت با نفی خدمات مانو در زمینه کشف قوانین انقلاب پرولتاری در کشورهای تحت سلطه، راه را بر التقاط و سردرگمی باز کرد. تئوریهای التقاطی حکمت در زمینه انقلاب دمکراتیک شیوه آن دسته از جریانات شبه ترنسکیستی و شبه چریکی بود که تفاوتی بین دو مرحله انقلاب دمکراتیک و سوپریالیستی نمی گذاشتند. انقلاب که بعدی اقتصادی ندارد، قرار نیست در مناسبات تولیدی ارتجاعی (چه در زمینه مناسبات ارضی و چه در زمینه رابطه با امپریالیسم) تغییری صورت گیرد؛ معلوم نیست پیروزی انقلاب دمکراتیک با قدرت سیاسی چه قدرت دولتی قوای مسلح قرار دارد، و قوای مسلح است که ایزار اصلی اعمال قدرت در جهان امروز است. و کسی که از قدرت سیاسی صحبت می کند نمی تواند از این ایزار اصلی اعمال قدرت حرفی نزند و طبقه کارگر و مردم را فرا نخواند که باید در فکر ایجاد ارتش انقلابی قدرتمند بود. واقعیتی که یکبار دیگر گذگون کردن کلید مناسبات اجتماعی ارتجاعی است. امری که پرولتاریای انقلابی در انقلاب روسیه و چین آنرا متحقّق کرد.

بر پایه این تئوریها بود که طبقه کارگر باید سرش به مبارزات اقتصادی گرم می شد. از همین زاویه مهم نبود که طبقه کارگر چه نقشی در انقلاب دمکراتیک بازی می کند (یقول نینین نقش همdest برویزانی یا وهیر آن) بلکه از نظر جریان حکمت مهم این بود که انقلاب دمکراتیک

هیاهوی یک درگذشت

سوگذشت یک هیاهو

که آنها در مورد سوسیالیسم در سالهای آغازین حیات حزب کمونیست ایران برآمدند. اندختند انعکاسی از این گیجی و سردرگمی بود. تنها حاصلی که این مباحثات بی حاصل داشت این بود که اکثریت پایه های این حزب پیشاپیش در مقابل کارزار ضد کمونیستی بورژوازی بین المللی پس از فرباشی شوروی خلع سلاح شده بودند و آماده بودند تا در مقابل برنامه سوسیال دمکراتیک «دنیای بهتر» سر فرود آورند. برنامه ای که در آن بصیرت کناری و خجالتی از دیکتاتوری پولتاریا نام برد، می شود.

حکمت با پوششی چپ تحت عنوان اینکه «دمکراسی پوج است، دمکراسی بر سر آزادی انسان نیست» (۱۴) در مورد دمکراسی پولتاری سکوت می کند و از کنارش می گذرد و تمايز بین دمکراسی پولتاری با دمکراسی بورژوازی را مخدوش می کند. با اینکار دمکراسی پولتاری (یعنی دیکتاتوری بر اقلیت استثمار شونده) بعنوان یک ضرورت تاریخی دوره کنار از عصر سرمایه داری به عصر کمونیسم جهانی نقش می شود. دمکراسی ای که نه تنها میلیونها بار بهتر از دمکراسی بورژوازی است بلکه زمینه را برای رهانی بشر از جامعه طبقاتی فراهم می کند. (۱۵)

۴. در برخورد به مسئلی ایدئولوژیک

حکمت درزمینه تبیین از مسائل ایدئولوژیک جنبش چپ تحت تاثیر روندی در سطح جهان بورژوازی اروپا قرار داشت که موسوم به «رجعت به مارکس» بود. بخش مهمی از پیروان این روند نه تنها مارکسیسم را از تکاملات بعدیش که اساساً توسط لینین و مانو و در جریان پرایک پیروزمند اقلیات سوسیالیستی در چین و شوروی نمایندگی می شد جدا کردند، بلکه حتی مارکسیسم را هم تکه پاره کرده و خود را پیرو مارکس جوان قلمداد کردند. یعنی مارکس دروان دست نوشته های اقتصادی فلسفی ۱۸۴۹ یعنی دوره قبل از انتشار مانیفست کمونیست که بواقع مارکس هنوز مارکسیست نشد بود و از هگلیسم و اومانیسم بورژوازی گستاخ طعمی نکرده بود. نه مارکسی که اساساً توسط آثار پایه ای اش چون کاپیتال، هجدید بروم و جنگ داخلی در فرانسه تکامل یافت. بورژوازی مارکسیسم که جمعیتندی تقاضانه از اولین حکومت کارگری جهان یعنی کمون پاریس بود. مارکسی که با دید گسترده بر ضرورت اعمال قهر انتلابی و برقراری دیکتاتوری پولتاریا تاکید فراوان نمود.

در میان بسیاری از مارکسیستهای اروپائی مارکس جوان نقطه عزیمتی شد برای تبیین تئوریهای شبه مارکسیستی چون اگزیستانسیالیسم

این علم تکامل می یابد.

پیش روی از تئوریهای چون «حکمتیسم» غیر از شکست و ناکامی چیزی برای پیروانش به ارمغان نخواهد آورد. «حکمتیسم» نه تنها هیچ گره ای از تئوری و پرایتیک حتی یک جریان از جنبش چپ ایران (چه برسد انقلاب ایران) نگشود بلکه بر مشکلات آن افزود. مشکلات این که فقط با مبارزه آگاهانه کمونیستهای انقلابی و اصولی حل می شود. جنبش کمونیستی همانگونه که تا کنون نشان داد، بدون تسویه حساب جدی با چنین تئوریهای غیر مارکسیستی نمی تواند راه پیش روی خود را بگشاید.

نقش منصور حکمت در جنبش چپ ایران گره خورده است با تاریخ جریانی که در مقابل شکستهای پولتاریای بین المللی، در مقابل شکست انقلاب ایران و در مقابل ایدئولوژی بورژوازی سر فرود آورده است.

تاریخ سرفروه آورده گان: این است تنها قضاوت تاریخ در مورد منصور حکمت و حزب ا

منابع و توضیحات

(۱) رجوع شود به اعلایه های دفتر سیاسی و دیر کبته مرکزی این حزب، و همچنین سخنرانی هایی که در مراسم بزرگداشت منصور حکمت در لندن که توسط رهبران این حزب اڑاه شد.

(۲) به نقل از مقاله «منصور حکمت نیاز زمانه است» نوشه بین فرزاد

(۳) برای بحث و نقد بیشتر به مقاله «کمونیسم کارگری» پس از ۱۱ سپتامبر، مندرج در حقیقت شماره ۲ ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لینینست). همانیست راجع شود.

(۴) در رابطه با نقد سناریوی سیاه و سفید به مقاله «سناریوی سیاه و سفید: دونومنای جدید حزب کمونیست کارگری ایران» مندرج در نشریه حقیقت دوره دوم شماره ۲۲ فروردین ۱۳۷۹ ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربرداران) رجوع شود.

(۵) برگفته از مصاحبه رادیویی منصور حکمت با علی رضا میدی، گرداننده رادیویی لوس آنجلس و همچنین مصاحبه وی با صفا حائری.

(۶) برای بحث و نقد بیشتر در این زمینه به مقاله «کمونیسم کارگری فربک کارگریان» مندرج در نشریه حقیقت دوره دوم شماره ۷ اسفند ۱۳۷۵ رجوع شود.

(۷) برای بحث و نقد بیشتر به مقاله «اندیشه مالوتسه دون: تله رفیع مارکسیسم» مندرج در نشریه حقیقت دوره دوم شماره ۱ و ۲ پاییز ۱۳۷۹ رجوع شود.

(۸) برای بحث و نقد بیشتر به مقالاتی چون «کردستان دورنمای قدرت سیاسی سرخ» مندرج در نشریه انترناشونالیستی جهانی برای فتح شماره ۱۵ و جزو «اکنونیسم مسلح: نقدی بر سیاست نظامی کومله» از انتشارات کمیته کردستان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربرداران) ۱۳۷۶ رجوع شود.

که جملگی بر اصالت انسان و تعابیر اومانیستی استوار بود. اگر چه چنین جریاناتی برویه در دهه ۶۰ میلادی - عکس العملی به خط بورژوازی احزاب طرفدار شوروی و بیان یک نوع اعتراض به نظام سرمایه داری بود اما هیچگدام داعیه ایجاد نداشتند و عمل توانستند به تکامل جنبشیان انقلابی دهه ۶۰ یاری رسانند.

«مارکسیسم انقلابی» منصور حکمت انعکاسی از این روند بود؛ با این تفاوت که از همان آغاز مهر ناسیونالیسم انقلابی جهان سومی را بر خود داشت. «مارکسیسم انقلابی» بعنوان محصول انقلاب ایران جا زده شد. ایدئولوژی مارکسیسم بعنوان ایدئولوژی طبقه کارگر جهانی به یک ایدئولوژی ملی تنزل داده شد. اگر چه بعدها حکمت و پارانش سعی کردند زبانی جهانی - حذاقل اروپائی - برای ایده های خود بیانند. اما این ایده ها به خاطر کهندگی بیش از حد شان هیچ جاذبه ای نه تنها برای کمونیستهای اصولی و انقلابی جهان نداشتند، حتی موجب آن نشد که دیگرانی که خود را مارکسیست می دانند نیم نگاهی بدان بیاندازند. چرا که چیزی در «مارکسیسم انقلابی» حکمت نبود که تبل توسط تریستیکستها، سوسیال دمکراتها و رویزیونیستها بیان نشده باشد.

پایپایی چرخشنهای سیاسی حکمت بست ماست، بر غلط اولین ایدئولوژی سوسیالیستی در مارکسیسم انقلابی افزوده شد. با تبیین اومانیسم در مارکسیسم انقلابی افزوده شد. با تبیین اومانیستی از مارکسیسم از یکسو رنگ و لعاب بورژوازی به مارکسیسم زده شد. از سوی دیگر به خواستها و مطالبات بورژوازی دمکراتیک پوشش چپ و مارکسیست داده شد.

در این میان این مارکسیسم نبود که نجات داده شد بلکه این اومانیسم بورژوازی بود که نجات داده شد بلکه این ایدئولوژی بخود گرفت. کمونیسم بعنوان ایدئولوژی و جهانی بینی طبقه کارگر، با اومانیسم بعنوان ایدئولوژی بورژوازی سراسارگاری ندارد. البته برای این حزب ایجاد التفاظ و سازش میان ایندو ایدئولوژی متضاد کارگردی سیاسی داشته و قرار است به سازشها طبقاتی و انتلافات سیاسی که در چشم انداز این حزب قرار دارد خدمت کند. (۱۶)

فرموله کردن «حکمتیسم» هم برای دوری جستن هر چه بیشتر بدنده این حزب از تئوری مارکسیسم است. دیگر نیازی نیست که مستقیماً به مارکس رجوع شود، رجوع به «مارکس زمانه» کافیست. قرار است تکه پاره هایی از مانیفست کمونیست با نقل قولهای از آثار حکمت آجیل مشکل گشاید. به اینکار می گویند عامیانه کردن مارکسیسم و به ابتداش کشاندن آن، مارکسیسم (امروزه مارکسیسم - لینینیسم - مانوئیسم) علمی است که باید بطور مستقل و دائم مورد مطالعه قرار گیرد، بطور مدام بکار بسته شود تا مشکلات تئوریکی و پرایتیکی انقلاب در هر کشور و انقلاب جهانی حل شود. تنها از این طریق و از طرق تلاشها جمعی پولتاریای بین المللی در متن پیشبره انقلاب جهانی است که

درواده وضعیت جهانی



کاشتند. اینک حکومت آشکارا یک جنگ تمام عیار علیه عراق را تدارک می‌بیند. عراق کشوری است که هیچ ربطی به دهشت‌های ۱۱ سپتامبر ندارد. دنیا چگونه وضعی پیدا خواهد کرد اگر حکومت آمریکا برای اعزام کماندوها، قاتلان و بمبهایش به هر کجا که خواست از اختیار کامل برخوردار باشد؟

حکومت به نام ما اهالی ایالات متحده را به دو دسته تقسیم کرده است: کسانی که نهایتاً قرار است از حقوق پایه ای نظام قضایی آمریکا برخوردار شوند و کسانی که اینک به نظر می‌آید از هیچگونه حق برخوردار نیستند. حکومت بیش از هزار مهاجر را دستگیر کرده و مخفیانه برای مدنی تامیل نامعلوم به زندان افکنده است. صدها نفر از کشور اخراج شده اند و صدها تن دیگر کماکان در زندان در انتظار بسر می‌برند. اینها خاطره اردوگاه‌های بدنهای دوران جنگ جهانی دوم در آمریکا را زنده می‌کند که زبانی‌ها را در آنجا به بند کشیده بودند. برای تخصیص بار طی چند دهه اخیر قوانین مربوط به مهاجرت در مورد بعضی ملیتها تعییض روا می‌دارد و آنان را از حق برابر محروم می‌کند.

حکومت به نام ما جریان سرکوب را در سراسر جامعه به راه انداخته است. سخنگوی ریسجمهور به مردم هشدار می‌دهد که «حراسان به حرفاها» که در اطراف افغانستان می‌شنوید باشند. هنرمندان، روشنفکران و استادان دگراندیش می‌بینند که نظرات‌شان را تعریف می‌کنند، مورد حمله قرار می‌دهند و سرکوب می‌کنند. به بقیه در صفحه ۱۸

بوش در سراسر دنیا به راه انداخته فرامی‌خواهیم. اینها اقداماتی ناعادلانه، غیراخلاقی و نامشروع است. ما راه همراهی و همدلی با مردم دنیا را برگزیده‌ایم.

ما نیز با تعجب شاهد حروایت دهشت‌های سپتامبر ۲۰۰۱ بودیم. ما نیز به خاطر هزاران بس گناهی که در آن روز جان باختند، اشک ریختیم، در برابر صحنه‌های وحشت‌ناک کشته‌ار، سر تکان دادیم، و صحنه‌های مشابه در بغداد،

پاناما سیتی و یک نسل قبل در ویتنام را به خاطر می‌آوریم. ما نیز همراه با میلیونها آمریکایی با اضطراب پرسیدیم که چرا چین و قایقی اتفاق می‌افتد. اما سوگواری تازه آغاز شده بود که رهبران عالی‌تبه این کشور روحیه انتقام را دامن زدند. آنها تصویر خام اندیشه‌انه «خیر علیه شر» را جلو گذاشتند و رسانه‌های همساز و مرعوب نیز آن را تکرار کردند. آنها به ما گفتند که هرگز در مورد علت این وقایع وحشت‌ناک سوالی طرح کند راه خیانت در پیش گرفته است. گفتند بحث بی بحث. گفتند هرگونه سوال سیاسی و اخلاقی بی اعتبار است. گفتند که تنها پاسخ ممکن، هنگ در خارج از مرزها و سرکوب درون کشور است. کابینه بوش با رای قریب به اتفاق اعضای کنگره نه فقط به نام ما به افغانستان حمله کرد بلکه به خود و متعادلش این حق را تغییر کرد که قوای نظامی را هر زمان به هر کجا که خواست گسیل کند. تأثیرات وحشیانه این سیاست از فیلیپین تا فلسطین مشاهده شد. تانکها و بولدرهای اسرائیل را دیدیم که در مسیر خود بذر کشtar و تخریب

در آستانه جنگ تجاوز کارانه جدید امپریالیسم آمریکا علیه عراق، مبارزات نیروها و قشنهای مختلف درون جامعه آمریکا علیه کشtar و تخریب عظیمی که انتظار مردم عراق را می‌کشد شدت گرفته است.

کارزار رعب و وحشتی که جرج بوش و شرکاء به دنبال واقعه ۱۱ سپتامبر سال گذشته به راه انداختند نتوانست دهان اقلاییون و ترقیخواهان آمریکا را بینند.

جهه گستردۀ ای علیه جنگ قاعده‌انه در حال شکل گرفتن است که نیروهای گوناگون از مأموریت‌های اقلایی تا آنارشیستها، فنیستها، روشنفکران و هنرمندان متقدی و ضد سیستم، نماینده‌گان اقاییهای ملی و پرخی لیبرالها در آن شرکت دارند.

مطلوبی که در این بخش از نشریه می‌خواهد بازتاب شکل گیری این التلاف مبارزاتی است. اعلام پشتیبانی از این حرکت و اقدامات مشابهی که امروز در نقاط مختلف دنیا صورت می‌گیرد وظیفه هر فرد و نیروی ترقیخواه اقلایی و ضد امپریالیست، منجمله روشنفکران و هنرمندان آزادیخواه ایرانی و افغانستانی است.

ندا و جدان

به نام ما نه

کاری کنیم که نگویند مردم ایالات متحده زمانی که حکومتشان جنگی بی‌پایان را اعلام کرد و دست به اقدامات سرکوب‌گرانه جدید و شدید زد، هیچ عکس عملی نشان ندادند.

امضا کنندگان این بیانیه، مردم آمریکا را به مقاومت در برابر سیاستها و کل جهت گیری

سیاسی بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که مردم دنیا را با خطرات جدی رویرو ساخته، فرامی‌خواند.

ما معتقدیم که خلقها و ملل، فارغ از نزد

نظمی قدرت‌های بزرگ، حق دارند سرنوشت خویش را تعیین کنند.

ما معتقدیم که همه افرادی که

توسط حکومت آمریکا دستگیر شده یا بازجویی

شده اند، باید از حق محاکمه عادلانه برخوردار باشند.

ما معتقدیم که حق پرسش، انتقاد و ابراز

مخالفت باید ارج نهاده شود و مورد حافظت

قرار گیرد. ما می‌دانیم که این حقوق و ارزشها

هیشه مورد تعریض قرار می‌گیرد و باید به

خاطرشنان مبارزه کرد.

ما معتقدیم که مردم با جدان باید مستولیت

اقدامات حکومتهایشان را به دوش بگیرند. این

کار در درجه اول به معنای ضدیت ما با

بس عدالتی‌هایی است که به نام ما انجام

می‌شود. بنابراین ما همه آمریکائیان را به

مقاومت در برابر جنگ و سرکوبی که کابینه

به فراغوان پروژه «به نام ما، نه» در دوزهای ۶ و ۷ اکتبر ۲۰۰۲ که مصادف با سالگرد آغاز بمباران افغانستان توسط ارتش آمریکا و متداول است، ده ها هزار قفر در شهرهای مهم آمریکا گردیدند. در میانگاهای روز ششم، مردم مخالفت خود را با اقدامات کنونی حکومت بوش اعلام خواهند کرد و عهد خواهند بست که برای منوقف کردن جنگ آمریکا علیه جهان مبارزه کنند. عهد خواهند بست که در پایاپر دستگیری مهاجران و حملات وشد یابنده پلیس آمریکا مقاومت کنند. آگسینون های دوز هفتگ اکثر در محل ادارات دولتی، دانشگاه ها و میدان و خیابانها انجام خواهند گرفت. پیام تظاهرات ۶ و ۷ اکتبر به مردم جهان اینست که جرج بوش نماینده مردم آمریکا نیست.

باربارا کینک سال ور، نویسنده کلارک کیسینجر، فعال جنبش مقاومت و اعتناء تمام هوره لو، موسیقیدان مارکرت راندل، مورخ مارک سلدن، مورخ اویور استرن، سینماکر الیس واکر، نویسنده سوزان ساراندون، هنرپیشه کوهین والتس، طراح لونارد واينکلاس، وکیل دعاوی هوارد ذین، مورخ

مقاومت و پاسخ دادن به ندای وجود در گذشته این کشور وجود داشته‌هایم می‌گیریم؛ از کسانی که با قیام و سازماندهی مخفیانه فرار برده‌گان توسط قطار علیه پرده داری چنگیدند، تا کسانی که از مستورات سر باز زدند و مقابل جنگ و نیتم ایستادند، از خدمت زیر پرچم سربیجی کردند و در جبهه همبستگی با مقاومت گذشگان قرار گرفتند.

بیایید دست به اقدام پرینهم، سکوت و بی عملی، جهانیان را از ما نویم خواهند کرد. بگذارید جهان صدای تعهد ما را بشنود؛ ما در مقابل ماسین جنگ و سرکوب مقاومت خواهیم کرد و همگان را فرا خواهیم خواند که برای متوف کردن آن، هر کاری که ممکن است انجام دهند.

اسامي شماري از صدها اهدا كننده «نداي وجدان»

مايك آله ويتس، پروژه نقاشی‌های بزرگ دیواری کارکری ادوارد ارتر، هنرپیشه راسل بنکس، نویسنده جسیکا بلنک، هنرپیشه و نمایشنامه نویس کیشا ایمانی کامرون، تهیه کننده رز ماری کارول، وکیل دعاوی نعام چامسکی رهبری کلارک جرهی هاتیو کلیک، نویسنده «دنیای دیگر ممکن است» دیوید هاروی، استاد رشته انسان‌شناسی دنی کلو ور، هنرپیشه دیوید هاروی، استاد رشته انسان‌شناسی تام هایدن، موسیقیدان

ندای وجدان اصطلاح مصوبه میهن پرستانه همراه با اقدامات مشابه دیگری که در سطح دولت انجام گرفته، به پلیس اختیارات همه جانبی جنبدی اعطای کرده که می‌توانند تحقیق کنند، غصب کنند، همه چیز را تحت نظر قرار دهند و همه این کارها را بطور مخفیانه و با اجازه دادگاهی مخفی انجام دهند.

قوه مجریه به نام ما نقش و عملکرد شاهد های دیگر حکومت را علناً غصب کرده است. دادگاه های نظامی بریا شده که در آنها شاهد هیچ نقشی ندارد و برای اعتراض به حکم صادره در آنها نمی‌توان به دادگاه های عادی رجوع کرد. اینکار به دستور قوه مجریه صورت گرفته است. با یک چرخش قلم رئیس جمهور، تعدادی از گروهها «تروییست» اعلام شده اند.

ما باید این حرف مقامات عالیه کشور را جدی بگیریم که از جنگی صحبت می‌کنند که یک نسل به درازا خواهد انجامید و از نظم جدیدی صحبت می‌کنند که باید درین کشور برقرار شود. ما با یک سیاست جدید و آشکار امپراطوری در ارتباط با دنیا رویو هستیم؛ با یک سیاست داخلی کلاهبرداری و ارعب که هدف از آن سلط حقوق اجتماعی و سیاسی است.

منطقی مرگبار بر وقایع ماهیات اخیر حاکم است که باید آن را شاخت و در برآورش مقاومت کرد. تاریخ بارها شاهد بوده که مردم آنقدر صبور و انتظار پیشه گرده اند تا مراجعت فرست مقاومت از دست رفته است.

پرینهم بوش اعلام کرده: «شما یا با ما هستید یا علیه‌ما». جواب ما این است: ما به شما اجازه نمی‌دهیم که به نام همه مردم آمریکا حرف بزنید. ما حق خود می‌دانیم که هرچه را خواستیم زیر سوال بکشیم. ما بر وجود خود پا نمی‌گذاریم تا بجایش وعده توخالی امنیت تحولی بگیریم. ما می‌گوییم به نام ما نداشتم از دفاع از چنین جنگهایی سر باز می‌زیم و هرگونه مداخله‌ای که اینان به نام ما و با بد اصطلاح برای بهمنی ما انجام می‌دهند و تقبیح می‌کنیم. ما دست دوستی بسوی کسانی در دنیا دراز می‌کنیم که آماج این سیاستها قرار گرفته اند. ما در حرف و عمل همبستگی خوش را به نمایش خواهیم گذاشت.

ما امضا کنندگان این بیانیه همه آمریکاییان را فرا می‌خوانیم که گرد آیند و به مصالح با این وضعیت پرخیزند. ما از ابراز ناخرسنی و اعتراضی که هم اینک جریان دارد حمایت می‌کنیم. این نارضایتی‌ها را تشویق می‌کنیم. در عین حال می‌دانیم که بسیار بسیار بیش از اینها باید انجام شود تا بتوان این ماسین جنگ را متوقف کرد. ما از آن سریازان ذخیره ارتش اسرائیل که خود را بشدت به مخاطره افکنده و اعلام کرده اند که «دیگر بس است» و از خدمت در مناطق اشغالی کرانه غربی و نوار غزه امتناع کرده اند، الهام می‌گیریم. همچنین ما از نمونه‌های بیشماری که در زمینه

حکایت هقاویت

به کسانی بیرونیدید که در سراسر کشور عهد مقاومت بسته‌اند

متقدیم که ما یعنوان ساکنان ایالات متحده متوکل تا در برایر بی عدالتی هایی که از جانب حکومت‌مان به نام ما روا می‌شود، مقاومت کنیم.

خواهید توانست به نام ما جنگهای بی پایان خود را که به کشانی بیسابقه می‌انجامد و به خاطر نفت، سیل خون جاری می‌سازد به پیش ببرید.

خواهید توانست به نام ما به کشورها تجاوز کنید افراد غیرنظامی را بسازان کنید گروه گروه کودکان را بکشید و دفتر تاریخ را بر گور هزاران هزار گمنام بنویسند.

خواهید توانست به نام ما همان آزادیهایی که ادعای دفاع از آن را دارید همان آزادیهایی که ادعای دفاع از آن را

به دست ما برای ناودی خانواده‌ها در سرزمین‌های پیگانه سلاح و پول جمع کنید نخواهید توانست از زبان ما سکوت ترس را بر ما حاکم کنید. نخواهید توانست ما را با خود همکنید بر همه خلقها و کشورها مهور شرارت بکویید. به خواست ما، نه. به نام ما، نه. عهد مقاومت می‌بندیم به خاطر مخالفت با کسانی که یا به خاطر دین و قومیت خود تحت حمله قرار گرفته‌اند. عهد همگانی و همدلی با مردم دنیا برای رسیدن به عدالت، آزادی و صلح. دنیایی دیگر ممکن است و عهد می‌بنیم که آن را بازیم.



بر کل روند انقلاب در جهان دارد. بالاخره امپریالیسم آمریکا یا قاره گرفتن در لای شنگ انقلاب توده های رحمتکش در خاک آمریکا از یکسو و انقلاب پرولتاپا و خلتها کشورهای جهان سوم که زیر سم ستوران امپریالیسم آمریکا قرار دارند، نابود خواهد شد. و به این ترتیب بزرگترین ذر نظام بیرحم و حربی و خوین سرمایه داری از میان خواهد رفت و بشیط خواهد توائست جامعه ای نوین و کمونیستی را در جهان بسازد.

جمعیت خشگین که هیچ منافعی در حفظ نظام سرمایه داری آمریکا ندارد، دورنمای یک انقلاب در آمریکا واقعی است. بسیاری از مبارزین ایران به آمریکا مهاجرت کرده اند. وظیفه این وقتاً و دوستان است که به روند مبارزات انقلابی در آمریکا بخصوص به حزب کمونیست انقلابی آمریکا که بطور تغثه مند برای انقلاب در آمریکا فعالیت می کند، پیویند و از هیچ تلاشی در کنک بعد آگاه و مشکل شدن توده های کارگر و رحمتکش آمریکا فروگذاری نکند. تشدید مبارزات انقلابی در آمریکا تأییرات عیقیتی

آورده است مینویسد: «نابرابری در جامعه آمریکا تمایزات اجتماعی را هر چه برجسته تر می کند. قشر بالاتی مشتمل بر ۲۰ درصد جمعیت صاحب امتیاز است: یک طبقه تحصیل کرده ثروتمند که درآمد و ثروتش بطور مستمر در حال افزایش است و به ایزراهامی که ترددان اجتماعی محسوب می شوند (مانند داشتگاه های نخبه پرور، مدارس بازگانی و حقوق) دسترسی منحصر بفرد دارند. سپس قشر ۶۰ درصد میانی است که درآمد خانوارشان ثابت مانده، سهم سیار اندکی از رونق بازار بورس داشته اند، شدبنا مقروضند و در خطر بیکاری بدون بازخرید هستند. و سپس ۲۰ درصد تعجیلی قرار دارند که در مشاغل پست با حقوق پائین محبوس شده اند، سطح مدارس پائین است، به بیمه بهداشت دسترسی ندارند.»

طبق گزارش «وضعیت شاغلین در آمریکا» که تحلیل جامعی از بازار کار آمریکا ارائه داده است شناس فیفران برای خروج از وضعیت فقر در کانادا، هلند، سوئد، آلمان، انگلیس بیشتر از آمریکاست. در آمریکا حتی اگر فقرانی بتوانند از وضعیت فقر بیرون بیایند پنسیوال بعد حتماً دویاره به قعر فقر سرنگون می شوند. نیمسی از بقیه دو صفحه ۲۰

که خانه دارند محل خواب کرایه می کنند. کرایه محل خواب حتی در شهرکهای صنعت کامپیوتري مانند «سیلیکان ولی» پدیده ای بسیار رایج است. کرایه گوازو ماشین و تبدیل آن به محل زندگی از پدیده های رایج میان خانواده کارگری فقیر است.

نابرابری: نابرابری در آمریکا از تمام کشورهای صنعتی (کشورهای اروپا، ژاپن، روسیه) بیشتر است. طبق آمار رسمی ۱۹ درصد مردم آمریکا یعنی حدود پنجاه میلیون نفر در فقر بسر میبرند. حدود ۳ میلیون میلیون نفر در آمریکا وجود دارد و یک درصد جمعیت دارند ۳۸ درصد ثروت کشور است. در یک سو قشر کوچکی از اشراف که در شهرکهای حصار کشیده زندگی می کنند و در سوی دیگر ۵۰ میلیون نفر در شرایط فقر محبوس شده اند و هیچ راه گزینی از آن ندارند. یعنی هیچ ایزرا اجتماعی در دسترس آنان نیست که از یک لایه فقر به لایه ای بالاتر بروند. بطور مثال نظام آموزش عالی که یک نردوان ترقی محسوب میشود کاملاً و مطلقاً از دسترس این ۵۰ میلیون نفر خارج است.

ویل هوتون نویسنده روزنامه ایندیاننت (انگلیس) در کتابی که به تاریخی به نگارش در

درباره اوضاع جهانی

در آمریکا چه چیز کشیده

مقاله زیر با آمار و ارقام بر واقعیتی بسیار جیانی پرتو می انگشت. اینکه، دهها میلیون تن از کارگران جهان، در خاک آمریکا زیر چنگالهای بیوسم نظام سرمایه داری دست و یا میزند. اینکه، نظام سرمایه داری امپریالیستی آمریکا در تضاد کامل با منافع اکثریت توده های مردم ساکن آمریکا و بخصوص در تقاضا با منافع بیش از صد میلیون کارگر و زحمتکش و دیگر توده های کارکن آنچاست. اینکه، کابوس شورش این توده های کارگر و زحمتکش که هیچ منفعتی در حفظ سرمایه داری آمریکا نداورند، هیئت حاکمه آمریکا را ولادار کرده است که بطرز دیوانه واری بر تعداد پلیس، گارد ضد شورش، زندانها، دم و دستگاه استراق سع و جاسوسی و خبرچینی اینستی در میان اهالی پیزاپید و از سوی دیگر بطرز میسانند و داخل آمریکا بدهد و از سوی سوی دیگر بطرز میسانند ای به تبلیغات مذهبی و اشاعه آن در میان مردم می کوشند. هیئت حاکمه آمریکا برای میانت از انقلاب در آمریکا هم به کشیش د هم به جلاز نیازمند است. همه حرکات مستضامتلانه وی نشان از ترس دارد. تو س از شورش و طیان چند ده میلیون

وضعیت طبقه ها در آمریکا

فقیر: وقتی کاینه کلینتون سر کار بود مهلت پنج ساله ای را برای حلvet برنامه کمکهای دولتی به نفرا و بیکاران تعیین کرده بود. این مهلت امسال تمام شد. میلیونها زن و مرد سیاپوست و فرزندانشان خیابان نشین شدند. طبق آمار «اداره آمار ایالات متحده» از هر پنج کودک یکی در فقر بسر می برد و اغلب ایان فرزندان پدر و مادرهای شاغل می باشند. طبق آمار «مرکز ملی برای کودکان قییر» اکثریت کودکانی که در فقر می زینند دارای پدر یا مادر شاغل هستند. این ارقام متعلق به قبل از رسیدن رکود اقتصادی در آمریکاست. با شروع رکود در اقتصاد آمریکا سالانه یک میلیون نفر بیکار می شوند. شرایط فقر در میان مهاجرین بسیار سخت تر است. زیرا مهاجرین از ترس اخراج از آمریکا برای گرفتن حقوقی که طبق قانون به آنان تعلق می گیرد (مانند کوین غذانی) مراجعه نمی کنند. اینان در کم مزدترین مشاغل در مزارع گوجه فرنگی و کاهو چینی کار میکنند. فقر در جامعه آمریکا به حدی است که بسیاری از کارگران حقوق پائین در ماشین خود می خوابند یا در آپارتمان کارگرانی



کاپینه دهشت

آفریقایی تبار تا زبانی تبار، از لاتینو تا لبنانی تبار، در آن جای دارند. مسئولیتهای نیز به عهده زنان گذاشته اند، اما علیرغم همه این رنگ و لعاب ها، افراد کاپینه سر و ته یک کریاستند.

برای اینکه بهمیم دولت آمریکا چقدر به تامین آزادیهای سیاسی، حقوق زنان، حقوق ملیت ها و رفاه زحمتکشان پاییند است، کافیست نگاهی به خصوصیات و سابقه افراد کلیدی کاپینه جرج بوش بیندازیم. کاپینه بوش، رنگارنگ است. از

این ترتیب، در کنار بحران اقتصادی و بحران سیاسی، بحران ایدئولوژیک نیز جامعه آمریکا را از دون منی خود و از هم گیخته می کند. بودجه ای آمریکا بدیال بوجود آوردن «توافق عمومی و وحدت عمومی» در جامعه آمریکا نیست چون منی داند که نمی تواند بنا براین با اشاعه عقاید فاشیستی مذهبی و میهن پرستانه منی خواهد یک قشر از اهالی سفید پوست را به پایه محکم خود تبدیل کند و برای بقیه اهالی پلیس منی گذارد و زندان درست منی کند و خط و نشان من کشد.

ایدئولوژی و ارزش های باند حاکم بو آمریکا

اعضای کلیدی کاپینه بوش از بنیادگرایان مذهبی هستند که به فاشیستهای مسیحی معروفند. اینان عمیقاً معتقدند که قوم پرپوستان سفید پوست انگلوساکسون که از اروپا به آمریکا مهاجرت کردند و با کشتار سرخپوستان بوسی آمریکا پایه های کشور آمریکا را بنیانگذاری کردند، قوم برگزیده «خداوند» هستند و سرنوشت آنان سلطه بر جهان است. آنان معتقدند که «مالکیت» حق خدادادی است و هیچ قانونی نمیتواند از طریق وضع مالیات و غیره آنرا خدش دار کند. از نظر آنان سکولاریزم (تنگی) است که تاریخاً جناح لیوال هیئت حاکمه آمریکا به این کشور تحمیل گردند. برخی از اینها مخفیانه پرограм ۱۵۰ سال پیش ایالت جنوبی آمریکا را که نظام برده داری داشتند، در اتفاقی کار خود آوریان منی کنند. اینها عمیقاً معتقدند که نیروی کار باید ارزان، بدون قید و بندی ای قانون کار در مورد اخراج و بدون حقوق پایه ای باید در اختیار سرمایه دار باشد یعنی خیلی شبیه برده هایی که وارد آمریکا منی کردند و در مزارع بکار می گرفتند. این جناح از هیئت حاکمه آمریکا تا ربع قرن پیش تنها یک جریان حاشیه ای بود اما امروز

بین المللی است. به اعتقاد این داروسته که بر آمریکا و جهان حکمرانی میکنند، اگر میان درآمدها شکاف فزاینده نباشد انگیزه ای برای ساخت کار کردن در میان مردم نمی ماند، چنین شکافی لازمه یک سرمایه داری موفق است. از دیدگاه آنان مالیات گرفتن از شرکتندان مصادره اموال محسوب من شود. و اینکار زیر پا نهادن «حقوق پسر» سرمایه داران است (منی بینهم که هر طبقه ای تعریف خود را از حقوق پسر دارد). به اعتقاد آنان دادن کمکهای بیکاری از سوی دولت به فقرا باعث رشد منی مسئولیتی در مردم میشود و وظیفه سرمایه دار در مقابل جامعه آنست که سودش را به حداکثر برساند و شخصاً (نه از طریق مالیات دادن به دولت) در راه رضای «خدا» و بعنوان وظیفه ای دینی خیرات بدلد. آنان این ایده فاشیستی را در میان اشار میانی رواج میدهند که فقر فقرا مربوط به «فقر شخصیت» آنان است. یعنی همان تئوری مبتل در مورد نژاد پست تر و برق. هیئت حاکمه آمریکا ایدئولوژی مذهبی را تقویت میکند و کلیه سیاستهای خود را بر پایه اخلاقیات مذهبی مشروعیت منی بخشد. کاپینه بوش، برای سیاستهای مانند کم کردن از مالیات شرکتندان، حذف کمکهای اجتماعی به فقرا، قانون اعدام (که در ۲۸ ایالت از ۵۱ ایالت آمریکا پابرجاست) و لغو قانون سقط جنین همه و همه دلایل و پایه های مذهبی ارائه منی دهد.

هیئت حاکمه آمریکا اکنون از مذهب و میهن پرستی به عنوان دو اعم ایدئولوژیک که از طریق آن منی تواند انسجام معنی در جامعه آمریکا ایجاد کند، استفاده منی کند. علت اینکه هیئت حاکمه آمریکا به مذهب چنگ انداده تا در جامعه آمریکا انسجام معنی ایجاد کند بحران مشروعیت ایدئولوژی سرمایه داری است که گریبان آنها را گرفته است. اکثریت مردم آمریکا به اینکه سرمایه داری بهترین چیزیست که بشر میتواند به آن دست پیدا کند اعتقاد ندارند. به

در آمریکا چه منی گذرد؟ مردم آمریکا یعنی ۱۲۵ میلیون نفر در شرایط نامناسب شغلی و فقر، یا در معرض بی خانمانی و فقر بسیار منی بزند. با وجود آنکه درآمد سرانه آمریکا از همه کشورهای صنعتی بیشتر است اما در درصد لایه های تحتانی آمریکا فقیرتر از ده درصد لایه های تحتانی بقیه کشورهای صنعتی جهانند. آمریکا از این نظر در رده ۱۹ قرار دارد. سه میلیون نفر اعضای طبقه سرمایه دار آمریکا در شهرکهای زندگی میکنند که کاملاً از دنیای بیرون جداست. مجله هدایای کریسمس که در این محلات پخش میشود تا مردم برای دوستان و اقوامشان هدایای کریسمس سفارش دهند اجناس مانند هلیکوپتر و هواپیما ارائه میدهد. ۱۵ سال پیش ۷۰ درصد از بیکاران آمریکا از حقوق بیکاری برخوردار بودند. امروز فقط ۳۷ درصد از بیکاران حقوق بیکاری میگیرند. آمریکا دارای بهترین دکترها، بیمارستانها، و تکنولوژی طبی است، اما ۴۳ میلیون نفر از شهروندان آن از هر گونه بیمه پوشکی محرومند.

سرگوب: آمریکا ۵ درصد از جمعیت جهان اما ۲۵ درصد جمعیت زندانی جهان را دارد. میلیون زندانی در آمریکا بسیار منی بزند. آمریکا خیلی بر سر دموکراسی انتخاباتی خود سر و صدا و تبلیغ برای میاندازد. اما بیش از چهار میلیون سیاهپوست از رای دادن محرومند زیرا اغلب ایالات جنوبی آمریکا کسانی را که دارای سوهه سایه باشند از رای محروم میکنند. اغلب این چهار و خرد ای میلیون نفر سیاهپوستان هستند. هیئت حاکمه آمریکا در سوره اینکه شهر وندان آمریکا را «تورویسم» تهدید می کند تبلیغات عوامگریبانه جیرت انگیزی برای انداختند تا برای گسترش قوانین سرکوب پلیسی و کنترل جمعیت از طریق استراق سمع، شرکت مخفیانه مامورین اف بن آی در جلسات و گرده هماییهای سیاسی و اجتماعی، تهدید و ارعاب فعالین سیاسی و غیره توجیه پتروشنند. اما واقعیت چیست؟ واقعیت آنست که سالانه حداقل بیست هزار نفر در نتیجه تیراندازی پلیس به مردم یا مردم به یکدیگر کشته منی شوند. یعنی تقریباً ده برابر تعدادی که در ۱۱ سپتامبر سال قبل در اتفاقی بوجهای سازمان تجارت جهانی در نیویورک کشته شدند. حتی در کشور یک میلیارد نفری هند که جنگ های چریکی در گوشه کنار آن در جریان است این تعداد آدم در نتیجه شلیک گلوله کشته نمی شوند.

هیئت حاکمه آمریکا را پشتاسیید از دیدگاه جرج بوش و شرکا طرح سوالات از این قبیل که در سرمایه داری «عدالت اقتصادی و اجتماعی» چگونه برقرار میشود، کار شیطان است زیرا ثروت و نقر، خواست «خداوند» است. در اوضاع کنونی حتی صحبت از آن منی کنند که طرح چنین مسائلی کمک به «تورویسم

را پیوشاورد. در دسامبر ۱۹۸۹، به هنگام تجازی نظامی آمریکا به پاناما، رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح بود. در جریان تجازی، صدها غیر نظامی کشته و هزاران نفر به شدت محروم شدند. ارتش آمریکا تحت رهبری کالین پاول با بیماران محله قبیرشین «آل کوبیو» در پاناما سیاستی صحته ای آفرید که به «هیروشیماز کوچک» مشهور شد. کالین پاول فرمانده ارتش آمریکا در جنگ ۱۹۹۱ علیه عراق بود که طی آن، نزدیک به ۴۰۰ هزار نفر از طریق بیماران های هوایی کشته شدند. بعداً کالین پاول به خاطر انکار این واقعیت که ارتش آمریکا در آن جنگ از سلاح هایی استفاده کرده که باعث اشاعه بیماریهای عجیب و غریب در بین اهالی شد. و حتی در میان سربازان خود شده، رسوا شد. آموزه اصلی نظامی پاول اینست که آمریکا فقط زمانی باید دست به حمله بزند که پیروزیش تضمین شده باشد.

گوندویلیتو رایس، مشاور امنیت ملی، مستول استراتژی ژوپیلیتیکی هیئت حاکمه آمریکا و تدریس علم جغرافیا به جرج بوش او قبل ایکی از متخصصان امور اتحاد شوروی در دانشگاه استافورد و عضو مخالف عقل کل های دست راستی بود. اواخر دهه ۸۰ میلادی، بعنوان متخصص در کاخ سفید بکار مشغل شد تا به تسریع روند فروپاشی بلرک امپریالیستی و تقویت آمریکا کمک کند. او نیز بعنوان یک متخصص امور بین المللی، عضو هیئت مدیره شرکت نفتی «شه و رون» است.

دانالد واسفلد، وزیر دفاع، مستول ارتش آمریکا، در دهه ۷۰ میلادی، بعنوان وزیر دفاع در کابینه جرالد فورد خدمت کرد. راسفلد تا به حال عضو هیئت مدیره چند کپانی بزرگ امپریالیستی بوده است. یکی از اهدافش اینست که پروژه «جنگ ستارگان» را ادامه دهد و پنتاگون را با صرف هزینه های سرسام آور از نظر تسليحاتی تقویت کند.

انتصاب قضات جدید است. همه افتخار و اعتبارش ایست که بعنوان یک فاشیست مسیحی، نواپرست و متعصب نامش سر زبانه است. او جزو مخالفان سرشست حق سقط جنین برای زنان است. اشکرافت قبل از مقام فرماندار ایالت میسوری و عضو مجلس سنای آمریکا، تلاش زیادی کرد که سقط جنین جرم جنائی تلقی شود. (حتی زمانی که زن بر اثر تجازی، منجمله توسط پدر یا برادرش، حامله شده است). او کوشید وسائل پیشگیری از بارداری را ممنوع کند. اشکرافت که یکی از پرچمداران اصلی دفاع از «ازدش های سنتی مسیحی» است

در جریان استیضاح بیل کلینتون در ماجراه ارتباط با مونیکا لوینسکی نقش عمله ای بازی کرد. اشکرافت آشکارا خود را پاسدار میواث برد و داران جنوب آمریکا در قرن نوزدهم می داند و از ژنرال ها و مقامات جنوی در جنگ الغای بورده داری تجلیل می کنند. او خواهان «حضور خداوند در صحنه سیاست است»، معنی رک و راست این حرف یعنی آمیختن دین با دولت ایکین پاول، وزیر امور خارجه، مستول سیاست و دیپلماسی جهانی امپریالیسم آمریکا. ویویکی پاول اینست که بیش از هر کس مورد ستایش کل طبقه حاکمه آمریکا از هر حزب و جناح قرار دارد. مستول بسیاری از پروژه های گشتنار بوده است و از این نظر دستاشرش حتی از خود جرج بوش هم آموده تر است. او در سال ۱۹۹۸، بعنوان افسر عملیاتی در ارتش آمریکا به مخفی نگاه داشتن کشtar ۱۳۰۰ غیر نظامی ویتمانی در روستای «من لای» کمک کرد. طی دهه ۸۰ میلادی که کاخ سفید عملیات مخفی جوخه های مرگ را در آمریکای مرکزی پیش می برد، پاول عضو تیم امنیت ملی کابینه ریگان و مشاور ویویکی از نظامی وزارت دفاع بود. به گفته خودش «یکی از مدعان اصلی» حمایت از نیروهای جنایتکار کنtra در منطقه آمریکای مرکزی محسوب می شد. در سال ۱۹۸۷، شهادت دروغ داد تا نقش وزارت دفاع آمریکا در انتظام ایران گیت

علیه اش دست به حمله نظامی بزند (حتی اگر آن دولت به آمریکا حمله نکرده باشد). جان اشکرافت وزیر دادگستری آمریکا که معتقد است حق دارد هر غیر آمریکانی مظنون را مخفیانه در دادگاههای صحرائی بدون وکیل مدافعانه محکمه کند، از شاگردان عقیدتی اشتراوس است. استاد اقتصادی ایشان یک پروفسور انتصاد در همان دانشگاه شیکاگو به نام میلتون فریدمن است. فریدمن در دوره ریگان مکتب انتصادی موتشاریسم را باب کرد. به اعتقاد فریدمن مالیات بشدی کردن ثروتمندان و مقید کردن کارفرمایان به قانون کار دخالت در روند «طبیعی» تولید ثروت در جامعه است. و همه اینها قید و بندھائیست که بر دست و پای سرمایه داری بسته میشود و موجب بحران سرمایه داری میشود.

هستند. لشو اشتراوس استاد فلسفه دانشگاه شیکاگو بود (که سال ۱۹۷۳ مرد)، وی معتقد بود که مذهب و میهن پرستی برای مطیع و فریباشی درونی آمریکا بیازماید. سرمایه داران آمریکانی که میلیاردها دلار معاونی مالیاتی از دولت بوش دریافت کرده اند، سالانه صدها میلیون دلار خرج رواج مذهب در میان مردم آمریکا میکنند. گروه های هد سقط جنین که از بنیادگرایان سذهبی تشکیل شده اند و معتقدند سقط جنین دخالت در کار «خدا» می باشد، توسط همینها تامین میشوند. المیک بازیهای زمستانی که سال گذشته به آمریکا افتاده بود مخصوصا در یکی از مذهبین ترین نقاط آمریکا، که مرکز شاخص ای از مسیحیان است که چند همسری در میانشان رواج دارد، برگزار شد.

پرخی از اعضاء کلیدی کابینه بوش شاگردان مکتب فلسفی شخصی به نام لشو اشتراوس همگی مهره هایی هستند که از جمع مدیران شرکتی پنتاگون، و محقق عقل کل های دست راستی آمریکا انتخاب شده اند. رسالتشان اینست که هر چیز سد راه سودهای امپریالیستی شد را نابود کنند. وزارت خارجه در دست ژنرال وزارت دفاع است. مخالفان وقیع پرایری های اجتماعی را مستول پروره «رفیع بیعادی خدمات اجتماعی را به کرده اند. برنامه ریزی خدمات اجتماعی را به مخالفان کهنه کار حقوق زنان سپره اند. تصمیم گیری در مورد اراضی عمومی و مسائل محیط زیستی به عهد خونخوارترین سرمایه داران در صنایع نفت و کانوچو و معدن است

جوج بوش، نمونه کسانی است که «از فضل پدر، خیلی چیزها حاصلش شده است». پدرش یک دوره رئیس سازمان جاسوسی سیا بود که بعداً به ریاست جمهوری آمریکا رسید. او دست پسر کودتش را با پارتی بازی به شرکتی تفتی تگزاس و بورس بازی بند کرد. جرج بوش سپس فرماندار ایالتی شد و در این مقام، نامش بعنوان یک جلال خونخوار جاودا نهاد. جلالی که اگر هو هفته حکم اعدام یک زندانی را تایید نمی کرد، از عذاب وجودان خوابش نمی برد. حالا در مقام ریاست جمهوری رویای آقایی جهان را در سر دارد.

دیگ چنی، معاون جرج بوش، همد کاره کاخ سفید است. همه تصمیم گیری ها و ملاقاتها زیر نظر او انجام می شود. او بود که جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ علیه عراق را سازماندهی کرد. برنامه ریزی کشtar جمعی و تحریب منابع عراق که به سلطه نظامی مستقیم آمریکا بر منطقه منجر شد، جزو شاهکارهای اوست. بعد از فراغت از جنگ خلیج، رئیس مجتمع بزرگ نفتی «هالی برتن» شد و از طریق زد و بند با رژیهای توکر آمریکا در خاورمیانه، میلیونها دلار به جیب زد. جان اشکرافت، دادستان کل کشور، مستول امور زندانها، تدوین سیاستهای مربوط به مهاجرت و

کابیونه دهشت

همگی مهره هایی هستند که از جمع مدیران شرکتی پنتاگون، و متحققان ماشین جنگی پنتاگون، و محقق عقل کل های دست راستی آمریکا انتخاب شده اند. رسالتشان اینست که هر چیز سد راه سودهای امپریالیستی شد را نابود کنند. وزارت خارجه در دست ژنرال وزارت دفاع است. مخالفان وقیع پرایری های اجتماعی را مستول پروره «رفیع بیعادی خدمات اجتماعی را به کرده اند. برنامه ریزی خدمات اجتماعی را به مخالفان کهنه کار حقوق زنان سپره اند. تصمیم گیری در مورد اراضی عمومی و مسائل محیط زیستی به عهد خونخوارترین سرمایه داران در

قوانین ماتریالیسم تاریخی را فرموله کردند، توanstند خود را از این تاثیرات و مشخصاً از اومنیسم برهاستند.

آنها تاکید کردند که ماهیت انسان را نمی‌توان تنها از این زاویه که یک موجود طبیعی است، تعیین کرد و حقوق را بر مبنای ذات، فطرت و جوهره طبیعی توطیع داد. (۲۱) ماهیت انسان امری مجرمه نیست که ویوه فرد خاص انسانی باشد. ماهیت انسان در واقع عبارتست از مجموعه مناسبات اجتماعی. انسان در وراء جامعه نمی‌تواند به انسان بدل شود، نمی‌تواند انسان باشد و انسان بماند. فرویت انسان و انسانیت او از اجتماعی بودنش جدا نیست.

مضافاً آنان تاکید داشتند که در جامعه طبقات انسانها به طبقات تقسیم می‌شوند و هر طبقه بسته به جای معینش در تولید پک خصلت معین دارد. این خصلتهای انسانی قابل تغیر هستند و هیچ خصلت از پیش ساخته‌ای بنام خصلت انسانی وجود ندارد.

بدین طریق مارکس و انگلیس توanstند بر جنبه تحریسی اومنیسم هم غلبه پابند و سوپریستهای تخلیل را به سبب درک شان از انسان و باورشان به مختصات اپنی انسانی مورد نقد قرار دهند. آنها اعلام کردند که انسانیت بطور عام و آزادی شخصیت بطور عام وجود ندارد. ماهیت یا سرشت انسان دارای جنبه تاریخی است. فی المثل در دوره بردۀ داری یا فنرودالیسم اصولاً چیزی بنام سرشت کمونیست موجود نبوده، چون هنوز جامعه سرمایه داری بوجود نیامده بود که حداقل جوانه‌های کمونیسم خود را نشان دهد و برعی از انسانها از خصالت کمونیستی برخوردار شوند. فقط از طریق مبارزه طبقاتی و استقرار مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و محو استثمار است که می‌توان به سعادت و تکامل فرد و همگان نائل شد. تنها رهایی کار از سرمایه است که می‌تواند مایه رهایی عمومی انسانها شود. تنها در داخل آزادی جمع است که آزادی فرد می‌تواند معنا و منفهٔ داشته باشد و تنها در قیام علیه بردگی سرمایه داری است که انسان می‌تواند از بردۀ به آزاد و از اسیر به انقلابی بدل کردد.

بر همین مبنای آنها با سرشت فرضی و جاودانی و تغییر ناپذیر انسان مخالفت کردند. گفتند که سرشت انسان با تحول مناسبات اجتماعی که در دوران آن انسان زیست می‌کند تغییر و تحول می‌یابد. انسان با تغییر طبیعت دائم شرایط زندگی خود را عوض می‌کند، زمینه موجودیت خود را دگرگن می‌کند و مناسبات اجتماعی را نیز تغییر می‌دهد و بدینسان دائماً و مرتباً خودش را نیز تغییر می‌دهد.

نتیجه آنکه انسان خود آفریننده خوبی است. این نکته ای گرسی و پایه اساسی بود که مارکسیسم در مقابل اومنیسم جلو گذاشت. نکته ای که درک عمیق از آن مارکسیسم را از تمامی مکاتب ایده‌آلیستی که در این دوره برای عوامل صافوق طبیعی و معنوی نقش تعیین

خواستار آزادی فرد و تامین حقوق انسانی و تامین نیازهای مادی افراد بود. بورژوازی در قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی با پرجم اومنیسم علیه اشرافیت فنرودالی چنگید. نایاندگان اومنیسم بودن‌وائی که خود را نماینده تمام خلق می‌دانستند بر این باور بودند که انسان موجودی است اجتماعی و انسانها بر حسب ذات و فطرت همینسو عدالت اجتماعی باید بر اساس تامین تساوی حقوق افراد پدید آید. اومنیستها که طرفدار مالکیت خصوصی بورژوازی در مقابل مالکیت فنرودالی بودند خواهان نظامی بودند که فطرت طبیعی انسان در آن به بهترین نحو پرورش یابد.

زمانی که بورژوازی بقدرت رسید، اومنیسم با محدودیتهای تاریخی خوش رویرو شد و ایده‌آل‌های آن در تضاد با کارکرد واقعی سرمایه و مالکیت خصوصی قرار گرفت. با استقرار جامعه بورژوازی، پوچی شعار «آزادی، برابری، برابری» خود را نشان داد و ماهیت تکاملی که به فرد وعده داده شده بود هم آشکار شد. انسانها اینبار برانگیخت.

در عکس العمل به چنین یاسی پاره‌ای از اومنیستها مانند سن سیمون و فربیه و آنون به سمت دیگری گرایش یافتند و بعداً به اومنیستهای خود بورژوا یا سوپریستهای تخلیل معروف شدند. یعنی کسانی که با دفاع از منافع توده زحمتشک از نظام سرمایه داری سخت انتقاد می‌کردند ولی قادر به درک قوانین عینی تاریخ و ارائه راه حل و وسائل موثر برای رسیدن به یک جامعه واقعاً عادلانه نبودند.

در جهان امروز علیرغم اینکه از نظر ایندیلوژیک و به لحاظ تاریخی دوره اومنیسم بسیار آنده است، اما از نظر سیاسی کماکان هستند اومنیستهایی که از خصلت ترقی خواهانه ای برخوردارند. اومنیستهای رادیکال و پیگیری که علیه امپریالیسم و فنرودالیسم نبرد می‌کنند و به درجات مختلف تمایل دارند که با کمونیستها همکاری داشته باشند. کمونیستها نیز برای پیروزی انقلاب به چنین همکاری و اتحادی نیازمندند.

مارکسیسم و اومنیسم

مارکسیسم در گستاخ از اومنیسم پا به عرصه وجود نهاد. این یکی از مشخصه‌های مهم ظهور مارکسیسم بعنوان ایندیلوژی طبقه کارگر بود.

این واقعیت دارد که مارکس و انگلیس در نوشته‌های اولیه خود تا حدودی تحت تاثیر افکار اومنیستی قرار داشتند. آثاری که در آن کمونیسم با اومنیسم یکسان انگاشته می‌شد و کمونیسم «اومنیسم در عمل» خوانده می‌شد. این افکار در ارتباط نزدیک با تاثیرات مارکس و انگلیس از ماتریالیسم مکانیکی و سوپریالیسم تخلیلی قرار داشت. ولی بعداً که مارکس و انگلیس به درک مادی از تاریخ نائل شدند و

مارکسیسم اومنیستی یا مارکسیسم قلبی!

.... و آنکه اول بار اومنیسم و
مارکسیسم را در ایران به هم
آمیخت!

ملتی است که حزب کمونیست کارگری ایران پرچم «کمونیسم انسانی» را در دست گرفته است. آنها مدعی شده‌اند که بزرگترین خدمت منتصور حکومت بازگرداندن اومنیسم به مارکسیسم بود. او بود که «انسان را به کمونیسم برگرداند و ارزش انسان و خوبشتری و رفاه و آزادی را در محور کمونیسم قرار داد.» (۱۱) بظاهر ادعای بزرگی است. برای اینکه بینیم واقعاً این ادعا چقدر بزرگ است و یا چقدر موجب بزرگی مدعی می‌شود باید نگاهی به مضمون اومنیسم بیاندازیم و تفاوت‌های آن با ایندیلوژی کمونیستی را دریابیم، و به ارزیابی سیاسی از این ادعا و ماهیت طبقاتی آن پردازیم.

نکاهی به اومنیسم و تاریخچه آن

اومنیسم چیست؟ اومنیسم یک سیستم نظری است که مبتنی بر احترام به هریت و حقوق انسانی و ارزش انسان بنتاید یک فرد می‌باشد. شالوده این دیدگاه احترام به مالکیت خصوصی و فردگرانی است. اومنیسم گراویشی متفرق در تاریخ تفکر بشر بود. اومنیسم اساساً در قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی یعنی دوران رنسانیس بود که شکل جنبش آگاهانه بخود گرفت. اومنیسم بعنوان یک عنصر ایندیلوژی بورژوازی در مقابل فنرودالیسم قرار گرفت و بعنوان یک چریان مقنقر فکری نقشی مثبت و روشنگر در برایر ایندیلوژیهای قرون وسطانی مذهبی ایناء کرد.

انگلیس در توضیع این تقابل گفت «اگر زمانی خداوند مرکز جهان مذهبی بود، اکنون انسان در مرکز جهان غیر مذهبی قرار گرفت.» از میان اومنیستهای مشهور دوره رنسانیس می‌توان از لشوناردو داوینچی، جوره‌انو برونونو، گالیله و شکسپیر و توماس مونستر و فرانسیس بیکن و ... نام برد. اومنیسم با نگرشی نسبتاً ماتریالیستی، در مقابله با استبداد و ریاست کشی مذهبی

راهیبیخش از جانب پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان مخالفت کردند و در سرکوب جنبش‌های آزادیبخش با امپریالیستهای آمریکانی به همکاری پرداختند.

در مقابل، این حزب کمونیست چین بر برهی رسانویسند و مانو تاکید داشتند که «آیا چیزی بنام سرشت انسانی وجود دارد؟ البته که وجود دارد. اما فقط سرشت انسانی مشخص، نه سرشت انسانی مجرد. در جامعه طبقاتی هیچ سرشت انسانی نیست که خصلت طبقاتی نداشته باشد، سرشت انسانی متفاوت طبقاتی وجود ندارد. ما معتقد به سرشت انسانی پرولتاریائی، سرشت انسانی توده‌های مردم هستیم، در حالیکه طبقه مالکان ارضی و بورژوازی معتقد به سرشت انسانی طبقات خودشان هستند، با این تفاوت که این مطلب را بزیان نمی‌آورند و سرشت انسانی طبقات خود را بمنابه یگانه سرشت انسانی موجود قلمداد می‌کنند». (۷) با اینکه این بینش حزب کمونیست چین به افشار اهداف واقعی روزیزونیستها پرداخت و فراخوان انقلاب تهر آمیز به پرولتاریا و خلقهای تحت ستم داد.

کمونیستهای چینی نشان دادند که برخلاف دیدگاه مارکسیستی که وجود اجتماعی انسان را تعیین کننده فکر او می‌داند، پیروان «اصالت بشر» برای فکر پسر تقدیم قائل می‌شوند و از همین‌رو به ایندی‌آلیسم در می‌غلتند. اینکه چگونه اعتقاد به تئوری «طیعت عام انسانی» که فطرت و ذات پسر را مقدم بر تمایزات طبقاتی و خصائص متضاد طبقاتی قرار می‌دهد در عرصه سیاست به نفی مبارزه طبقاتی در رسید.

این مبارزه یکی از مهمترین مبارزاتی بود که در جبهه فلسفی در مقابل روزیزونیستهای شوروی سازمان داده شد و بطور تنگاتنگی گرا خود را بود با مبارزه علیه رهوان سرمایه داری در خود چین. مبارزه ای که بعدها به انقلاب کثیر فرهنگی پرولتاریائی منجر شد. انقلابی که در نتیجه آن کمونیستها به درگی عمیقتر و همه جانبه تری از پروسه تغییرات دوران گذار از سوسیالیسم به کمونیسم دست یافتند. (۸)

تحت تأثیر این مبارزه در سطح بین‌المللی، در ایران احسان طبری از تئوریستهای اصلی حزب توده به مقوله مارکسیسم و اومانیسم پرداخت. او مقاله‌ای طولانی تحت عنوان «مارکسیسم و هومانیسم» (۹) نوشت و در آن بر پایه همان استدلالات روزیزونیستهای شوروی به دفاع از «اومانیسم سویالیستی» و «مارکسیسم اومانیستی» پرداخت. البته تنها استعدادی که از خود نشان داد ریشه‌های اومانیسم را در عرفان ایرانی هم جستجو کرد. (۱۰) در واقع اولین کسی که در جنبش سیاسی ایران سعی کرد اومانیسم (در واقع روزیزونیسم) می‌دهد.

سابقه جدل بر سر اومانیسم در جنبش کمونیستی

اگر چه مارکس و انگلس بطور قاطعی با اومانیسم تعیین تکلیف نمودند. اما هر از چندگاهی در میان مارکسیستها کسانی پیدا می‌شوند که به اشکال مختلف تفهیم اومانیسم ساز کنند و خواهان سازش و التناقض میان ایندو باشند.

این مسئله انعکاسی از ایده‌های رایج و غالب جامعه بورژوازی در صفوی احزاب و سازمانهای کمونیست بوده و هست و از دلایل عینی مشخصی هم برخوردار است. یکی از مهمترین دلایل تولید و باز تولید اومانیسم وجود قدرتمند مناسبات ماقبل سرمایه داری در بخش‌های بزرگی از جهان است. مناسباتی که با انتکاء به روابط ارباب و رعیت و مرید و مرادی، موجب سرکوب حقوق فردی انسانها می‌شود. در اغلب کشورهای تحت سلطه، مناسبات نیمه فنودالی که توسط سلطه امپریالیسم نیز حفاظت می‌شود اکثریت توده‌ها از اولیه ترین حقوق دمکراتیک خویش محروم‌می‌شوند. حقوقی که با تعولات دمکراتیک انقلابی قابل تحقق است.

علیرغم اینکه در کشورهای امپریالیستی مردم از حقوق بورژوا دمکراتیک برخوردارند اما هر از چندگاهی بورژوازی به خاطر بحرانهای خود، به این حقوق دست دوازی می‌کند. که خود مقاومت توده‌ها را در این کشورها موجب می‌شود و بخشیده تبعصات بورژوا دمکراتیک پا میدهد. (۱۱) تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی شاهد مشاجرات حادی در زمینه رابطه مارکسیسم و اومانیسم بود. این مسئله در مبارزه کمونیستهای انقلابی چین بربری مافر علیه روزیزونیستهای شوروی در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی بطور برجسته ای رو آمد.

روزیزونیستهای شوروی برای توجیه سازش طبقاتی از اومانیسم بورژوازی سود جستند. آنها در اسناد فلسفی و برنامه‌های جزیی جدیدی که ارانه کردنده، به تبلیغ اومانیسم پرداختند. آنان بودند که از اومانیسم بعنوان «عام ترین تجسم کمونیسم» نام بردند و گفتند «این‌تلوری کمونیسم، انسانی ترین این‌تلوری‌های است»، «اومانیسم در وسیع ترین معنای کلمه با کمونیسم یکی است». (۱۲)

آنها تلاش بسیار کردنده که مفهوم اومانیسم بورژوازی را با کمونیسم علمی یکسان کنند و کمونیسم علمی را با اومانیسم بورژوازی کاملاً مخلوط سازند؛ این امر در تطابق بود با تجدید نظرهای اساسی که در مارکسیسم کرده بودند. این خلط مبحث توسط آنان توجیهی برای اتخاذ مشی سیاسی ضد انقلابی بود که اتخاذ کردنده. آنها تحت عنوان تئوری «سه مسالمت آمیز» و «حزب و دولت تمام خلق» (۱۳) در مقابل امپریالیستها تسلیم شدند و خلقهای جهان را به سازش با امپریالیسم آمریکا فراخواندند. آنها تحت عنوانی چون اومانیسم و جلوگیری از رفع و مصائب انسانها و جلوگیری از قساوت و خشونت با اعمال قهر انقلابی و جنگهای

کننده قائل می‌شدند جدا کرد و مرز قاطعی میان مارکسیسم با دیگر مکاتب ماتریالیستی قبل از آن کشید که به طبیعت فعل و اجتماعی انسان و به اهمیت پرایتیک اجتماعی در زایش و تحول انسان توجه نداشتند.

مارکس و انگلس نشان دادند که اومانیسم و مارکسیسم دو جهان بینی متضاد هستند و تباید اومانیسم را بالاتر از کمونیسم قرار داد و یا بین آنها سازش ایجاد کرد. کمونیسم برخلاف اومانیسم که با اتفاکاً به تئوری «طبیعت عام انسان» موعظه برادری می‌کند خود را بر تحلیل طبقاتی و مبارزه طبقاتی مشکی می‌کند و طریق علمی دستیابی به جامعه ای عادلانه را نشان می‌دهد.

با موعظه انسان دوستی و نوع دوستی نمی‌توان از شر جامعه طبقاتی راحت شد. با «انسان دوستی بدون مرز» (۱۴) نمیتوان بر طبقات حاکمه غلبه یافته. انسان دوستی پرولتاریا مرز روشنی میان طبقات محکوم و حاکم می‌کشد. و بین سرشت انسانی طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش که تحت ستم اند با سرشت انسانی بورژوازی که که ستمگر است، فرق قائل می‌شود. رودروش ایندو «سرشت»، اجتناب تاپذیر است، از همینرو جنگ طبقاتی ناگزیر است.

بیک کلام، مارکسیسم نشان داد که در جامعه طبقاتی بر هر چیزی مهر و نشان طبقه ای معین خورد؛ است و این بیشتر از همه شامل خود «انسان» می‌شود. در هر عصری درک انسان از «انسان و انسانیت» و از «حقوق و حرمت انسان» متفاوت بوده است. درک انسان از خودش و حقوقش در هر یک از اعصار برد؛ داری، فنودالی و سرمایه داری با یکدیگر کاملاً متفاوت بوده است.

مشخصه جامعه کمونیستی نیز تحقق چیزی به نام «سرشت» و «حرمت» و «حقوق» عام و مجرمه بشر نیست. زیرا چینی چیزی اصلاً موجود نیست. بلکه مشخصه اش ظهور مناسبات اجتماعی نوین است. یعنی ظهور جامعه ای که در آن دولت بر می‌افتد؛ طبقات از میان می‌روند؛ هر شکلی از ستم طبقاتی، جنسیتی، ملی، نژادی از آن رخت بر می‌بنند؛ از مقولاتی نظری جنگ، فقر، بیکاری، ملت، مرز و مذهب خبری نیست؛ و تضاد میان شهر و روستا، کارگر و دهقان، زن و مرد و کار فکری و یدی حل می‌شود. جامعه ای که در آن توان تولیدی و وفور هسگانی به آنچه می‌رسد که امکان مادی تحقق اصل «به هر کس به اندازه نیازش» فراهم می‌آید و شعور اجتماعی آنقدر تکامل می‌یابد و تفکر کمونیستی آنچنان همگانی می‌شود که اصل «از هر کس به اندازه نیازش» دارطلبانه به اجرا در می‌آید. به تبع آن، در چینی جامعه ای انسان نوینی هم ظهور می‌یابد؛ انسانی که درکی کیفیتاً متفاوت از آنچه که تا بحال از خود داشت، دارد. انسانی که دارطلبانه و آگاهانه خود و جهان را تغییر می‌دهد.

این ایدئولوژی نمی‌توان اثرباری طبقه کارگر و ترده‌های ستمدیده را برای ساخت جهانی پکلی متفاوت از جهان کنونی به حداکثر رها ساخت. این ایدئولوژی در بهترین حالت وعده‌گر دمکراسی بروزائی است، دمکراسی که بقول لذین اگر چه یک پیشرفت تاریخی نسبت به قرون وسطی است، مغذلک همیشه محلود، ناقص، و دروغ و فریب، بهشتی برای غش و تله و فریب برای فقیر می‌باشد. از همین‌رو بازگشت به اوامنیسم بازگشت به گذشته است. حال آنکه نگاه طبقه کارگر و کمونیستها به آینده است، همانطور که مارکس زمانی در رابطه با انقلاب پولتی رفت: «انقلاب اجتماعی قرن نوزدهم چکامد خود را از گذشته نمی‌تواند بگیرد، این چکامد را فقط از آینده می‌توان گرفت. این انقلاب تا همه خرافات گذشته را نزدید و تابود نکند قادر نیست به کار خویش پیرزاده. انقلاب‌های خویش پیشین به یادآوری خاطره‌های تاریخی جهان از آن دو نیاز داشتند که محتوى واقعی خویش را بر خود پوشانند. انقلاب قرن نوزدهم به اینگونه یادآوری‌ها نیاز ندارد و باید بگذارد که مردمگان سرگرم ذهن مرده‌های خویش باشند تا خود به محتوای خویش پیرزاده. در گذشته، مضمون به پای عبارت نمی‌رسید اکنون عبارت است که گنجایش مضمون را ندارد.» (۱۲)

رهبران حزب کمونیست کارگری ایران کمی به اندازه چند قرن دیر بدنی آمدند. آنها به اوامنیسم ب مشابه «یادآوری خاطره‌های تاریخی جهان از آنرو نیاز دارند که محتوى واقعی خویش را بر خود پوشانند.» مشکل آنها در مقابله با استبداد مذهبی حاکم بر ایران این است که نکر می‌کنند جهان از عصر امپریالیسم به دوران قرون وسطی بازگشته است و در تیجه باید پرچم بورژوا اوامنیستهای قرن ۱۸ را برافراشت. (۱۳) این خود شکلی از تولید و باز تولید تعصبات بورژوا دمکراتیکی است که ریشه‌های قدرمندی در جوامع تحت سلطه ای مانند ایران دارد. تعصباتی که مدام در مقابل کمونیستها سریلند می‌کند و کمونیستها هیچگاه باید در مقابل آن سر فرود آورند. سر فرود آوردن در مقابل آن به معنای خل غلام شدن در مقابل بورژوازی و دست شستن از مارکسیسم و انقلاب است. مارکس حق داشت که وقتی با چنین «مارکسیستهای» بورژوا شد فریاد آورد: «من تخم ازدها کاشتم اما خرمگش درو کردم!» این است حکایت واقعی «مارکسیسم اوامنیستی» حزب کمونیست کارگری ایران!

منابع و توضیحات

(۱) به نقل از متن سخنرانی حمید تقوانی در مراسم بزرگداشت حکمت بنام «او ضرورت زمانه بود»

(۲) از این قبیل توضیحات و استدللات در آثار دهبران حزب کمونیست کارگری ایران در زمینه تأمین حقوق انسانها فراوان است. فی المثل دلیل اصلی منصور حکمت برای آزادی بیان این است که «انسان یکبار بدنی می‌اید

طبقاتی را هم معقول جلوه داد. سناپریو سیاه و سفید نوشت. از مدرنیسم امپریالیستی در مقابل سنتگرایی فتووالی به دفاع برخاست، در پی اختلاف با نیروهای سفیدی چون سلطنت طلبان بر آمد. تنها با اتکا به احصال انسان است که می‌توان منکر تضادهای مهمی چون تحاد میان زن و مرد و ملل استمگر و ملل ستمدیده شد. به تحریر جنبش زنان پرداخت و با جنبش ارتجاعی که بورژوازی تحت عنوان «پرولایتها» (اطرفداران زندگی) برای انداخت، هم صفت شد. ستم ملی را نفی کرد؛ رابطه ملت ستمدیده با ملت استمگر را مخدوش کرد، شوونیسم ملت غالب را با ناسیونالیسم ملت مغلوب یکی گرفت و عملایا شوونیستهای فارم همراه شد. و سرانجام در مقابل استدللات «اوامنیستی» امپریالیستها برای لشگرکشی به افغانستان سر فرود آورد و هواکش خجالتی چنین تجاوزهایی شد. این است کاربرد سیاسی «کمونیسم انسانی» در شرایط امریزی و ماهیت واقعی و رشت آن.

اوامنیسم حزب کمونیست کارگری در عین حال بیان دمساز شدن این حزب با روندی است که طی سالهای اخیر در بین روشنگران چپ برای افتاده است. ناتوانی طبقه کارگر در رهبری انقلاب ایران و شکست پرولتاریا در چین و شوروی سیاری از روشنگران ایران را مدافعان انقلاب دمکراتیک نوع کهن کرده است. روندی که بدليل حاکمیت متعینی پیش از پیش تشید شده است، بسیاری از این قبیل روشنگران به این نتیجه رسیدند که تا خود بورژوازی تحولات دمکراتیک را به سرانجام ترساند، امکان انقلاب سوسیالیستی نیست. در تیجه وظیفه روشنگران این است که به بورژوازی کمک کنند تا جامعه تحولات بورژوازی دمکراتیک را از سر بگذارند یا خودشان پرچم بورژوازی را در دست گیرند. حزب کمونیست کارگری را بورژوازی سویی بزدگیرین ضعف سیستم شوروی را کمبود دمکراسی بورژوازی دانستند، و برشی همچون حزب کمونیست کارگری «اوامنیسم» را قاطی مارکسیسم کردند. اکثریت نیروهای مختلف منتبه به چپ در مقابل این کارزار عکس العملهای متفاوتی از خود نشان دادند. برخی بکلی مارکسیسم کارگری تاکید می‌کنند، «کمونیسم انسانی» شان پاسخ بود به فروپاشی شرق و کارزار خد کمونیستی که بورژوازی پس از آن در سطح بین‌المللی برا آنداخت.

اینکار تنها با در رأس قرار دادن تنها ایدئولوژی رهایی‌خواهی عصر ما یعنی ایدئولوژی کمونیستی میسر است. نه ایدئولوژیهای کهنه‌ای که عمرشان بسر رسیده است. با ایدئولوژی اوامنیستی که دوره تاریخی اش بسر رسید نمی‌توان وظایف این عصر را پاسخ داد. با اتکا به

را به مارکسیسم گره بزند احسان طبیری بود و این «افتخار» را نصیب خود کرد. اینکار نه افتخار بزرگی بود و نه نتایج دل انگیزی بیار آورد. که اینبار کسانی پیدا شوند و اختراعی که پهلو سال پیش یک رویزپریست قهار بنام خود کرد را دوباره بنام خود ثبت کنند. یکبار احسان طبیری اوامنیسم را به مارکسیسم «بازگرداند» نتیجه ای جز سازشکاری، تسلیم طلبی و خفت و سرافکندگی بیار نیاورد. بهتر است هیچ مارکسیستی اگر بخواهد مارکسیست باقی بماند دنیال چنین «بازگردان هایی» نباشد.

«کمونیسم انسانی» در خدمت چه سیاستی است؟

هر بینش و فلسفه ای پشتونه سیاست طبقاتی معینی است. «بازگرداند اوامنیسم به مارکسیسم» هم به یک نیاز سیاسی مشخص پاسخ دهد و هم از خصلت سیاسی طبقاتی مشخص برخوردار است.

همانطور که خود پیروان کمونیسم کارگری تاکید می‌کنند، «کمونیسم انسانی» شان پاسخ بود به فروپاشی شرق و کارزار خد کمونیستی که بورژوازی پس از آن در سطح بین‌المللی برا آنداخت.

نیروهای مختلف منتبه به چپ در مقابل این کارزار عکس العملهای متفاوتی از خود نشان دادند. برخی بکلی مارکسیسم کارگری را برشی مدافع «سویالیسم انسانی» شدند. برخی از طرفداران سابق شوروی بزدگیرین ضعف سیستم شوروی را کمبود دمکراسی بورژوازی دانستند، و برشی همچون حزب کمونیست کارگری «اوامنیسم» را قاطی مارکسیسم کردند. اکثریت نیروهایی که به تقد مانو از سوییال امپریالیسم شوروی و درک عیق وی از خصلت متصاد جامعه سوسیالیستی مسلح نبودند، هر یک به درجات مختلف در مقابل حملات بورژوازی سر فرود آورند. «کمونیسم انسانی» منصور حکمت شکل خاص سر فرود آوردن این جویان در مقابل این تعرض بورژوازی بود. کمونیسم «کارگری» شان در مقابل این حملات تاب نیاره، به کمونیسم «انسانی» و گردیسی یافت. «کارگر معتبر» زود رنگ پاخت و «انسان ملد و متصل» جایگزینش شد. کمونیسم پوشش اوامنیسم شد و آزمایش بورژوازی بورژوازی دمکراتیک یعنوان کمونیسم جا زده شد. این است مضمون واقعی کمونیسمی که بقول رهبران این حزب توسط منصور حکمت «بشدت زمینی، حاکمی، ساده و قابل فهم» شد کمونیسمی که مشخصه اش پانین آوردن افق دید و پانین آوردن سطح توقعات طبقه کارگر و مردم، به حد توقعات بورژوا دمکراتیک بود.

اوامنیسم حزب کمونیست کارگری در عین حال برای جهت گیریهای سیاسی جدیدی که این حزب در مقابل بورژوازی خود قرار داده، پشتونه نظری اوامنیستی که دوره تاریخی اش بسر رسیده است. با ایدئولوژی اوامنیستی که در این قرار داده، تنها با سازش و التفاوت میان اینستیسم با کمونیسم است که می‌توان سازش

زندگی را مبارزه و مبارزه را خوشبختی می‌داند. البته آن روی سکه تئوری «سل مغبون» یا «سل فدا» این است که همواره ایمان از نسلهای بعدی طلبکاراند، بپروردۀ زمانیکه بقدرت پرسند حاضر به قبول تغییرات انقلابی نیستند و در مقابل آن می‌ایستند.

چنین دیدگاه مشابهی را منصور حکمت نیز در مصاحبه رادیویی که با او در مورد زندگی شخصی اش شده بود به گونه‌ای دیگر بیان کرد. او گفت ثوین را از از منصور حکمت ناراضی است. چرا که منصور نگذاشت آنچه را که ثوین دلش می‌خواست زندگی کند. فی المثل ثوین درست داشت فوتیالیست شود، اما منصور حکمت مانع شد. این دیدگاهی غیر ماتریالیستی از زندگی و مبارزه است. دیدگاهی که شرکت در مبارزه طبقاتی را اجبار می‌داند نه پایه و فلسفه زندگی. دیدگاهی که اجبار مبارزه طبقاتی را مانع از آن می‌داند که فره بنا به میل خودش زندگی کند. این همان تئوری اصلت بشر است که مبارزه طبقاتی را مانند سلی در برایر فروان چشیده ای می‌داند که نمی‌گذارد به جریان تکامل طبیعی خود بازگردد و نمی‌گذارد فرد از تمام قید و بندنا و هرگونه مداخله خارجی رها شود.

حال آنکه مسئله اساسی این است آنچه که «جریان تکامل طبیعی خود» نام دارد توهی پیش نیست و مهر مناسبات بورژوازی بر آن خوده است. همانگونه که اجسام بدون انتکا، در سقوط آزاد بسوی مرکز جاذبه زمین کشیده می‌شوند، رها شدن از قید و بندهای مبارزه طبقاتی، نیز چیزی جز جذب شدن بست نیروی سلطنت یعنی ایدئولوژی بورژوازی نیست. فقط با انتکا به جهان بینی پرولتاری و مبارزه مدام علیه جهان بینی بورژوازی می‌توان مانع از چنین سقوطی شد. هر چقدر فره آگاهانه تر در مبارزه طبقاتی شرکت کند آزادتر است. حتی یک فوتیالیست هم ناجار است درگیر مناسبات معینی شود و سمت مشخصی اتخاذ کند. با به مقابله با ارثها و مناسبات حاکم بر فوتیال بر خیزد و سمت مردم را اتخاذ کند یا در مقابل مناسبات قدرت سرفود آورد.

(۱۲) بمقابل از کتاب مارکس بنام « Hegel's Bröder Lohnen Bemühungen ». صفحه ۱۵، ترجمه باقť

پرهم، شهر مرکز (۱۳) بینظر طنز آمیز می‌آید که امروزه کسی اومانیسم را ضرورت زمانه بداند اما کافیست ایندو جله حید تقوائی در سخنرانی اش را کنار هم بگذاریم تا برهانست این حزب از عصر تاریخی و نیازهایی عصری که در آن بسیار بسیار را دریابیم. «منصور حکمت را از تاریخ معاصر بگیرید به قرون وسطی می‌رسید»، «او (عبارتی دیقت اومانیسم) ضرورت زمانه بود».

سرمهایه داری در آن کشور بود. تئوری «حزب تمام خلقی» نیز ناظر بر نقی موجویت حزب پیشاپنگ طبقه کارگر و جایگزین ساختنش با یک حزب بورژوازی بود.

این تئوریها بطور همه جانبی ای در مجموعه ای بنام «نه تفسیر» توسط حزب کمونیست چین در اوائل سالهای ۶۰ میلادی تقد شد و نقطه عزیمت نوینی را برای جنبش کمونیستی بین المللی جلو گذاشت.

(۱۳) بطور نویشه این مبارزه در سندی بنام «وظایف پیکارجویانه ای که در برایر کارکنان فلسفه و علوم اجتماعی قرار دارد» منعکس شد، است. این سند در اوایل دهه ۶۰ میلادی منتشر شد.

(۱۴) بد نقل از «سخنرانی در محقق ادبی و هنری یستان» منتخب آثار مائو، جلد سوم (۱۴) یعنی درک عیتقر از نکته مرکزی شناخت از تغییراتی که پروسه جهانی انقلاب کمونیستی را رقم می‌زند آن چیزی که مارکس و انگلش آنرا بصورت دو گست و چهار سرنگونی تبیین کردند. دو گست نیز یعنی: «انقلاب کمونیستی رادیکالترين گست از مناسبات سنتی مالکیت است؛ بنابراین هیچ جای تعجب نیست که تکوین آن، رادیکالترين گست از ایده های سنتی را شامل شود»، و چهار سرنگونی یعنی: کمونیسم «اعلام ادامه دار بودن انقلاب است؛ اعلام اینکه دیکتاتوری طبقاتی پرولتاری بطور کلی، به محو کلیه مناسبات تولیدی که شالوده آن تباشاند، به محو کلیه مناسبات اجتماعی که متنطبق بر این مناسبات تولیدی هستند، و به دگرگون کردن کلیه ایده هایی است که از این مناسبات اجتماعی نتیجه می شوند». این تبیینی است که با انتکا، به آن هر کمونیست قادر است کمونیسم دروغین را از کمونیسم راستین تشخیص دهد. با معیارهای مشخص د واقعی و ماتریالیستی حرکت به بست کمونیسم را محک بزند. نه معیارهای ایده ایگستی چون میزان اولماییسم در کمونیسم یا میزان رشدی که نظرت آدمی می کند. چرا که آنچه در جریان و در پی دو گست انسان و درک نوینی است که انسان از خود و جهان بندست می آورد.

(۱۵) درج شده در دنیا «نشانه تئوریک سیاسی کیته مرکزی حزب توده ایران» دوره دوم، سال پنجم شماره اول، بهار سال ۱۴۴۳

(۱۶) عارف مسلکی یکی از خصیصه های روزیزیونیستهای توده ای بود. آنها در سازش با ایدئولوژی و فرهنگ حاکم، همواره به عرفان ایرانی امیاز می دادند و بینگونه می خواستند شکل ایرانی برای ایدئولوژی خود فراهم آورند. احسان طبی زمانی نوشت نسلی که برای به شر رساندن انقلاب مبارزه می کند نسلی است که به خاطر از خود گذشتگی مغبون واقع می شود. این دیدگاه خلاف دیدگاه کمونیستی است که فلسفه

باید حق داشته باشد حرفش را بزنند»، و یا در مورد حق پناهندگی می گوید «چرا هر چند و پرند، ای مجاز است هر وقت دلش خواست از این دنیا به آن سر دنیا بوده ولی وقتی نوبت انسان می رسد هزار جور مانع در متابعش درست می کنند». یا مانند تقوائی صدیت با رقابت و کشت و کشتار را اینگونه تبیین می کند که «رقابت در ذات بشر نیست؛ کشتن در ذات بشر نیست» (نقل قولها از متن سخنرانی های اصغر کریمی و حمید تقوائی در مراسم بزرگداشت لدن پرگرفته شد).

یعنی استدلالاتی منطقی و کاملاً مجره از جهان عینی. حال آنکه هیچ مسئله اجتماعی را نمی شود بصورت ایده مجرد و منطق خالص و بدون ارتباط با وضع واقعی جهان مطرح و حل کرد. همانطور که مارکس در تقد برنامه گوتا گفت «حق هرگز نمی شواد از ساختار انتصادی جامعه و از سطح رشد فرهنگی مبتنی بر این ساختار فراتر رود» آن نکنی از نابرابری حقوقی میان انسانها، پیگیر، رادیکال و جدی است که نقطه عزیمتش تقد مناسبات انتصادی اجتماعی موجود باشد نه اینکه با رجوع به «ذات» و «نظری طبیعی انسان» این نابرابریها را مورد انتقاد قرار دهد.

(۱۷) دیش سخنرانی اصغر کریمی در مراسم بزرگداشت حکمت

(۱۸) باید توجه داشت که شکتهای پرولتاریا در شوروی و چین، موجب تقویت گرایشات اومانیستی شد. بورژوای پس از شکست پرولتاریا در شوروی در میانه دهه ۵۰ میلادی و سالهای متعاقب آن و همچنین باخاطر پایه طبقاتی خود، بورژوازی برخی نیروهای مترقب در کشورهای امپریالیستی، این گرایش بدرجات و اشكال مختلف رشد کرد، بروز مکاتب اومانیستی ای چون «اگریستانسیالیستها» و «مکتب فرانکفورتی ها» بخش اعکس العملی به برخوردهای دلت میستی (جیرگایانه) و اکونومیستی حاکم بر جنبش کمونیستی بین المللی کمونیستی در دهه ۴۰ و ۵۰ میلادی هم محسوب می شد.

(۱۹) این قبیل عبارت برای نخستین بار در برنامه حزب کمونیست شوروی مصوب کنگره ۲۲ و برخی کتابهای پایه ای فلسفی روزیزیونیستهای شوروی بکار بوده شد.

(۲۰) تئوری ضد انقلابی «سه مسالمت آمیز» یعنی گذار مسالمت آمیز، همزیستی مسالمت آمیز و رقابت مسالمت آمیز و تئوری دولت تمام خلقی و حزب تمام خلقی تئوریهای بودند که توسط خروشچف در کنگره بیست حزب کمونیست شوروی جلو گذاشته شد. او با انتکا به تئوری «سه مسالمت آمیز» ضرورت اعمال قهر انقلابی در گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را نکنی می کرد و سازش و تبادی با امپریالیستها را در آنکه تبلیغ میکرد. تئوری «دولت تمام خلقی» اش ناظر بر ملتفی ساختن ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی و احياء



اولین سنگ بنا عبارت بود از تعریف کردن و تصمیم گرفتن: تعریف اوضاع و اهداف حزبی که ضرورت وجودیش کسب قدرت از طریق مبارزه مسلحانه است. پسون این امر حزب نمیتواند رسالت خود را ایفا کند و از بین میروند. نکات اساسی تعریف اینست که مبارزه مسلحانه عمله است. دهقانان، پایه اند. حزب، محور یا دیرک است.

در تاریخ معاصر مبارزات مسلحانه متعددی در این کشور انجام شده است. اگر خون های بی حسابی که در این راه نثار شده، برای انجام یک مبارزه مسلحانه صحیح نثار شده بود، خلق مدت‌ها قبل رها شده بود.

بر پایه این تصمیم گیری، جلسه کمیته مرکزی به این نتیجه رسید که برای ایجاد نیروهای مسلح خلق باید اساساً بر کادرهای حزب انتقام کرد. از این رو کادرهای حزب باید طوری تربیت شوند که آماده دست به مبارزه مسلحانه باشند. این استراتژی و تاکتیک برای تشکیلات حزبی چه مفہومی دارد؟ حزب باید طوری سازمان یابد که برای انجام جنگ مناسب باشد. تشکیلات حزب به جای اینکه برای فعالیتهای انتخاباتی سازمان یابد، بر پایه مناطق مساعد و برای مبارزه مسلحانه سازمان یافتد.

دو میلین سنگ بنا عبارت بود از تدارک. وظیفه این دوره که از ۷۰ تا ۱۹۷۹ تا آذریل ۱۹۸۰ طول کشید، تدارک عملیات مشخص بر پایه ۱۷ سال فعالیت حزبی بود. در فاصله یکماهه نوامبر - دسامبر ۷۹ یک کنفرانس گستره برگزار شد. طبق مبارزه ای که در آن کنفرانس انجام گرفت حزب به دور یک خط سیاسی عمومی متعدد شد. اتحاد حول برنامه ای صورت گرفت که حزب بر مبنای آن انقلاب را در مراحل مختلف تکاملی اش به سوی کمونیسم هدایت میکند. کنفرانس از زاویه آغاز مبارزه مسلحانه به بروسی استانهای منطقه مرکزی کشور یعنی خوین، هوانکا، آیاکوچو، آپوریماک، کوزکو، پونو و لیما پرداخت. بعلاوه موقعیت سراسر کشور را هم از این زاویه بروی کرد. قبل از این کنفرانس، رهبری حزب به سفرهای تحقیقاتی رفت و طی آن در شهر و روستا با بندۀ حزب، کارگران معدن و بالاخن بادهقانان تشکیل جلسه داد. مهمترین چیزی که مورد تحقیق و برسی قرار گرفت موقعيت ذهنی توده ها بود. طی جلسه ای از این سفرها جمع‌بندی شد و گزارش آن به کنفرانس ارائه شد. بر این پایه کنفرانس توائست در مورد منطقه آغاز مبارزه مسلحانه تصمیم گیری و سیاست ارضی حزب را تعیین کند.

دهقانان با شکل های مالکیت شرکتی (احتضالاً چیزی شبیه به شرکت های سهامی زراعی در ایران - حقیقت) که تحت رژیم ولاسکو ایجاد شده بود مخالف بودند. آنها کشت زمین را مترقب کرده میخواستند زمینهای که ایکنون در اختیار شرکتها قرار گرفته بود را از آن خود کنند. ملاکان قبلی و به ویژه پسران آنها حالا دیگر «مسئلول و فرم اوضیع» شده بودند. تولید را کد شده بود. نظام بزرگ مالکی قدریعی در شکل های جدید ادامه حیات می داد. شرکتهای تعاویش و سهامی ورشکسته شده، در گرو بانکها بودند. هدف سیاست ارضی مصوبه کنفرانس حزب عبارت بود از نایبرد کردن مناسبات مالکیت نیمه فثروالی، خاصه شکل شرکتی آن، و مسانعت از بازگشت ملاکان قبیلی. مشی طبقاتی حزب، اتکای مبارزه به دهقانان فقیر، جلب دهقانان میانه حال، ختنی کردن دهقانان مرffe و آماج قرار دادن ملاکان بود. این مسئله آشکار شد که برجی رفقا به جای اینکه سیاست دشوارتر ولی صحیحتر انتکاء به دهقانان فقیر را در پیش بگیرند، فعالیت خود را به

«وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب عبارتست از کسب قدرت بواسیه نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ». مأتوسیه دون هدف از پیج و سازماندهی کارگران و زحمتکشان شهر و روستا توسط حزب پیشاپنگ کمونیست آن است که بتواند این نیروی سازمان یافته را برای سرنگونی قهر آمیز دولت و کسب قدرت سیاسی بکار گیرد. الهام بخش ترین تبردها و باشکوه ترین پیروزیها اگر راهگشای وسیدن به این هدف سیاسی نشوند، ارزش چندانی در راه رهای طبقه کارگر و بقیه ستمدگان ندارند. به یک کلام بدون قدرت سیاسی، همه چیز توهم است.

دروس جنگ خلقهای متعددی که تحت رهبری احزاب کمونیست انقلابی که تاکنون در تاریخ جنیش کمونیستی بین المللی برای افتداده برای کمونیستهای ایران از اهمیت حیاتی برخوردار است. هر چند هیچیک از اینها را نمیتوان کمی برداری کرد اما از هر تجربه طبقه پرولتاپاریا در ایران عمومی گرانبهانی استخراج کرده، دست مایه پیشروهای سرعت پرولتاپاریا در افغانستان وغیره کنیم. از این رو در شماره های مختلف حقیقت تجارتی ما از قول آغاز کنندگان جنگ خلق یا بر پایه مطالعات هیئت تحریریه بیان خواهیم کرد. این بار سندی از حزب کمونیست پرو را ارائه می دهیم که از اوایل دهه ۸۰ میلادی تبیه شده و تجربه آغاز جنگ خلق در آن کشور را بیان می کند. برای آگاهی خوانندگان حقیقت باید اشاره کنیم که جنگ خلق در پرو ۲۲ سال پیش آغاز شد. این جنگ سختی های بسیاری را از سرگذارانه است. از دهه اول این سیاست به این سو امپریالیسم آمریکا نیروی ویژه امنیتی و نظامی برای سرکوب آن اختصاص داده است. تحت قشاهرای دشمن عده ای از درون حزب به جنگ خلق خیانت کرده، راه سالمت با دشمن و تسليم را در پیش گرفتند. جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو از درون این پیج و خمها با افت و خیز، پیروزی و شکست، پیش میرود.

تجربه جنگ خلق در پرو

خط نظامی تبلور و پیج، خط سیاسی در عرصه نظامی است: خط سیاسی خط نظامی را هدایت میکند؛ استراتژی سیاسی استراتژی نظامی را هدایت میکند که از آن تاکتیکها ناشی میشوند. در پیشبرد این جنگ تمرکز و عدم تمرکز اضدادند؛ تمرکز عدمه و عدم تمرکز غیر عدمه است؛ تمرکز استراتژیک و عدم تمرکز تاکتیکی - یعنی یک نقشه عملیاتی استراتژیک وجود دارد که عملیات واحدهای مختلف بر پایه آن طراحی شده و انجام میشود. این به حزب امکان میدهد که جنگ را به مشابه یک کل هدایت کند.

حزب کمونیست پرو مبارزه مسلحانه را در سال ۱۹۸۰ شروع کرد. تمام تاریخ حزب قبل از این دوره، تدارک سیاسی و ایدئولوژیک و تشکیلاتی برای آغاز جنگ برای کسب قدرت بود. مبارزه مسلحانه چهار سنگ بنا داشت: تعریف، تدارک، آغاز جنگ، گسترش جنگ.

مبارزه مسلحانه وسیله ای برای دست یافتن به اهداف سیاسی است. محور مبارزه مسلحانه جنگ چریکی است. قبل از کسب قدرت عمله ترین کار رهبری، رهبری مبارزه مسلحانه است. رهبری حزبی باید قادر باشد هم از نظر سیاسی رهبری کند و هم نظامی.

مسلسلانه توده ها را جلب میکند. مبارزه مسلحانه نسبت به تبلیغات عمله است. اما تبلیغات مهم است زیرا مانع از آن میشود که حکومت بتواند صدای چریکها را خاموش کند. اشتباہ کلیشی (جربان چریکی) هوکها در فیلیپین این بود که خود را در کوهستان مخفی و گم کردند و در شهرها ناشناخته ماندند. ما نمیتوانیم انتشارات منظم داشته باشیم. از این جزو ۲۰۰ هزار زخم و در سراسر کشور پخش کردیم. از این پوستر ۱۰۰ هزار زدمیم و این شعار را جلو گذاشتیم که «دیوارهای سراسر کشور را با آن پوشانید». کارهای تبلیغی دیگری مانند فروزان کردن علامت داس و چکش با آتش، آویختن پرچم سرخ و شعار و غیره هم داشته ایم.

مسائل اقتصادی: اقداماتی در خدمت به آغاز جنگ صورت گرفته است. مسئله مالی به اینکه به توده ها میربط است. انقلاب نیاز به پول دارد، اما معنای اینکا، بد خود ایست که باید اقتصاد خودمان را (در مناطق آزاد شده) رشد دهیم.

رویزیونیستها دشمنانی هستند که هرگز نیاید با آنان آشنا کرد. آنان در برخورد به ما دو دوزه بازی می کنند. از یکطرف میگویند از ما در مقابل سرکوب دفاع میکنند، از طرف دیگر ما را ترددست می نامند. درباره طراحی نقشه ها: این مسئله، منجمله مسئله رشد کسی و کیفی از طریق جهش ها، وسیعاً مورد مطالعه قرار گرفته است. راهنمای ما کتاب «نقلي بر اقتصاد شوروی» نوشته مائوتسه دون و این گفته اوست که «نقشه یک مسئله ایدئولوژیک است». نقشه ریزی مستلزم جمعبندی خوب و جسارت است. هرگز نمیتوان به یک نقشه ناب دست یافت، بلکه فقط میتوان صحبت از نقشه صحیحتر، یا تزدیکتر به حقیقت، کرد. زمانی که نقشه ریخته شد و به مورد اجراء گذاشته شد، پیشرفت حاصل میشود. این امر تولید بی نظمی و عدم تعادل میکند. اوضاع را باید مطالعه کرد تا به قوانینی که در کارند پس برد. نقشه، انسجام برقرار میکند. در نتیجه عملی کردن نقشه، پیشرفت حاصل میشود و این به عدم تعادل یا مینهد. عدم تعادل به نوعه خود فهم بهتر قوانین اساسی را امکانپذیر میکند. طی این فرایند، بر سر طراحی نقشه ها، اجراء و جمعبندی از آن، مبارزه در میگیرد. در مورد تکامل پدیده های توین، ما معیار مانع در جربان «جهش بزرگ به پیش» را بکار میگیریم. سه مسئله مطرح است: تعیین خط میانی و سیاستهای معین؛ شکل تشکیلاتی؛ چشیدهای بزرگ، میزان انرژی عظیم که باید آزاد شود تا برای دستیابی به پدیده های توین، جهش صورت گیرد را نمیتوان از زاویه اقتصادی مورد قضاوت قرار داد. حقیقت به صورت نقشه در ذهن منعکس میشود. برای برنامه ریزی خوب باید تئوری شناخت مارکسیستی را مطالعه کرد. این برای همه بالاخص رهبران صادق است.

مطالعه امور نظامی؛ ما این امور را خیلی مطالعه کرده ایم زیرا نمیتوانیم مثل رویزیونیستها آرزوی جذب ژرالها را در سر پیروانیم. حزب آثار نظامی مائنرا را مطالعه کرده است. ما مارکسیسم - لینینیسم را در مورد این مسئله مطالعه کرده ایم. ما تجربه چین، البابی، الجزاير و آمریزه نظامی ارتش کشور خود را مطالعه کرده ایم. ارتش از دو روش استفاده میکند: یکم، ایداه و فرسایش که شامل دیده پانی (انگاه مقدماتی به وضعیت دشمن)، زیر نظر گرفتن تعرک و استقرار نیروها بوسیله هوایپسا، ابراد ضربات ناگهانی و کمین گذاری است. دوم، نابود کردن که شامل محاصره، چکش و گازابر، تعییب، بمباران سنگین و بی وقته است. یک استراتژیست نظامی پرو کتابی نوشته و در آن شکست (جنیش چریکی پرو) به نام «میر» در سال ۱۹۴۵ را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. او در شمار کسانی است که اوایل به نیروهای حزب ما کم بها میداد. حالا میگوید «در دهه شصت میلادی چریکها ایدئولوژی نداشتند. اما امروز در کلمبیا و پرو، چریکها ایدئولوژی و استراتژی دارند. سه شکل مبارزه وجود دارد: جنگ چریکی، تروریسم و خرابکاری. همین امر، مسئله را خیلی خطرناک میکند.»

حزب تجربه ۳۰ سال مبارزه مسلحانه در آمریکای لاتین را مورد مطالعه قرار داد. تجارب برزیل، اوروگوئه، آرژانتین و بولیوی را بررسی کرد، آنان منطقه بولیوی، چه گوارا ابتدا چند نظامی کویانی را جلو فرمادند. اولاً، تبلیغ بولیوی را انتخاب کردند. چه گوارا میخواست رودخانه «باری» در تزدیکی پرو را انتخاب کند. موتوره و هبر حزب کمونیست بولیوی میخواست کنترل عملیات را در دست داشته باشد. وقتی که این خواسته عملی نشد، او هم از مبارزه

دهقانان مرده و میانه حال متکی کردند. در کنفرانس بر سر رابطه مارکسیسم - لینینیسم - مائویسم و قهر انقلابی بحث در گرفت. بعضی تزلزلات وجود داشت. کنفرانس در مورد سه سلاح معجزه آسا، خاصه در مورد حزب و نقشه استراتژیک برای نظامی کردن حزب، بحث کرد. بعلاوه، شکل های سازماندهی و مبارزه توده ها مورد بحث کنفرانس مسئله ساختار تشکیلاتی جدید حزب را به بحث گذاشت. باید مسئله دو رشته فرماندهی حل می شد: هسته های حزبی در دل نیروهای رشد یابنده مسلح چگونه رابطه مرکزیت با رشد نیروهای مسلح دشوار بود. شود؟ حل مسئله چگونگی رابطه مرکزیت با رشد نیروهای مسلح است، چگونه می شد که حزب در عین حال که از نظر تاکتیکی غیر متمرکز است، چگونه می تواند به لحاظ استراتژیک متمرکز باشد. مسئله توزیع نیروهای حزب، اینکه نقاط آغاز جنگ خلق کجاست، و اینکه نیروهای حزب به کدام مناطق میتوانند عقب نشینی کنند، مورد بحث قرار گرفت.

کنفرانس همچنین جواب مختلف فعالیت حزب را بررسی کرد و به رابطه بین کار علیش و کار مخفی، وظایف نظامی، پسیع توده ها برای خدمت به جنگ، تولید و گروههای مسلح در شهر و روستا پرداخت. کنفرانس مسئله لزوم نداشکاری در راه انقلاب و تحریر مرگ را به بحث گذاشت. به قول نین، انقلاب رهبران خود را و در تحلیل نهایی دهبر خود را بوجود می آورد. مقر فرماندهی، نساد و مرکز اتحاد نیروهای مسلح است. بدون مقر فرماندهی، رهبری مبارزه مسلحانه کار بسیار دشواری است. برای اینکه یک تعداد افراد به مثابه یک مقر فرماندهی پا به عرصه وجود گذارند و این مقرب از سوی توده ها به رسیدت شناخته شود، نیاز به زمان بیشتر و مبارزه مسلحانه بیشتر است.

نقش و هبران در مبارزه مسلحانه چیست؟ آنان نه فقط باید مارکسیست. لینینیست. مائویست باشند و آن را خلاقانه بکار بینندند، بلکه باید ثابت قلم و استوار باشند. باید به صحت آرمان و اهداف خود اعتمادی واسع و تزلزل ناپذیر باشند. این جنبه عده است. آنان باید مرگ را تحریر گشنند. مسئله عده ایست که علیرغم فشارها، در اجرای نقشه استوار و پیکر باشند. برای اینکه صحت یک نقشه اثبات شود، زمان میرد. این کار مستلزم مبارزه است زیرا همیشه نظرات مختلفی وجود دارد. زمانی که نقشه ای برای اولین بار به اجراء در می آید بلافضله مشکلات ظاهر میشود، تقاضاها رشد و انتقاد به آن شروع می شود. اما ارزیابی صحیح از صحت و سقم یک نقشه نیازمند آنست که تا حدی به اجراء دریاید. بر این موضوع باید در میان رزمندگان مبارزه به راه اندامت. اگر تغییر و تعدیلاتی بر حسب اوضاع لازم است رهبری باید بتواند در موردش تصیم گیری کند. رهبری باید در اینکه یا یک نگاه وضعیتهای پیچیده را جمع بندی کند و بر این پایه پای تصیم گیریهای سخت برود، به حد کافی توانا باشد.

اعضای حزب باید کمونیست باشند اما مضار بر آن باید رزمندگانی باشند که آماده برداشتن سلاح اند. ممکنست برخی رفقاء کارشان چیز دیگری باشد ولی باید آماده باشند که سلاح هم بردارند.

حزب باید بداند از هرکس و هر چیز چگونه استفاده کند. حزب باید زیر زمینی باشد و بتواند بقول نین در هر شرایطی پرچم انقلاب را برآورده نگاه دارد. رهبری حزب باید مخفی باشد. سطوح مختلفی از مخفی کاری وجود دارد.

حزب راه و روش و نهادی دارد که جلوی افراد نفوذی را میگیرد. مسئله عده ایست که چگونگی انتکا، به توده ها در مورد مسائل امنیتی را در پیاویم. هیچ چیز از چشان تیزین توده ها پنهان نیست. برای حفظ امنیت برخی اوقات لازم است که دیکتاتوری پرولتاپیا بطور قهرآیی اجرا شود.

فعالیت تبلیغی حزب در میان دهقانان متمرکز است؛ مسلحانه است؛ و عمدتاً شناختی است. دهقانان از اسنادی که بد زبان ساده خوشنده شده و فرزندانشان می توانند بلند برای شان بخوانند هم خوشناد می آید. تبلیغ مسلحانه یعنی اینکه توسط گروههای مسلح پیش برده میشود؛ حتی در شهرها. علت مسلح بردن گروه تبلیغی اینست که بتوانند در مقابل دشمن از خود دفاع کنند. این حرف زنرال جیاپ (فرمانده نظامی اصلی ارتش آزادیبخش ویتنام - حقیقت) اشتباه است که نشر ایده ها بیشتر از عملیات

درس‌های آغاز...

کرده ایم.

ما سوگند یاد کردیم که در تختیین سال جنگ، باید هر اندازه که لازم باشد خون خود را شار جنگ با ارتش کنیم، هر اندازه، زیرا اینطور واقعاً یاد خواهیم گرفت که چگونه با آنها بجنگیم.

یکی از رویزیونیستها گه سابقاً عضو حزب بود پیشنهاد کرد بین ما و حکومت میانجیگری کند تا ما عملیات نظامی خود را عقب بیندازم، به جریان «اتحاد چپ» پیووندیم و از گشایش‌های دموکراتیک حمایت کنیم. ما این پیشنهاد را رد کردیم. حسابشان این بود که برای روز مبارا، «اتحاد چپ» بازی ر نظامی خود - یعنی ما - را خواهد داشت. همان فرد در مورد حزب نوشته که «باید اینها را خیلی جدی گرفت. این حزب دچار چپ روی کودکانه نیست».

جنگ خلق در پرو: جوهر مستله نظامی ایست، ادامه مبارزه سیاسی به طرق نظامی. جنگ خلق را باید بطور مشخص با شرایط کشور تلفیق داد. کپیه بوداری مکانیکی، خط‌نراک است. مناطق پایگاهی برای جنگ خلق و دولت توین نقش کلیدی بازی می‌کنند. با رشد شهرها و پرولتاریا در آمریکای لاتین باید هم در شهر مبارزه کرد و هم روستا عده است. مستله رهبری جنگ چریکی به «مندو» (با معنی کادرها یا وہبان منطقه ای - حقیقت) وابسته است. ما تنوری نین را در مورد میلیشیای خلق بکار می‌بریم. کمونیستها باید هم در امور نظامی و هم اداری توان رهبری کردن داشته باشند. این کار به بهترین وجه رهبری حزب در ارتش و دولت و تضمین می‌کنند. در لحظه کنونی نقشه نظامی استراتژیک بر پایه دفاع استراتژیک است. ما نیتوانیم قدرت را فقط در یک قسمت از کشور بدست آوریم، بلکه باید انقلاب سراسری را بصورت یک کل بینیم. رهبران منطقه ای باید فراتر از منطقه خود فکر کنند. دوره اول دفاع استراتژیک سالها طول خواهد کشید. هدف ما در این دوره آنست که عملیات را شروع کنیم و محاصره های کوچک را بشکیم. ما برای اینکه جنگ کردن را باید پیگیری وقت داریم. زیرا محاصره ها در ابتدا کوچک خواهند بود. عملیات ما مبارزات دهقانی را که از چارچوب مبارزه قانونی خارج می‌شود، تشویق می‌کنند. دهقانان دیر باورند و ما باید با اعمال مان ثابت کنیم طرف آنان هستیم. همه یکباره به ما نی پیووندند بلکه کم کم جذب می‌شوند. دهقانان همیشه زمین مصادره می‌کنند. اما مستله، کسب قدرت و ایجاد نظامی توین است. خواست مبارزه مسلحانه داشتن، کلیدی است. بنابراین ما از تمام اعضاء انتظار داریم که بد آغاز جنگ متعهد شوئیم. برخی به ما لقب اراده گرا میدهند. اما اراده آگاهانه - اراده کنند - بسیار مهم است.

در انقلاب دموکراتیک، جبهه متحد و دولت بهم متصلند. شعار ما این است: حکومت کارگران و دهقانان. این معنکس کننده اساس دولت است و نه کل آن. خود بورژوازی بیرون گذاشته است. دهقانان، خود بورژوازیند. اما نه مثل آنها. ماریگلا (رهبر جنبش چریکی در بربیل) این امتیاز را داشت که می‌خواست از رویزیونیسم بپرس و مبارزه کند! اما او خد حزب بود. کمونیست بربیل هرگز از نظر ایدئولوژیک از رویزیونیسم نباید. حالا این جریان، خوده ایست است. جویان نیکاراگوئه، کویانیست است، جنگ را از نظر نظامی بد رهبری کردن. تعریض نهائی معروفشان در ۱۹۷۸ با شکست ریویو شد و بهای آن را توده ها پرداختند. چریکهای آل سالوادور به منطقه آزاد شده اعتصابی ندارند. آنان نیز می‌کنند شکست تعریض نهائی خود را که هرگز نهائی نبود، توجیه کنند. عوانا آنها را از راه تلفن هدایت می‌کنند.

رویزیونیستها دارند انقلاب نیکاراگوئه و آل سالوادور را به هر زمینبرند. ما می‌خواهیم قوانین مارکیسم - لینینیسم - را در شرایط پرو بکار بندیم، انقلاب دموکراتیک توین را انجام دهیم و به این ترتیب به انقلاب جهانی کمک کنیم. رسالت تاریخی ما آنست که در کشور خود مبارزه مسلحانه را به مثابه بخشی از انقلاب پرولتاریا و خلاتهای آمریکای لاتین و جهان آغاز کنیم. ما به این نتیجه رسیده ایم که تنها راه جنگ خلق است. ما تجربه کشور خود را هم مطالعه کرده ایم. قیامهای بسیاری اتفاق افتاده که همگی شکست خورده اند. در پرو، قیام نیتواند پیروز شود. این مبارزات دهقانی بود، که دولت را به لرزه افکنده است. اگر ما اشتباها دیگران را مطالعه کنیم میتوانیم از بعضی شان اجتناب کنیم. یک درس ایست که هرگز یک کاستریست نباش. درس دیگر ایست که هرگز یک خوجه ایست نباش. ما «امپریالیسم و انقلاب» و دو جلد خاطرات خوجه را هم مطالعه

مسلحانه حمایت نکرد و اعضاً حزش را از پیوستن به گروه چه گوارا منع کرد. گروه چه گوارا خیلی ناموزون بود و رویزیونیستها، تروتسکیستها و غیره را در بر میگرفت. آنان یک مزاعمه خربند تا جانی برای پیشبرد تدارکاتشان داشته باشند. گروه در میان دهقانان کار تیکرده. در شهر هم کار نیکرده. از نظر نظامی هم اشتباها زیادی کردن. یک دسته از افراد که تحت رهبری یکی از دوستان قدیمی چه گوارا به ماموریت سه روزه ای فرستاده شده بودند در نتیجه خیانت تماماً از بین رفتند. چه گوارا از روى احساسات، یکمراه برای دوستش صبر کرد. هنگامی که تصمیم به حرکت گرفتند به محاصره افتادند. یکرشته تضادهای درونی هم وجود داشت. کویانی ها از بولیویایی ها خوششان نمی‌آمد. «پمبو» برای خودش کار میکرد. طی یک عملیات، واحد عقب نشینی کرد و چه گوارا را جا گذاشتند. هر واحدی سر خود فعالیت میکرد. کویا بر مبنای منافع شوروی، پشت چه گوارا را خالی کرد. چه گوارا در خاطراتش مینویسد: «مانیل جواب نیدهد». مانیل اسم رمز کویا بود. یک فرد روسی بنام تانیا هم عضو گروه بود که احتفالاً از کا گ ب بود. خط کویا واقعاً زهر خودش را ریخت. پس از اینکه چه گوارا کشته شد، کسانی که ذنده ماندند از سوی رفقای خودشان طرد شدند و هیچ کمکی به آنها نشد. بعدها در آموزشگاهی در کریا، عده ای از بازماندگان بولیویایی میخواستند دور هم جمع شوند و از آن تجربه جمعیتی کنند. اما آنان را برای چیدن نیشکر به رosta فرستادند و بعنوان تنبیه از هم جدایشان کردند.

اما تجربه کلمبیا، جنگ در آن کشور واقعاً «جنگ بدون دونما» بوده است. درست است که جنگ خلق، طولانی مدت است اما ابدی نیست. جریان چریکی «فارک» و «آل ن» راههن می‌شوند و یکدیگر را میکشند. اصرور تجربه کویا نه میتواند انقلاب را وهبری کند و نه میتواند پیروز شود. چون آمریکا یکبار آن را تجربه کرده، اجازه تکرارش را نخواهد داد. خوجه ایست های کلمبیا، مسلله بورژوازی ملی را درک نمی‌کردند. علت اینکه انقلاب در کلمبیا پیشافت نکرد این بود که هیچ جریان هارکیست. لینینیست مانوتیستی وجود نداشت. چریکهای کلمبیا اصول جنگ خلق را در شرایط کشور خود بکار نمی‌ستند، بلکه مکانیکی از آن تقلید کردند. حتی اس ارتشاران هم یک تقلید است. جیمه متعدد آنان در شهر است، در حالی که بمنظار فقط میتواند در رosta باشد.

تجربه ونزوئلا، چریکهای ونزوئلا وابسته به کویا بودند. وقتی جنگشان را شروع کردند که کویا میخواست روی هر آتشی آب سرد ببریزد. آنان در شهر آروگونه و آرژانتین هم هستند. تجربه جنگ چریکی شهری در بربیل و اما نه مثل آنها. ماریگلا (رهبر جنبش چریکی در بربیل) این امتیاز را داشت که میخواست از رویزیونیسم بپرس و مبارزه کند! اما او خد حزب بود. کمونیست بربیل هرگز از نظر ایدئولوژیک از رویزیونیسم نباید. حالا این جریان، خوده ایست است. جویان نیکاراگوئه، کویانیست است، جنگ را از نظر نظامی بد رهبری کردن. تعریض نهائی معروفشان در ۱۹۷۸ با شکست ریویو شد و بهای آن را توده ها پرداختند. چریکهای آل سالوادور به منطقه آزاد شده اعتقادی ندارند. آنان نیز می‌کنند شکست تعریض نهائی خود را که هرگز نهائی نبود، توجیه کنند. عوانا آنها را از راه تلفن هدایت می‌کنند.

رویزیونیستها دارند انقلاب نیکاراگوئه و آل سالوادور را به هر زمینبرند. ما میخواهیم قوانین مارکیسم - لینینیسم - را در شرایط پرو بکار بندیم، انقلاب دموکراتیک توین را انجام دهیم و به این ترتیب به انقلاب جهانی کمک کنیم. رسالت تاریخی ما آنست که در کشور خود مبارزه مسلحانه را به مثابه بخشی از انقلاب پرولتاریا و خلاتهای آمریکای لاتین و جهان آغاز کنیم. ما به این نتیجه رسیده ایم که تنها راه جنگ خلق است. ما تجربه کشور خود را هم مطالعه کرده ایم. قیامهای بسیاری اتفاق افتاده که همگی شکست خورده اند. در پرو، قیام نیتواند پیروز شود. این مبارزات دهقانی بود، که دولت را به لرزه افکنده است. اگر ما اشتباها دیگران را مطالعه کنیم میتوانیم از بعضی شان اجتناب کنیم. یک درس ایست هرگز یک کاستریست نباش. درس دیگر ایست که هرگز یک خوجه ایست نباش. ما «امپریالیسم و انقلاب» و دو جلد خاطرات خوجه را هم مطالعه

استراتژیک است؛ خلق باید به قوه سلاح خود را آزاد کند؛ حزب در بطن مبارزه مسلحانه رشد خواهد کرد؛ از طریق عملیات مسلحانه حزب را نظامی کنید و نقشه «مبارزه مسلحانه را آغاز کنید» را به اجرا بگذارید؛ خود را از نظر علمی و تئوریک برای مبارزه مسلحانه تعلیم دهیم؛ ما آغازگرانیم. اولین عملیات روز قبل از انتخابات در شهرستان چوشچی انجام شد. رفاقت اباس پلیس پوشیدند، به محل صندوقهای رای رفته، در زندگی و گفتند ما برای بردن صندوقهای رای آمده ایم. سپس در میدان شهر یک جلسه توده ای تشکیل دادند و به افسانه انتخابات و سوزاندن صندوقها و لیست رای و یقیه چیزهای مربوط به آن پرداختند.

به میدان میکشانند و در مقابل توده هایی که در مورد حکم دادگاه نظر میدهند، آنان را محاکمه میکنند. این به معنای ضربه زدن به بایه و اساس فندهای دولت است. در گذشته بسیاری از رهبران جنبش تصرف اراضی مبدل به دفقات مرغه شده اند که خاصه شامل اعضاي «پیشاوگ سرخ» میشود. آنان حتی در برخی نقاط برای مبارزه با نیروهای حزب، گروه های گشت سازمان داده اند.

در جریان فعالیتها، دهقانان به ویژه جوانان به حزب می پیوندند. رشد اتحاد کارگر. دهقان و دولت نوین به شکل کمیته های خلق خواهد بود. نیروهای میانی مثل دهقانان مرغه، وقتی که ما شهرکی را تصرف میکنیم از ما حمایت میکنند؛ اما وقتی که نیروهای دولتی سر میرسند از خود تزلیل نشان میدهند و خیانت میکنند، در این مقطع بورژوازی ملی با سا حد است. بورژوازی ملی بر حسب منافعش می آید و می رود. بنابراین کارگران.

دهقانان - خود بورژوازی تن اصلی درخت جبهه متعددند. دهقانان مرغه عمدتاً همان کسانی هستند که در گذشته در تیجه مصادر اراضی به نان و نوای رسیده اند. آنها خرید و فروش زمین را کنترل میکنند. وقتیکه شرکتهای سهامی تشکیل شد این بخش از دهقانان به حکومت متصل شدند و دهقانان دیگر را به کار روی زمین خود گماشتند. اینها برای دولت کاسپی میکنند. به عبارت دیگر به دهقانان مرغه و ملاکان کوچک تبدیل شده اند. جاسوسان به انقلاب ضربه میزنند بنابراین باید حسابشان را رسید.

آغاز مبارزه مسلحانه: سومین سنگ بنا، آغاز مبارزه مسلحانه بود. پانزهم دوم در آوریل ۱۹۸۰ به حل چگونگی آغاز جنگ خلق پرداخت. مبارزه دو خط حاجی در گرفت. برای جواب به این سوال، آثار لینین را مطالعه کردیم تا ببینیم چگونه باید گروه های مسلح بدون اسلحه تشکیل داد. فتدان اسلحه نباید به مانع در راه تشکیل گروههای مسلح تبدیل شود. ما باید تز لینین در مورد اینکه انقلاب به شکل پیروزیهای مدمون پیش نمیرود، بلکه مملو از پیروزی و شکست و برخی اوقات پیشوایی های کوچک مال کوچک مال است را درک میکردیم. ما تجارت مبارزه مسلحانه دهه ۶۰ میلادی، مبارزات دهقانی و مستله نظامی کردن حزب در جریان عملیات را پرسی کردیم. نه همه فعالیت ها، بلکه ۷۰. ۸۰ درصد فعالیتهای حزب باید مسلحانه باشد. جلسه به مستله گردانهای مسلح پرداخت. بر سر اینکه آیا شرایط برای دست زدن به مبارزه مسلحانه ای که بتوان تداوم آن را حفظ کرد فراهم شده یا نه، و آیا توده ها از آن حمایت خواهند کرد یا نه، مبارزه در گرفت. بر سر جزو «دریاره جنگ پارتبیانی» لینین مبارزه در گرفت و چندین تصمیم گیری شد که خط صحیح آنست که خصلت شهر - روستای انقلاب در نظر گرفته شود. یکی از رهبران با استفاده از نقل قول لینین میگفت که شروع مبارزه مسلحانه خطر نابودی حزب را بهمراه دارد. این خط شکست خورد. چندین تصمیم گیری شد که عامل تعیین کننده در این مورد، خط و تشکیلات حزب است. یک شکل دیگر مخالفت با آغاز مبارزه مسلحانه این بود که زمان بیشتری برای تدارک لازم است. این مخالفت هسته ای از حقیقت را در خود داشت. اما مشکل واقعی «زمان بیشتر» بود، هر چند به واقع تدارک لازم بود. پانزهم توافق کرد که یک مدرسه نظامی برای کادرها تشکیل دهد. در آن مدرسه، سه موضوع مورد مطالعه قرار گرفت: چگونگی آغاز مبارزه مسلحانه؛ چگونگی تشکیل نیروهای مسلح؛ مسائل استراتژیک و تاکتیک. تشکیل این مدرسه که در آن عده زیادی از کادرها شرکت کردند موقوفیت بزرگی بود.

پانزهم بر سر نقشه آغاز مبارزه مسلحانه توافق کرد. شعارها عبارت بود از زنده باد مبارزه مسلحانه؛ حکومت کارگران و دهقانان؛ مرگ بر رژیم اجتماعی بلونده. قرار این شد که عملیات در روستا انجام شود و تمرکز بر مستله زمین باشد. به این صورت که محصول مصادره شود؛ به اراضی حمله شود؛ انتخابات تحريم شود؛ و در تأسیسات زیربنایی خرابکاری صورت گیرد. برای رویارویی با تلافی نیروهای اجتماعی تدارک دیده شد. پیش بینی کردیم که ارش ابلاق اصله نخواهد آمد چرا که بلونده تازه انتخاب شده بود و محتاطانه رفتار میکرد. این ضد خط گواریستی بود که اعتقاد داشت وقتی حکومت در حال عوض شدن است نمیشود مبارزه مسلحانه را شروع کرد. بلونده اوضاع بسیار مشکلی را به ارت پرده بود. مبارزات خوب بخودی توده ها نشان میداد که گشایشهاي دموکراتیک، دروغی بیش نیست.

عهدی که بر سر آغاز مبارزه مسلحانه بستیم با انتشار یک سند همراه بود: «ما آغازگرانیم.» این سند شش نکته داشت: انقلاب جهانی در تعرض



نقشه فقط سه ماه آوریل، مه و ژوئن را شامل میشد. اما کمیته مرکزی در ماه مه تشکیل جلسه داد تا تأییر عملیات و عکس العمل مرتجلین را جمعبندی کند. عملیات عالی بود اما ضعف هم داشت. مهمترین ضعف این بود که وقتی چریکها بزرگترین مزرعه منطقه را تصرف کردند متسافنه ارباب در رفت. چریکها فراخوان یک جلسه توده ای دادند، اثباتها را خالی و محصولات را تقسیم کردند، اسلحه ها را مصادره کردند و تمام ساختمانها را سوزانندند. در مرکز استان، یک دسته مسلح از طریق پسیع توده ها شهرداری را محاصره کرد و حدود ۴۰ کوکتل کوچک که با لامپ ساخته شده و به خوبی قابل مخفی کردن بود را به درون ساختمان پرتاب کرد. این عملیات پنج دقیقه طول کشید و ساختمان کاملاً سوخت. تبلیغ مسلحانه به شکل عملیات نصب پرچمهای داس و چکش بر قله کوه، و پسیع مسلحانه به صورت دعوت از توده ها برای تشکیل جلسات توده ای مسلحانه انجام شد. بخش دیگری از عملیات، فروزان کردن داس و چکش در کوههای مشرف به شهرها بود، برای اینکار توطیهای کوچک شیر را پر از بنزین کردند و با پارچه کهنه بهم بستند. سپس آنها را به صورت طرح داس و چکش که از قبیل کشیده شده بود چیدند و همزمان شعله ور کردند. در پایتخت از تیرهای چراغ برق، پرچم سرخ آویزان شد. برای اینکار چند گروه، نزدیک پارک مرکز شهر جمع شدند و با آتش زدن تایپ ماشین جلب توجه کردند. آنان تهییج می کردند. از این بلوک به آن بلوک می رفتند و کار خود را تکرار میکردند. حدود ۱۵۰۰ نفر گرد آمدند و با بعضی گروه ها چند کیلومتر همراهی کردند. آنان سر راه شیشه بانکها را میشکستند؛ به هدفهای استراتژیک کوکتل مولوتوف پرتاب میکردند و غیره.

بنده در صفحه ۳۰

«پیشاهنگ سرخ» در آنجا پایه داشت و کار ما را سخت میکرد.

در ماه زوئیه یک اعتصاب بزرگ اتفاق افتاد که در جریان آن، پلیس ۶ نفر را کشت. روز ۱۹ زوئیه چند دسته از چریکها از زاغه های مختلف در تپه های اطراف شهر بهم پیوستند و مسلحانه ۶ بلور را طی کردند. دو دسته از افراد حزب حکومتی «آپرا» را مورد حمله قرار دادند. سپس در میان جمعیت آب شدند و چند بلور آن طرفت دوباره جمع شدند. یک

کامپین مواد غذایی را مصادره کردند و محتویاتش را بین مردم تقسیم کردند. روز ۲۹ زوئیه رئیس جمهور و سه هزار نفر دیگر که دیلمانهای خارجی هم در میانشان بودند از یک مراسم رژی نظامی بازدید کردند. یک دفعه آسمان پر از بادکنکهای قرمز شد که روی آن توشه شده بود؛ زنده باد حزب کمونیست پرو؛ هرگز پر حکومت بلونده؛ برقرار باد حکومت کارگران و دهقانان؛ زنده باد مبارزه مسلحانه. رقص در همان اطراف اجراء کنند. بد چوبترها هم پرچم کردند، توانسته بودند. به تعداد زیادی سگ و کبوتر لباس تمام رسمی پوشانند تا سرخ بسته بودند. به تعداد زیادی سگ و کبوترها را با موقیت اجراء کنند. بد چوبترها هم پرچم کردند، توانسته بودند. به تعداد زیادی سگ و کبوتر لباس تمام رسمی پوشانند تا شبیه رئیس جمهور و مقامات کشور شوند. سپس آنها را وسط رژه فرستادند. پلیس تقریبا هر کس آنجا بود را دستگیر کرد. یکی از رفقاء که همراه جمعیت دستگیر شده بود با کبوترها و سگها در یک زندان افتاده بود. حتی پلیسها هم می خندهند. همه را آزاد کردند.

بعدا یک نقشه جدید برای مقطع سپتمبر تا دسامبر طراحی شد. جوخد ها در روزتا شکل گرفت. جوخد، واحد تاکتیکی پایه است که می تواند مستقلانه عمل کند، در شهرها، واحد کوچکتری بنام رسته تشکیل شد. رسته های ویژه که قادرند عملیات پیچیده تری انجام دهند نیز درست شد. فصل کاکش که مصادف با توانایی و دسامبر است بد اراضی حمله شد. کمپنه هائی برای برابر تقسیم هر آنچه مصادره شده بود را درست کردیم. این شکل جنیتی کمیته های خلق بود. در جنگ ما چیزی بعنوان غذای موجود نیست. پول مصادره شده در صندوقی گذاشته میشود و حسابش به دهقانان داده میشود.

کمپنه های مركزی حزب جمعبندی کرد که بعد از آغاز جنگ چریکی، سنگ بنای چهارم گسترش آن است. این به معنای گشودن مناطق عملیات چریکی با هدف ایجاد مناطق آزاد شده بود. یعنی بوجود آوردن مناطقی که چریکها در آنجا بتوانند با ارتقای ارجاع بر سر تقدیر سیاسی رقابت کنند. حزب بر حسب مناطق عملیاتی سازماندهی شد.

حزب کمونیست ایران (مارکیست - لینینست - مائویست) رجوع شود.
(۱۷) برای بحث و نقد بیشتر به مقالاتی چون «برخی تفاوتها کمونیسم کارگری با کمونیسم انقلابی» - از انتشارات کمپنه کردستان ۱۳۶۹ «بادداشت‌ها بر برخی نظرات و طرحهای کمونیسم کارگری» - مندرج در نشریه حقیقت شماره ۱۹ بهمن ۱۳۶۹ و جزو «ایگانه با انقلاب» نتدی بر نظرات حزب کمونیست کارگری در مورد مسئله ملی «از انتشارات اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در سال ۱۳۶۷» رجوع شود.
(۱۸) برای بحث و نقد بیشتر در زمینه انقلاب دعکواریک به مقاله «حزب کمونیست ایران: استراتژی جنگی در تسییم ملی» مندرج در نشریه حقیقت دوره دوم شماره ۲۶ مرداد ۱۳۶۸ رجوع شود.

منظر خواهد شد
یک مجموعه خواندنی
مقالات و جزوات
در تقدیر جویان کمونیسم کارگری
از آغاز تاکنون
شامل:
کمونیسم کارگری، فربی کارگران
استراتژی جنگیان برای تسییم ملی
دوباره سازیوی سیاه و سفید
یگانه با انقلاب
(تقدیر نظرات حزب کمونیست کارگری در مورد مسئله ملی)
حزب کمونیست کارگری پس از «سبتمبر»
و آثاری دیگر از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) و
حزب کمونیست ایران (مارکیست - لینینست - مائویست)



برای ضریبه اقتصادی زدن به ارتقای، عملیات خرابکاری هم انجام شد. برای مثال بد هر پایه دکل های برق ۱۵ دینامیت بسته شد. بعداً فهمیدیم که اگر بد هر پایه هم بیندم کافی است. با اینکه میتوان دو تا دکل کنار هم را همزمان منفجر کرد. حمله به اراضی هم جزو عملیات بود. یعنی اراضی تصرف می شد، کار کشت صورت می گرفت؛ سپس فصل برداشت که میرسید مسلحانه بر می گشتند و به زیر تنگ محصول را در ره میکردند. چریکها در جریان درگیریهای مسلحانه، پلیس را با استفاده از کوکتل وادرار به عقب نشیوندند. طی سه ماه، ۹۸ عملیات انجام شد. سپس یک دوره عملیات سه ماهه جدید را آغاز کردیم.

در یکی از مدارس پایتخت قرار بود انتخابات شهرداری انجام شود. گروه های چریکی شبانه واره مدرسه شده، آنجا را پر از سگ و گریه مرد و آشغال کردند. در آیاکوچو به مناسب «روز میهن پرستی» قرار بود دانش آموزان روز بروند. گروه های چریکی برای بر هم زدن این مراسم، ساخته های نیشکر را بریندند، رنگ کردند، بهم بستند و چیزی شبیه دینامیت درست کردند. سپس اینها را به سمت سکوهای تماشگران پرتاب کردند. کل برنامه بهم خورد.

گروه های شبانه از نقطه ای به نقطه دیگر میرفتند تا آنکه از جاده استفاده کنند. آنان هر روز دست به حمله میزندند. پلیس و دستگاه ملاکان سراسر روساتها را گشتنند اما چریکها را نیافتند. دشمن مجبر بود وقتی که انقلابیون به چند دسته تقسیم میشدند و حمله میکردند نیروی خود را تقسیم کنند. سپس چریکها دوباره جمع میشدند و دست به حمله میزندند. این کار صحبت نکنده مانع را نشان میداد که میگفت نیروهای دشمن را تقسیم کنید و سپس آنها را قطعه قطعه بیلعید. در جریان عملیات، تلفات جدی هم داشتیم. در حمله به یک معدن در آیاکوچو که با هدف پلستیت آوردن دینامیت انجام گرفت، یک نفر دستگیر شد که حرف زد و باعث دستگیری ۱۸ نفر دیگر شد. وضعیت در «کوزکو» مشکل بود؛ چون گروه هقسانی

دفعه های منابع و توضیحات «هیاهوی یک درگذشت...»

(۱۹) برای بحث و نقد بیشتر به مقالاتی چون «برخی تفاوتها کمونیسم کارگری با کمونیسم انقلابی» - از انتشارات کمپنه کردستان ۱۳۶۹ «بادداشت‌ها بر برخی نظرات و طرحهای کمونیسم کارگری» - مندرج در نشریه حقیقت شماره ۱۹ بهمن ۱۳۶۹ و جزو «ایگانه با انقلاب» نتدی بر نظرات حزب کمونیست کارگری در مورد مسئله ملی «از انتشارات اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در سال ۱۳۶۷» رجوع شود.

(۲۰) برای بحث و نقد بیشتر در زمینه انقلاب دعکواریک به مقاله «حزب کمونیست ایران: استراتژی جنگی در تسییم ملی» مندرج در نشریه حقیقت دوره دوم شماره ۲۶ مرداد ۱۳۶۸ رجوع شود.

(۲۱) برای بحث بیشتر در مورد راه کسب قدرت سیاسی به مقاله «مسنونه فرمیستی یک تجربه انقلابی؛ درباره جمعبندی حزب کمونیست ایران از قیام بهمن» مندرج در نشریه حقیقت دوره دوم شماره ۱۷ فروردین ۱۳۶۸ رجوع شود.

(۲۲) برای بحث بیشتر به مقاله «اندیشه مائویستی دنون: قله رفیع مارکیسم» - (حقیقت دوره دوم، شماره ۱ و ۲) و همچنین به فصل ۳ و ۴ از کتاب خدمات فنازیدنر مائویستی دنون اثر باب آوکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا رجوع شود.

(۲۳) برای بحث بیشتر در این زمینه به برنامه حزب کمونیست ایران (مارکیست - لینینست - مائویست) هصل رایطه میان کشور سوسیالیستی و انقلاب جهانی رجوع شود.

(۲۴) به نقل از متن سخنرانی حمید توانی در بزرگداشت منصور حکمت بنام «او خبرورت زمانه بود»

(۲۵) برای بحث بیشتر به مقاله «حزب کمونیست ایران: استراتژی جنگیان برای تسییم ملی» مندرج در نشریه حقیقت شماره ۲۶ مرداد ۱۳۶۸ و همچنین برنامه

بشریت به نظام نوین جهانی کمونیستی را بر عهده دارد. انقلاب پرولتاری سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم پیشای مرحله ای برای گذار به سوسیالیسم، دو مولفه انقلاب جهانی را تشکیل می دهد. این انقلابات چه در شکل جنگ های توده بی طولانی در کشورها تحت سلطه امپریالیزم و چه در شکل قیام و در ادامه اش جنگ داخلی در کشورهای امپریالیستی، دو شکل از جنگ خلق در دو نوع از کشورهای جهان می باشد. مارکسیست - لینینیست - ماثنیستهای جهان مکلفند با تدارک سلاح انقلاب یعنی حزب کمونیست، ارتضی خلق و جبهه متحده انقلابی و در راس آن حزب کمونیست، شجاعانه در این مسیر استراتژیک قرار بگیرند. در حال حاضر سازماندهی و هدایت جنبش مقاومت خلقهای جهان علیه کارزار تجاوز کارانه امپریالیستهای امریکایی و متحدیشان یکی از وظایف مهم را در این راستا تشکیل می دهد.

۲. جنبش کمونیستی افغانستان بخش تشکیک ناپذیری از جنبش بین المللی کمونیستی است. در این چوکات، مارکسیست - لینینیست - ماثنیستهای افغانستان مکلفند که پروسه وحدت آغاز شده میان نیروهای مختلف مارکسیست - لینینیست - ماثنیست را به مشابه وظیفه عمدۀ فعلی شان بخاطر ایجاد یک حزب کمونیست واحد در کشور، هر چه اصولی تر و شتابنده تر به پیش بردند. با اجرای موقانه این وظیفه عده مبارزاتی است که می توان در جهت اجرای هر چه درست تر و اصولی تر وظیفه اساسی مبارزاتی کنونی ماثنیستهای در کشورهای مختلف را هر چه اصولی تر و فعلی شکل مشخص مقاومت مردمی و انقلابی ضد تجاوز امپریالیستی را بخود می گیرد، به پیش گام برداشت.

۳. کنفرانس از جنبش انقلابی اترناسیونالیستی حمایت همه جانبی عمل می آورد، ما امیدواریم که این جنبش نه تنها امر سازماندهی و رهبری مبارزاتی کنونی ماثنیستهای در کشورهای مختلف را هر چه اصولی تر و موقانه تر به پیش برد، بلکه آرزومندیم که موقانه و رزمنده بطریق تشکیل اترناسیونال نوین کمونیستی مارکسیست - لینینیست - ماثنیست به پیش رود. کنفرانس از کمیته جنبش انقلابی اترناسیونالیستی که به مشابه مرکز جنبشی بین المللی، مبارزات مشمولین جنبش را در مطلع جهانی رهنمایی می نماید، قاطعانه حمایت می کند. ما بتوئه ابتکار تدویر کنفرانس حاضر از سوی این کمیته را یا قدردانی می نگیریم و آنرا یکی از دستاوردهای طبقه بین المللی مان تقی می نماییم.

کنفرانس از تمامی مشمولین مشمولین جنبش انقلابی اترناسیونالیستی، بتوئه گردانهای پیشرو ما در پیرو و نیپال که جنگ خلق را در این دو کشور رهبری می نمایند حمایت می کند. بطور اخصر جنگ خلق در نیپال امروز با پیشوایی های عظیم خود در معرض توطنه های امپریالیستی قرار گرفته و در حال تبدیل شدن به یکی از آماج های اصلی کارزار جاری امپریالیستی می باشد. ما از جنگ خلق توده های دلار نیپالی حمایت همه جانبی به عمل می آوریم و توطنه های سرکوبیگرانه امپریالیستی را محکوم می نماییم. در این زمینه کنفرانس براه اندازی یک کارزار بین المللی دفاع از جنگ خلق در نیپال در برابر دسایس جنایتکارانه امپریالیزم را به کمیته جنبش انقلابی اترناسیونالیستی پیشنهاد می کند. امپریالیزم امریکا درونی خودشان است، شرایط جدا مساعد مبارزاتی توأم با مخاطرات را در مقابل مارکسیست - لینینیست - ماثنیستهای جهان قرار داده است.

تجاویز امپریالیستی بر افغانستان و روی صحنه آمدن مجده جنگ سالاری جهادی، بحران ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و نظامی دارودسته های اسلامی حاکم را تیام تبخیشه بلکه باعث دوام آن گردیده است؛ بطوریکه امپریالیستها در استقرار حکومت دست نشانده مرکزی و برقراری سلطه آن بر تناظر مختلف کشور با مشکلات عدیده ای مواجهه اند. بحران و تشتبه مرتعین حاکم که ناشی از تضادها و رقابت های امپریالیستی و تناقضات درونی خودشان است، شرایط مساعد ویژه ای را برای پیشبرد مبارزه انقلابی در کشور بوجود آورده که باید فعالانه و خلاصه از آن استفاده کرد.

در چنین شرایطی، بخاطر پاسخ دهی مناسب به امر تعین هر چه روشنتر

قطعنامه کنفرانس مشترک

احزاب و سازمانهای هادگریست - لینینیست - ماثنیست

افغانستان و ایران

درباره اوضاع فعلی جهان، منطقه و بطور اخص افغانستان

hadde ۱۱ سپتامبر به امپریالیستها و در راس آن امپریالیزم امریکا فرصت داد که کارزار تجاوز کارانه جهانی شان را تحت نام «جنگ ضد تروریسم» آغاز نمایند. این کارزار تجاوز کارانه، گرچه در بدرو امر دارودسته های ارتضاعی ساخته و پرداخته خودشان مثل القاعد و طالبان را مورد هدف قرار داد، اما آماج اصلی آن پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان و مبارزات انقلابی آنها است. بدین جهت، دیر یا زود این مبارزات و بطور مشخص جنگ خلقهای تحت رهبری ماثنیستها آماج بالفعل اصلی این کارزار امپریالیستی تزار خواهد گرفت.

در حال حاضر منطقه آسیا و خاورمیانه تمرکزگاه عده این تهاجم جهانی امپریالیستی محسوب می گردد و افغانستان در مرکز این گردباد شوم قرار دارد. امپریالیستهای امریکایی و متحدیشان نه تنها افغانستان را مورد تجاوز قرار داده و این کشور را اشغال کرده اند، بلکه کار سرهم بندی و شکل دهنی یک رژیم مزدور دست نشانده جدید را نیز پیش می بردند. این پروسه با سرهمندی جلسه خانین ملى در بن (الآن) و تشکیل به اصطلاح اداره موقت شروع شد و پیشبرد پروره ارتضاعی «لویه جرگه اضطراری» بخاطر تشکیل «اداره انتقالی» را در پی داشته است. هدف از پیشبرد این پروسه توسط امپریالیستهای متباوز این است که مناسبات عقب مانده ارتضاعی مستعمراتی - نیمه فیووالی را حفظ کنند. آنها می خواهند حضور نظامی شان در افغانستان را طولانی بسازند، سلطه سیاسی شان بر این کشور را حفظ کنند و حاکمیت و قدرت پوشالی باندها و دارودسته های جنایتکار ارتضاعی اسلامی، ضد دموکراتیک و زن سیز را بقا و دوام بخشدند. تجاوزات و تهاجمات امپریالیستی که توأم با جنایات و ددمتش های روزانه این علیه توده های ستمدیده جهان و به قصد تعکیم بنیان نظام پوسیده امپریالیستی به راه افتاده است، امواج بالقوه و بالفعل مقاومت های روزانه این را برانگیخته و شرایط جدا مساعد مبارزاتی توأم با مخاطرات را در مقابل مارکسیست - لینینیست - ماثنیستهای جهان قرار داده است.

تجاویز امپریالیستی بر افغانستان و روی صحنه آمدن مجده جنگ سالاری جهادی، بحران ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و نظامی دارودسته های اسلامی حاکم را تیام تبخیشه بلکه باعث دوام آن گردیده است؛ بطوریکه امپریالیستها در استقرار حکومت دست نشانده مرکزی و برقراری سلطه آن بر تناظر مختلف کشور با مشکلات عدیده ای مواجهه اند. بحران و تشتبه مرتعین حاکم که ناشی از تضادها و رقابت های امپریالیستی و تناقضات درونی خودشان است، شرایط مساعد ویژه ای را برای پیشبرد مبارزه انقلابی در چنین شرایطی، بخاطر پاسخ دهی مناسب به امر تعین هر چه روشنتر

و اصولی تر وظایف جنبش کمونیستی در این خطه، کنفرانس منطقی با شرکت حزب و سازمانهای (مارکسیست - لینینیست - ماثنیست) افغانستان و حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لینینیست - ماثنیست) به ابتکار کمیته جنبش انقلابی اترناسیونالیستی و حضور فرستاده آن سازماندهی گردید. کنفرانس بصورت موقانه برگزار شد و به فیصله ها و تصمیم گیری های زیرین دست یافت.

۱. کنفرانس تاکید گذاشت که جنبش بین المللی کمونیستی مشولیت پیشبرد و رهبری انقلاب جهانی علیه نظام امپریالیستی حاکم بخاطر رسیدن

داشجویان مبارز را دانه به دانه در خانه و خیابان و محل کار، شکار کردند و به اسارت پرداختند. در همان دوره، افرادی نظری حجاریان و آقاجری به طراحی استراتژی جنگ روانی علیه کمونیستها و بطری کلی مخالفان رژیم در جامعه، و یا به بازجوشی و شکنجه مستقیم زندانیان سیاسی پرداختند، سپس در میانه دهه ۱۳۷۰، همین ها بودند که «جنپیش دوم خداد» را بعنوان یک راه چاره امنیتی برای حفظ جمهوری اسلامی طراحی کردند. سران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، با انتکا به موقعیت ممتاز دولتی و به پاس خدمات خود به رژیم اسلامی به منابع مالی عظیم دست یافتند. امریز تقریباً همگی اینان در راس این یا آن گروه مالی - سیاسی کشور نشسته اند و بخشی از قدرت اندکس اقتصادی و میلیاردها دلار ثروت زیر دستشان است.

بحث اصلاح دینی: مدتی است آقاجری و دیگر نظریه پردازان «مجاهدین انقلاب اسلامی» برای بیرون کشیدن رژیم اسلامی از بعران بود و نبود، گفتمان اصلاح دینی را پیش کشیده اند. در همین زمینه، آقاجری در سخنرانی خود گفته است که بجای «اسلام تاریخی»، «اسلام ذاتی» را باید سر کار آورد، دست فقها و مراجع دینی را از زندگی مردم کوتاه کرد و اسلام را پروتستانیزه کرد. تا بدین ترتیب مانع اتحاط طین شد.

اما جامعه ما قبل این بیراهمه را تجربه کرده است و مردم ما بهای سنگینی برای آن پرداخته اند. ۴۳ سال پیش، وقتیکه دار و دسته خیسی جلاad با چراغ سبز امپریالیسم غرب و کمک مقدان جنایتکاری نظری رفیق دوست، آقاجری، لا جوری و حجاریان وغیره به قدرت رسیدند، در واقع یک نوع اسلام اصلاح شده را به اجراء گذاشتند. اسلامی که در ایران به حاکمیت رسید، با اسلام روحانیت رسمی ایران یکی نبود. خمینی و هنگرانش برای منطقی کردن و انسجام پخشیدن به اسلام، و تبدیل آن به اینار کسب و اعمال مستقیم قدرت سیاسی، از ملتها قبیل خود افلاطونی را با آن درآمیخته بودند. بسیاری از آیت الله های دایناسور، خمینی را متمم به بعثت گذاری می کردند. بسیاری از امثال آقاجری ها و رقبیان جنایتکارش برای فریض مردم می باشد، پرداخت و معنای واقعی و مقاصد ضد مردمی پشت آن را انشاء کرد. نوشته زیر، گامی در این راه است.

آقاجری کیست؟ هاشم آقاجری عضو کمیته مرکزی «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» است. ستون نظرات سپاه پاسداران و متنکران و بازجویان سازمان امنیت خیسی جلاad را افراد همین سازمان تشکیل می دادند. در سالهای بعد از انقلاب ۵۷ انجمن های اسلامی تحت رهبری امثال آقاجری و شرکای شان (افرادی مانند زیبا کلام و سروش و غیره) در مورد داشجویان و استادان دگراندیش (اعم از کمونیست و غیر کمونیست) اطلاعات جمع می کردند. وقتی که در سال ۵۹، رژیم اسلامی با توطئه چینی، جنبش داشجویان را سرکوب و دانشگاه ها را تعطیل کرد، همین ها بودند که وظیفه تصفیه قطعی داشتگاه از مخالفان جمهوری اسلامی را برنامه نیزی کردند. در سال ۱۳۹۰ بر پایه اطلاعات جمع آوری شده توسط جاسوسان انجمن اسلامی؛

یک نموفه از تفاوت «اسلام پروتستان» آقاجری با «اسلام تاریخی»^{۱۱} برای اینکه فقط یک چشمۀ از اسلام پروتستان مورد علاقه آقاجری و هنگرانش را بینیبد کافیست به حرفهایی که به اصطلاح علیه شکنجه به زیان آورده توجه کنید. او می گوید، اگر به قصد گرفتن اعتراف از یک زندانی، شلاقش بزنید چاکر نیست. ولی اگر به عنوان مجازات و به قصد تنبیه، هر بلایی که خواستید بر سرش بیاورید شامل تعزیر اسلامی من شود و قابل اجراست! با

سگ زرد براذر شغال است!

(در حاشیه سخنرانی جنجالی بروانگیز هاشم آقاجری)

سخنرانی اخیر هاشم آقاجری از چهره های معروف جناح «دوم خداد»، که با مداخله و آشوب چماق‌داران جناح مقابل ناتمام ماند، همچنان بر سر زبانهاست. آخرینهای جنایتکار مختلف، مزدوران مطبوعات رسالتی و ولایتی، چاقوکشان حزب الله، او را به شدت لعن و تکفیر کرده اند. حتی بسیاری از «دوم خداد»ها منجمله خاتمی و کربوی وی را سرزنش کرده اند. آقاجری بالاگصلة در برابر فشار تهدید و انتقاد، عقب نشسته و بخشی از حرفاهاش درباره دستگاه روحانیت و مستله تقلید در مذهب شیعه را پس گرفته است.

بدون شک محرك آقاجری در ایراد آن سخنرانی جنجالی، اوضاع به شدت بحرانی رژیم اسلامی و آینده مبهمی است که در برآورش قرار دارد. بعد از شکست برنامه «دوم خداد» که برای نجات جمهوری اسلامی از بعران سیاسی و افراد اجتماعی طراحی شده بود، آقاجری از برابری دور جدیدی از خیزشها غیر قابل کنترل ضد رژیمی به وحشت افتاده است. در تحولات سیاسی نزدیک، خط مرگ کلیت جمهوری اسلامی را تهدید می کند.

همزمان، آقاجری با تهدیدهای جدی از ایران آمریکایی و نقشه های قریب الوقوع آنها برای ایجاد تغییرات در ساختار حکومتی ایران روپرورست. در آشی که امپریالیسم آمریکا برای ایران پخته، بخشی از حکومتی ها به احتمال زیاد قربانی خواهند شد. با نگاه به این دورنمای تیره و تار، آقاجری و هنگرانش می کوشند هر چه بیشتر خود را متفاوت و جدا از قربانیان احتمالی فردا معرفی کنند. به یک کلام، آقاجری و شرکاء در پی اعاده حیثیت از خود، و طراحی نقشه های جدید برای مهار توده ها، جذب جوانان و کنترل بحران نظام ارتجاعیند. در این اوضاع خطیر، چاید به بحث ها و استدلالاتی که امثال آقاجری ها و رقبیان جنایتکارش برای فریض مردم می باشد، پرداخت و معنای واقعی و مقاصد ضد مردمی پشت آن را انشاء مصالح و نیازهای نظام موجود متنطبق کرددند تا بتواند به قدرت برسند.

مستله اینست که دوره تاریخی این نظام مدت‌هاست که بسر آمد است، اسلام پروتستان متنطبق بر آن هم، فقط و فقط لاشه معنی است که بر جامعه ما شنگیزی می کند و فضا را خلقان آور و غیر قابل تحمل کرده است. جامعه ما نه فقط نیاز به کوتاه کردن دست مردان خدا، بلکه خود خدا از امور اقتصادی، اجتماعی، قانونی، اخلاقی و فرهنگی اش دارد.

یک نموفه از تفاوت «اسلام پروتستان» آقاجری با «اسلام تاریخی»^{۱۲} برای اینکه فقط یک چشمۀ از اسلام پروتستان مورد علاقه آقاجری و هنگرانش را بینیبد کافیست به حرفهایی که به اصطلاح علیه شکنجه به زیان آورده توجه کنید. او می گوید، اگر به قصد گرفتن اعتراف از یک زندانی، شلاقش بزنید چاکر نیست. ولی اگر به عنوان مجازات و به قصد تنبیه، هر بلایی که خواستید بر سرش بیاورید شامل تعزیر اسلامی من شود و قابل اجراست! با

قطعنامه کنفرانس مشترک...

۴. ما از مبارزات و مقاومت های ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی خلتها و ملل ستیده جهان پشتیبانی می کنیم. بویژه مقاومت قهرمانانه خلق فلسطین علیه اشغالگران صهیونیست و امپریالیستها مایه الهام است. امیدواریم این خلق پیاپی خود را زدتر بتواند از رهبری انقلابی پیشاپنگ پرولتاری بهره مند گردد و مبارزات شجاعانه اش را به سری سرمنزل پیروزی رهنمون سازد.

۵. بر مبنای تفاقات بدست آمده قبلی میان مشمولین حرکت وحدت طلبانه جنبش مارکسیست - لنینیست - مانوتیستی افغانستان و تفاقات بدست آمده در کنفرانس تصمیم گرفته شد که:

- «کمیته مشترک» کار روزی برنامه و آئین نامه مشترک برای ارائه به صفوں جنبش و در قدم بعدی به کنگره را به مشابه وظیفه عده اش به پیش برد و در عین حال همکاریهای عملی مبارزاتی در سایر عرصه ها را سازماندهی و رهبری نماید. در رام این فعالیتها، سازماندادن فعالیتها و مبارزات مشترک علیه تجاوز امپریالیستی و مزدوران دست نشانده اش است.

- یکی دیگر از عرصه های مبارزاتی مشترک، عرصه زنان است که باید

فعالانه سازماندهی شده و به پیش برد شود.

. شرکت فعال در کارزارهای که به مناسبت های مختلف از جانب جنبش انقلابی اترنایسونالیستی برآ می آمدند یک ضرورت مبارزاتی اجتناب ناپذیر است. اجرای فعالانه این وظیفه مبارزاتی نه تنها تاثیرات مهی روزی جنبش م ل م و مبارزات انقلابی در افغانستان خواهد داشت، بلکه تاثیرات منظقه‌ی و بین المللی آن برجسته و مهم خواهد بود. کنفرانس با پیشبرد جر و بحث های سازانده و تعیین وظایف و مسئولیت‌های مبارزاتی، با روحیه سرشار از خوشبینی اثقلابی و عشق به پرولتاری و خلق ها با اجرای سروه اترنایسونال بکار خود خاتمه بخشد.

تمیمه وحدت جنبش کمونیستی مارکسیست - لنینیست - مانوتیست افغانستان

حزب کمونیست افغانستان

اتحاد انقلابی کارگران افغانستان

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مانوتیست)

۳۰ جوزای ۱۳۸۱ مطابق ۲۰ جون ۲۰۰۲

استبداد و استثمار را در هم شکست. حرف آتاجری با طبقات حاکمه آست که موج ضد مذهب در حال تبدیل شدن به موج انتقلابی برای سرنگونی جمهوری است و باید دستی به سر و صورت ایدئولوژی حاکم کشید تا این توهم برای مردم بوجود آید که گویا چیزهایی در حال تغییر است. شک نیست که رواج ایدئولوژی تبعیت و تسلیم، دستور کار همیشگی نظریه پردازان طبقات حاکمه است. دین همیشه وسیله ای قابل دسترس و موثر در خدمت این هدف بوده است. اما برای حفظ کارایی و موثر بودن دین، طبقات حاکم چاره ای جز رنگ و لعاب زدن بد آن و به اصطلاح مترنیزه کردنش ندارند. در واقع، حرف آتاجری آنست که گفتمان اصلاحات در سطح خاتمی و «جنبیش دوم خرد» برای ایجاد سد در مقابل سیل بنیان گن خشم مردم، و دفاع از مستبدان انگل کافی نیست. باید رُستهای «رادیکال تر» علیه دستگاه منفور روحانیت شیعه گرفت تا سدهای جدیتری درست کرد. از سوی دیگر، آتاجری مردم را هم تصیحت می کند که به فکر سرنگونی انتقلابی و فرهنگ آمیز رژیم نیتفتیداً اقلاب برایتان بد است! نمی گوید انتقلاب شما برای ما بد است. میگوید «برای شما بد است».

سخنان آتاجری در عین حال انعکاس دعواهی میان باندهای مالی. سیاسی بزرگ درون هیئت حاکمه جمهوری اسلامی است؛ مهم نیست که هاشم آتاجری خودش پیکان سوار می شود یا پیش خمینی هم وقتی سوار قدرت شد روی زبان می نشست. مهم آنست که آتاجری به نهایندگی از سوی یک جناح از طبقه حاکم در ایران که شراینهای اقتصاد، سیاست، و فرهنگ اجتماعی استثمارگر و ستمکار و پوسیده است.

حمایت از اصلاحات یا قن دادن به اصلاحات جعلی؛ عده ای از روشنگران که در میان بخشی از دانشجویان گوش شنوا دارند میگویند اصلاح دینی که پرجوش را امثال آتاجریها از درون نظام بلند کرده اند مبارک است و باید از آن حمایت کرد. لیکن اسلام در همه نسخه ها و اشکالش، بازتاب مناسبات تولیدی و اجتماعی حاکم در جامعه ماست. به قول مارکس و انگلیس، ایده های حاکم بازتاب همان روایطی است که یک طبقه را در مقام حاکم قرار می دهد و طبقات دیگر را در موقعیت محکوم نگه می دارد. ما کمیستها بدون هیچگونه ملاحظه کاری اعلام می کنیم که اصلاح اسلام (اعم از اسلام ذاتی، تاریخی یا سیاسی) معنایی جز رنگ و لعاب زدن به یکسری ایده ها و احکام ارتقا یافته و خرافی و بروز ساز ندارد. بتایرانیان بهتر است نام این کار را اصلاح جعلی بگذاریم. بطور مشخص، اصلاح دینی کم امثال آتاجری از آن صحبت می کنند، گوشه دیگری از نقشه های امنیتی یک بخش از هیئت حاکمه برای حفظ پایه های نظام است. گفتمان بازجوهای سابق، کمکاکان یک گفتمان امنیتی است. در این مورد بهتر است هیچگس توهینی به خود راه ندهد.

ما کمیستها مختلف اصلاحات واقعی در جامعه نیستیم. یکی از این اصلاحات، کوتاه شدن دست دین از امر دولتی و اجتماعی یا به عبارت دیگر جدائی دین از حکومت است. اما همانطور که لینین گفت واقعی بودن اصلاحات با دو چیز محک می خودد؛ اولاً، این اصلاحات در نتیجه چه نوع مبارزه ای بدلست آمده است. ثانیاً، این اصلاحات از چه کیفیتی برخوردار است. اصلاحات واقعی، محصول مبارزات انتقلابی است. یعنی مبارزه ای که کاملاً خارج از نفوذ و رهبری جناح های مختلف هیئت حاکمه جمهوری اسلامی و قدرتهای امپریالیستی اروپا و آمریکا باشد و توسط تشکلات مستقل مردمی پیش برده شود. مبارزه انتقلابی نمی تواند تحت رهبری مستقیم یا نفوذ معنوی امنیتی ها و بازجویان سابق که امروز به جامعه شناس و استاد دانشگاه و روزنامه نگار تبدیل شده اند و بعضاً با بند سرمایه و سود به کمپانیهای بزرگ اروپا و آمریکا گره خوده اند، انجام شود. و اما کیفیت اصلاحات؛ اینکه از صندوق انتخابات بجای رفسنجانی، خاتمی بیرون بباید اصلاحات نیست. اینکه هدف و نیت شکنجه گران، معیار تنیز دادن شکنجه از تعزیر اسلامی قرار گرد، اصلاحات نیست.

امروز نیروهای مختلف درون هیئت حاکمه همراه با اربابانشان در اروپا و آمریکا سخت در تلاشند که جلوی امواج فزاینده بحران و مقاومت در ایران را بگیرند. این در شرایطی است که نظام جمهوری اسلامی پوسیدگی و کنديگی خود را در همه عرصه ها به نمایش گذاشته، تاریخ ضرورت سرنگونیش را فریاد می کند. تلاش مذبوحانه امثال آتاجری شبیه فوار موشها از کشتی شکسته است. توهه های مردم نیز باید به این تلاش همینگونه نگاه کنند، توهه های مردم نیز باید به هدف سرنگونی کلیت نظام جمهوری اسلامی بدنزد.

حزب کمونیست ایران (مازنگیست - لینینیست - مائویست) - تیر ماه ۱۳۸۱

سک زده بود او شغال است! این حساب، صدها هزار کمونیست و مبارزی که در ده خوین ۱۳۶۰، به خاطر عقاید و فعالیتهای ضد رژیم خود کابل خوردند، دستیند چهاری را تحمل کردند، در اتاق قابو نشستند، مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند، اعدام مصنوعی را تجربه کردند، و شمار زیادی از آنان جان خود را در جریان این ماه ۱۳۷۸ دانشجویانی تظیر احمد باطیکی که نه برای گرفتن اطلاعات، بلکه برای به تسليم و ادانتش، مروعوب کردن سایر زندانیان و اراضی حس انتقام چانور گفتان اسلامی، به قصد کشت کشک خوردند، اصلاً شکنجه نشده اند و این حرفا شایعه است! اسلام پروستان امثال آتاجری هم مجبور است به هر طریق که شده راه شکنجه را باز بگذارد. زیرا تمامی مرتعین براي حفظ حاکمیت ضد مردمی خود، تحت هر رنگ، تحت هر ایجادی هم باشد، به ایزار شکنجه برای تنبیه مبارزان و اربعاب توهه ها نیاز دارند. البته دار و دسته «مجاهدین انقلاب اسلامی» که اکثرشان در کار بازجویی و شکنجه زندانیان سیاسی، خبره هستند می توانند ادعا کنند که در دهه ۶۰ صرفاً به نیت تنبیه گرفته، دیگر گناه ایشان توهه و تعزیر مشروع را به شکنجه مکروه تبدیل نمی کنند.

تحویف تاریخ: هاشم آتاجری در سخنرانی خود، به تکوین پروستانیسم در اروپا و سقوط حاکمیت سیاسی کلیسا کاتولیک اشاره دارد، او سعی می کند، با رجوع به این تاریخ، لازم و ناگزیر بودن اصلاح دینی یا پروستانیسم اسلامی مورد تعریش را نشان دهد. اما آتاجری یک گوش هم از این تاریخ را عالمانه حذف می کند و ناگفته می گذارد. این یک واقعیت مهم تاریخی است که مسیحیت پروستانی در سخنرانی خود، به تکوین پروستانیسم در اروپا، بازگردانی می کند و سوار شدن بر جنگهای خوین دهقانان گرفت و به قدرت رسید. بدون آن جنگهای طبقاتی، پایه های حاکمیت فردالی متزلزل نی شد. انحطاطی را که دین و ناگفته می گذارد، این یک واقعیت مهم تاریخی فقط با چنگ خوینین محرومان علیه دستگاه، فتووالی. مذهبی حاکم بر اروپای قبیل وسطی میتوانست پاک شود. در شرایط امروز ایران نیز چنین است. ریشه های تنومند دستگاه روحانیت را نمی توان با بعثهای آنکه و کچ دار و مزیز در صحن دانشگاه، از جا کنند. حتی یک جنگ خوین شوکنگی قدرتمند و مستقل از اعوان و انصار جمهوری اسلامی نیز به تنهایی قادر به این کار نیست. این احتباط فقط وقیعه از جامعه ما رخت بر می بندد که دست توانایی کارگران و دهقانان، گلولی کشیف دستگاه روحانیت و دولت سرمایه داران بزرگ و ملاکان را سخت بفشد. امثال آتاجری به هیچوجه این را نمی خواهند؛ زیرا خود نیز از گردانندگان همین دولتند؛ زیرا خود نیز به ایزار دین برای کنترل و مهار معنوی توهه های محروم و توجیه استثمار و ستم طبقاتی و جنسیتی و ملی، نیاز حیاتی دارند.

آتاجری مقلد شویعتی؟ آتاجری در سخنرانی خود به ملح شریعتی می پردازد و مخالفان وی در رژیم اسلامی را مورد حمله قرار می دهد. بدون شک، چهره به اصلاح متجدد و ضد آخوندی اسلام شریعتی، با پرچم اصلاح دینی که امروز آتاجری ها بدست گرفته اند هم خوانی هایی دارد. اما مسئله فقط این نیست. آتاجری با بزرگ داشتن شریعتی می کوشد بر گرایش بخشی از دانشجویان و جوانان مذهبی مخالف رژیم که افکار شریعتی را در موضوع اپوزیسیون اسلام مصباح یزدی و خامنه ای و خمینی می دانند سوار شود. بعلاوه دفاع از شریعتی، به معنای اعلام تزدیکی و آمادگی برای انتلاف سیاسی یا همنکران ملی. مذهبی وی (جزیان نهضت آزادی و امثالهم) هم هست. آتاجری و شرکاء یکبار در جریان استقرار جمهوری اسلامی، از بذری که افکار و آراء ضد کمونیستی و در عین حال رادیکال و مدرن نمایانه شریعتی در خدمت پایه گرفتن مذهب در بین روشنگران پاشهیده بود، به حد اکثر استفاده کردند. اینبار هم آتاجری می خواهد شناس خود را در استناده از پرچم شریعتی برای نجات اسلام و حاکمیت ارتقا یافتد، چنانچه فرگیری کمونیسم انقلابی و رشد ایده های انتقلابی و پیشرو و نوین بیان ماید. چه چیزی آتاجری را به حرف آورده است؟ آتاجری در روزهای اوج بی آبرویی نسخه آخوندی و ولایت فقیهی اسلام به حرف آمده است. در روزهایی که هیئت حاکمه به ورطه یک بحران مرگبار ایدئولوژیک افتاده، بحران مشروعیت شعیق شده است. آتاجری در اوضاعی از فجایع نظام جمهوری اسلامی صحبت می کند که این فجایع، مردم ما را به آستانه یک طغیان همه جانبی کشانده و به این ترتیجه وسانده که باید این دستگاه حاکمیت

ایران را «جاسوس صهیونیسم» می خواند با اسراییل روابط پنهانی داشت.... نیروهای اسلامی (و همینطور نیروهای ملی گرای سکولار) عمواره با رواج مقوله های طبقاتی در جنبش‌های سیاسی مقابله کرده، از آن نفرت داشته اند. زیرا اینان با ستم و استثمار طبقاتی مخالفتی ندارند. اینان حق فساد می دانند که بر زمین مالکیت داشته باشد و بر پایه این مالکیت دهقان تغیر و بنی زمین را استثمار کنند؛ اینان حق سرمایه دار می دانند که بر ایزار تولید مالکیت داشته و بر پایه این مالکیت کارگر را استثمار کنند. اینان از هر شکل از مناسبات اجتماعی ستمگرانه حمایت می کنند؛ بخصوص از انقیاد زنان توسط مردان.

فتنه: توده ها حق شورش نداورند

...اسلام مانند بقیه مذاهب ابراهیمی (مسیحیت و یهودیت) و بطور کلی مانند کلیه مذاهب، از نقد، نوآوری، و هر چیزی که به تفکر منجمد و متوجه و احمقانه ضربت پرند، سخت بینانک است....

هرگونه نوآوری در تفکر غالب اسلامی، انشعاب و شورش خوانده می شود. مثلا، خمینی حتی آن یک ذره «نوآوری» نکری علی شیعیت و یا سازمان مجاهدین خلق ایران را برترافت. و آنان را منافقین (انشعاب کنندگان) خواند.

...یکی از ننگین ترین فصلهای تاریخ معاصر جنبش اسلامی در کشورهای عرب و غیر عرب قتل روشنگران و شخصیتهای ادبی ارزشمند است. برای مثال در ایران حدود نیم قرن پیش کسری توسط جنبش زیرزمینی اسلامی به قتل رسید. این یک تراژدی ملی بود زیرا او یکی از منقیلين و سورخین مدنی اولیه در ایران بود که کتابهای عالی اش در باره تاریخ انقلاب مشروطه ایران ۱۹۰۶ (میلانی) جزء گنجینه های تاریخ مردمی ایران است.... در کشورهای عربی بسیاری از نویسندهای و هنرمندان توسط متعصبین خشک مفرز حزب الله به قتل رسیده اند. بطور مثال دکتر حسین مروت در سال ۱۹۸۷، چند هفته پس از آن دکتر مهدی عامل؛ قتل کاریکاتوریست شجاع و مشهور فلسطینی نجی العلی و قتل تورهان دورسون در ترکیه. حزب الله همه این روشنگران را متهم به همکاری با صهیونیسم می کرد در حالیکه قتل آنان اوج خیانت ملی اسلامی هاست. با چنین میهن پرستانی، چه نیازی به مستعمره چی های صهیونیست است؟

تقلید: دایلیه پرده وار میان توده ها و رهبران تقلید به معنای تبعیت از یک آیت الله عظمی در کلیه وجوده، زندگی است. تقلید عدالت مقوله ای صریح بد شیعه است اما در شاخه های دیگر اسلام چیزهای شبیه آن موجود است. طبق این نظریه ارتजاعی، توده های مردم گوستفاده هستند که نیازمند شبانند. تقلید، نشانه آن است که در تفکر اسلامی هیچ جانش برای تلاش آگاهانه توده ها، برای اینکه سرفوشت خود را در دست بگیرند، برای منافعشان مبارزه کنند، نیست. آیت الله ها یا امام (رهبر

چیز برای از دست دادن ندارد و دهقان قحطی زده، به یک کلام استمارگر و استثمار شونده، همه می توانند بخشی از امت اسلامی باشند.

در زمان محمد بنیانگذار اسلام، آنها نی که با او در چنگ برای کسب قدرت متحد شدند بخشی از امت محسوب می شدند. محمد در ابتدای حرکتش برای کسب قدرت، ترکیب امت را بر حسب مصالح سیاسی خود عوض می کرده. او حتی یهودیان مدینه را که با محمد در چنگ عليه مخالفینش در مکه متحد شدند، بخشی از امت خواند. در زمان محمد نیز امت به طبقات تقسیم می شد. محمد و همکارانش، قرآن را برای اداره جامعه جدیدی که از طریق متحد کردن طوایف پراکنده عربهای بادیه نشین بوجود آوردند، تدوین کردند. با خواندن قرآن بوضوح می توان متوجه تمایزات طبقاتی و اجتماعی درون امت شد؛ برخی دارا هستند و برخی ندارند؛ برخی بوده هستند و برخی صاحب بوده؛ زنان مال مردان هستند و کاملاً زیردست و نایع آنان ...

اتحاد جهانی امت اسلام

جنشهای اسلامی فراخوان ایجاد اتحاد بین المللی بر پایه «امت اسلامی» می دهند. اولاً، این پروژه ای نشدنی است. زیرا «امت اسلامی» به دهها فرقه منشعب شده است....

دوماً، وحدت بین المللی اسلامی یک وحدت ارتजاعی است. ارتजاعی است چون به صردم فراخوان می دهد به عقاید و باروهای ۱۹ قرن پیش روی آورند؛ ارتजاعی است چون خلقهای جهان را که دارای یک دشمن واحد به نام امپریالیسم هستند بر حسب اینان مذهبی اسلام‌فاسدان، منشعب و متفرق می کند. اسلام حقیقی تواند مردم تحت ستم یک کشور را علیه سلطه امپریالیستها متحد کند، چه برسد به متعدد کردن مردم کشورهای مختلف. ملل تحت ستم مشکل از مردمانی هستند که دارای پیشینه های مذهبی متفاوتند. نگاهی به قلسه شوریک خود، و برای پسیح توده ها و پیشنازید که مردمش هم از مسیحیان هستند و هم نظری مهم سود می جویند. آنان با استفاده از مفاهیم ابتدائی اسلام و روایت و حدیث از گلشته های دوردست، ماهیت واقعی ایدئولوژی و برنامه سیاسی شان را در پرده ای از رمز و راز می پیچندند و از دید توده های مستاصل پنهان می کنند. درین این پرده و نشان دادن ماهیت کاملاً دنیوی و طبقاتی جهان بینی و برنامه این نیروها بسیار مهم است. باید نشان داد که جهان اینست، آمال و اعمال آنها متعلق به طبقات معینی است.

۱ - جهان بینی، موضع، برنامه سیاسی و استراتژی سیاسی جنبشهای اسلامی معاصر

رهبران جنبشهای اسلامی برای بنای اندیشه

تشوریک خود، و برای پسیح توده ها و

مشروعیت بخشیدن به برنامه شان، از چند مقوله

نظری مهم سود می جویند. آنان با استفاده از

مفاهیم ابتدائی اسلام و روایت و حدیث از

گلشته های دوردست، ماهیت واقعی ایدئولوژی و

برنامه سیاسی شان را در پرده ای از رمز و راز

می پیچندند و از دید توده های مستاصل پنهان

می کنند. درین این پرده و نشان دادن ماهیت

کاملاً دنیوی و طبقاتی جهان بینی و برنامه این

نیروها بسیار مهم است. باید نشان داد که جهان

بینی، آمال و اعمال آنها متعلق به طبقات

در واقع، یگناریه از همینجا، یعنی طبقات،

شروع کنیم.

اصلت: ... در اندیشه اسلامی، بجای طبقات،

مقوله ای به نام «امت» وجود دارد. امت یعنی

جماعت ایمان آورندگان که از هر طبقه ای می

توانند باشند. مقوله امت این واقعیت را که

جوامع کنونی به طبقات متناخص، با منافع

اقتصادی و سیاسی آشنا نایذری تقسیم شده اند،

مخالف می کند. زمین داران بزرگ و صاحبان

صنایع و تجار بازار همراه با کارگری که هیچ

اسلام: ایدئولوژی و ابزار طبقات استثمارگر کادرهای اصلی آن نیست. این جنبش ارتজاعی است چون یک کلام استمارگر و استثمار شونده، همه می توانند بخشی از امت اسلامی باشند.

در زمان محمد بنیانگذار اسلام، آنها نی که با او در چنگ برای ساختار طبقاتی ستمگرانه موجود است را تبلیغ می کنند. ارتजاعی است بخارط آنکه می خواهد ساختار طبقاتی ستمگرانه موجود را حفظ کند، و صرفاً آنرا از طریق اضافه کردن «شریعت»، اسلامی تر کند....

نیروهای بنیادگرای اسلامی در مخالفت با قدرتهای امپریالیستی و داروسته های حاکم در کشورهای خاورمیانه همیشه شعارهای آشیان می شد. محمد و همکارانش، قرآن را برای اداره یارانه تقویت کردند و گاه اعمال تهرا آمریز را چاشنی حرفا های پر درست و گاه آنها خیلی راحت توسط امپریالیسم جذب و تبدیل به نگهبانان جدید و اغلب بیرونی همان نظام تدبیر می شوند. بخشی بزرگی از نیروهای اسلامی در دوران «چنگ سرد» جذب امپریالیسم آمریکا شدند. در دوران «چنگ سرد»، امپریالیسم آمریکا که در رقابت شدید با امپریالیسم شوروی بود، تصمیم گرفت از کمربند کشورهای اسلامی که در مرزهای جنوبی شوروی قرار داشتند برای محدود کردن شوروی و فروپاشاندن آن استفاده کند. به همین جهت سیاستی به نام «استراتژی کمربند سبز» طراحی کرد (رنگ سرمه) اینها را از اسلام دور کردند. این سبز اشاره به اسلام دارد. به دنبال این سیاست، در دهه ۱۹۸۰ امپریالیستها ای امریکائی به رشد و گسترش نیروهای بنیادگرای اسلامی در افغانستان یاری و ساندند. در ایران، آمریکا و قدرتهای اروپای غربی راه را برای اسلامی از قتل روزگاری خیلی هایی باز کردند تا آنها یک انقلاب بزرگ را بندزندند و سرش را بپرند....

۱ - جهان بینی، موضع، برنامه سیاسی و استراتژی سیاسی جنبشهای اسلامی معاصر

رهبران جنبشهای اسلامی برای بنای اندیشه تشوریک خود، و برای پسیح توده ها و مشروعیت بخشیدن به برنامه شان، از چند مقوله نظری مهم سود می جویند. آنان با استفاده از مفاهیم ابتدائی اسلام و روایت و حدیث از گلشته های دوردست، ماهیت واقعی ایدئولوژی و برنامه سیاسی شان را در پرده ای از رمز و راز می پیچندند و از دید توده های مستاصل پنهان می کنند. درین این پرده و نشان دادن ماهیت کاملاً دنیوی و طبقاتی جهان بینی و برنامه این نیروها بسیار مهم است. باید نشان داد که جهان بینی، آمال و اعمال آنها متعلق به طبقات معینی است.

۲ - جهان بینی، موضع، برنامه سیاسی و استراتژی سیاسی جنبشهای اسلامی معاصر

رهبران جنبشهای اسلامی برای بنای اندیشه

تشوریک خود، و برای پسیح توده ها و

مشروعیت بخشیدن به برنامه شان، از چند مقوله

نظری مهم سود می جویند. آنان با استفاده از

مفاهیم ابتدائی اسلام و روایت و حدیث از

گلشته های دوردست، ماهیت واقعی ایدئولوژی و

برنامه سیاسی شان را در پرده ای از رمز و راز

می پیچندند و از دید توده های مستاصل پنهان

می کنند. درین این پرده و نشان دادن ماهیت

کاملاً دنیوی و طبقاتی جهان بینی و برنامه این

نیروها بسیار مهم است. باید نشان داد که جهان

بینی، آمال و اعمال آنها متعلق به طبقات

در واقع، یگناریه از همینجا، یعنی طبقات،

شروع کنیم.

اصلت: ... در اندیشه اسلامی، بجای طبقات،

مقوله ای به نام «امت» وجود دارد. امت یعنی

جماعت ایمان آورندگان که از هر طبقه ای می

توانند باشند. مقوله امت این واقعیت را که

جوامع کنونی به طبقات متناخص، با منافع

اقتصادی و سیاسی آشنا نایذری تقسیم شده اند،

مخالف می کند. زمین داران بزرگ و صاحبان

صنایع و تجار بازار همراه با کارگری که هیچ

طريق اين اصلاحات، مناسبات «مدن» به طور گسترده تر رخنه کرده اما از آنجا که بري پايه سرمایه داري انجام شد و میغواست ساختارهای دولتی موجود را حفظ کنند، حاضر نبود نساینگان فتووال و ايندها و نهادهای قدرالى را به يك چالش قطعی و تعیین کننده فراخواند. بالعكس، دنبال آن بود که با آنان به سازشی برسد و در نظام تیمه مستعمره ادغامشان گند. آيت الله خمینی به دو وجه اصلی از انقلاب سفید شاه معتبر بود: تقسیم زمین میان دهستانان (با وجود آنکه تقسیم اراضی بسیار محدود و دم بریده بود) و دادن حق رای به زنان. زمانی که کشتی «مدربیزاسیون» شاه به صخره خورد، نیروهای اسلامی که از ساختارهای قدرت پیرون رانده شده بودند، بازگشتهند تا از شاه و ارياش آمريكا، انتقام یگيرند...

سومین عامل که در رشد نیروهای اسلامی دخیل بود و اهمیت فرق العاده زیاد داشت، بحران جنبش کمونیستی بين الملل یود. احياء سرمایه داري در شوروی سوسیالیستی سابق که در اواسط دهه ۵۰ میلادی اتفاق افتاد اولين منبع اين بحران بود. نفوذ یابي اسلام در میان توده های مختلف وضع موجود، مدینون تواناني سیاسی، وضع تشوریک یا رادیکالیسم عملی آن نیست. چون هیچیک از اینها را ندارد، بحران درون جنبش کمونیستی بين الملل یک خلا، عظیم در زمینه رهبری توده ها ایجاد کرد. و این خلاه توسط نیروهای اسلامی که بشدت از سودت، پر شد....

انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی

- تها راه حل اسلام سیاسی شکست خورد، است. این جریان، در هر جا به قدرت رسید، هیچ چیز جلیدی برای توده ها به ارمغان نیاورد. شوتمندان فروتنست، فقرا فقیرتر شدند و چنگالهای امپریاليسم بر اقتصاد و قدرت سیاسی به قوت خود باقی ماند. اسلام سیاسی، پرچم گردد آوردن اخلاقیات سنتی و متعدد کردن قبائل تحت يك رژیم جدید نیست. بلکه اساساً تعباینه آمال طبقات معینی در کشورهای اسلامی است. اسلام سیاسی پرچم بخشی از طبقات استئمارگر این جوامع است که با این پرچم می خواهند درهای قدرت را بروی خود بگشایند و در ساختارهای دولتی موجود ادغام شوند، برای این نیروهای طبقائی، توده ها فقط ارزش سریاز پیاده را دارند. ... عاملی که کمبودش احساس می شود احزاب مارکسیست. لینینیست. مانوئیستی است که در رهبری توده ها قرار بگیرند، عطش تند آنان به رهائی و اثری بین پایایانشان را در خدمت چنگ خلق سازمان دهن و انقلابات دموکراتیک نوین را در خاورمیانه به پیروزی برسانند. این تها راهی است که هم می تواند فتووالیسم را ریشه کن و مشکلات خفتان آور چند قرنی را حل کند و هم بوغ امپریاليسم را یکبار برای همیشه برآندازد.

اما نه رسید که دگرگونی و تغییر در وضع فلایکبارمان کی فراخواهد رسید، در تغییر لحن اینان نسبت به اهداف جهاد، دو عامل بسیار مهم موثر بوده است: ۱. پس از پایان «جنگ سرده» جنبشیان بینادگرای اسلامی متحدیشان را در میان قدرتهای امپریالیستی غرب از دست دادند. ۲. دولتهای اسلامی در ایران و افغانستان روشنستگی خود را به وضوح نشان دادند. در این کشورها نه تنها فقر، وابستگی به امپریاليسم و هرگونه بی عدالتی اجتماعی بر جای ماند، بلکه با تحییل قانون شریعت وضع مردم بدتر از سابق شد. پیاده شدن پروژه اسلامی در این دو کشور ثابت کرد که جامعه موعود اسلامی نه تنها بهشت عدن نیست بلکه استمرار عقب ماندگی، فقر، چهالت حقارت بار، و همه گونه تعیض و نیز تحریر و اسارت ملی است.

۲ - عوامل وشد نیروهای اسلامی ... هر چند این واقعیت است که گردانندگان سرکوبگر جوامع خاورمیانه عامدانه نیروهای اسلامی را تقویت کرده، در صحنه سیاسی جای دادند اما مساله دیگر آنست که یك کارکرد زیرشانی نیز موجب تولید و بازنگشتن این نیروها می شود. در تحلیل از این نیروها اگر آنان را صرفاً «پژواکی از گلنسته» بدانیم، دچار اشتباه شده ایم. اینان محصول ساختارهای مدنون جوامع خاورمیانه هستند. و این ساختارها، به نوبه خود، محصول نفوذ عمیق امپریاليسم به این جوامع است. امپریاليسم با نفوذ در این جوامع آنان را تجدید سازماندهی کرده و در شبکه جهانی این امپریاليستی بافت. تجدید سازماندهی کردن و ادغام این جوامع، روندی متلاطم، و بر جسب رنجهانی که برای انسان به بار آورده، یکی از کریه ترین جریانات تاریخ است. این روندی بی پایان و ادامه دار است که برای خلقهای جهان زیرین و رونج عظیمی تولید می کند و آخوند. فصل آن همین «گلویالیزاسیون» معروف است.

آن نیروهای اسلامی که در سال ۱۳۵۷ قدرت را از شاه گرفتند، متعاقب چنگ جهانی دوم از ساختارهای قدرت پیرون رانده شده بودند. پس از چنگ اول و دوم، امپریاليسم در چند موج، و هر باور عیقق ترا از قبل در ایران نفوذ کرد. در هر موج نفوذ یابی امپریاليستی، ضربات سختی بر زیرینی اقتصادی فتووالی و روینای منطبق بر آن وارد شد. دستگاه روحانیت که یکی از ستونهای پر زور قدرت دولتی بود، در چند مرحله از تقدرت وانده شد. یکبار پس از چنگ جهانی اول وقتی که انگلیس ساختار دولتی متصرک نیمه استعماری رضا شاه را بنا کرده و بار دوم، پس از چنگ جهانی دوم، طرح اصلاحات ارضی و رفرمهاي دیگری که آمریکا بدست شاه داد، در دهه ۱۳۴۰ تحت نام «انقلاب سفید» به اجرا درآمد. این اصلاحات، روحانیت را به شکل قابل ملاحظه ای تضعیف کرد. اما «انقلاب سفید» قفویالیسم را ریشه کن نکرد. بلکه صرفاً شیوه تولید نیمه فتووالی را تجدید سازماندهی و آنرا به مناسبات امپریاليستی جهانی متصل کرد. با وجود آنکه از

خطانابنیری که توسط آیت الله ها انتخاب میشود، شبان توده ها هستند. اینان به خودشان شغل فکر کردن بجای توده ها و قضایت در سوره جزئیات زندگی آنها را داده اند. مقوله هاشی مانند «قلید» و «اما» خطانابنیری برای این ساخته شده که میان توده های مردم و رهبران (مردان خدا بر روی زمین) رابطه بند و ارباب را القاء کنند....

جهاد و شهادت: جهاد فی سبیل الله، اما این چنگ چیست؟ علیه کیست؟ و در این دنیا، ببنای تحقق کدام اهداف است؟ ... اهداف هر چنگ و روشهای پیشبره آن روشن می کند که از درون آن چه نوع جامعه ای متولد خواهد شد. از آنجا که بینادگرایان مذهبی دوست دارند به بینادها باز گردند، بگزارید به دوره محمد نگاهی کنیم. جهاد، از معانی ابتدای امر خصلتی کاملاً سیاسی داشت. محمد در طول ۹ سال دست به ۶۵ چنگ، برای ایجاد یک دولت و منابع اتصادی و سیاسی جدید، او، بسیاری از آیه های قرآن در مورد جهاد را در جریان همین چنگها فرموله کرد. بعداً، جانشینان محمد برای گسترش امپراتوری فتووالی اسلام به دیگر نقاط دنیا، به جهاد ادامه دادند. محمد برای اینکه بتواند توده ها را بعنوان سریاز جنگهاش بسیج کند و برای مبارزه سختی که در راه کسب قدرت در پیش رو داشت، مشروعیت کسب کند، می بایست ماهیت این چنگها را در پرده ای از رمز و راز ملعوبی می پیچید. به همین خاطر جهاد را دستور موجود مأموراً الطیعه ای بنام خدا قلمداد کرد. او باید وعده های کوتاه مدت و بلند مدت به سریازانش می داد بدین شکل: شما تا زمانی که در جهاد شرکت می کنید و کشته نمی شوید از غنائم چنگ سهمی خواهید برد؛ و اگر کشته شدید به بهشت میرید، محمد این را تضمین می کردا و در بهشت البته انواع و اقسام لذات مادی موجود است که شامل تعداد زیادی «دختران باکره» و پسران تازه خط برای مردان جهادی است. واضح است که این هیچ نیست مگر دویشگ و رشه به جهادگران فی سبیل الله. در جهاد، اگر قوم مغلوب حاضر به پرداخت خراج نشود آن را از دم تبع میگذراند و فرزندانش را به بودگی ...

در دهه ۱۹۸۰، جنبشیان بینادگرای اسلامی هدف جهاد را کسب قدرت سیاسی و استقرار قانون شریعت در جامعه اعلام می کردند. اما در سالهای اخیر در اهداف اعلام شده اشان، تغییراتی داده اند. اکنون اغلبیان می گویند هدف جهاد ضریب زدن به دشمنان اسلام و تهذیب درونی فره مسلمان است. آنها دیگر ادعای نمی کنند که پیروزی در جهاد تضمین شده است. بلکه می گویند « توفیق من الله » یعنی پیروزی مسلمانان وابسته به تصمیم خداست. رگه های سیاست بازی مدنون در این گونه صحبتها خرافی با توده ها واضح است. به توده ها می گویند، «بگزارید ما از شما کاملاً استفاده کنیم

بخش از نیروهای طبقاتی ارتقابی است که از ساختارهای قدرت بیرون رانده شدند و به دنبال یافتن موقعیت و سهمی بیشتر در دولتها می‌باشد...

قرن ۱۹ که کشورهای عرب و مسلمان به انتیاه قدرتهای استعماری امپریالیستی در آمدند، تنظمه عطفی در خصلت این جوامع بود.^(۲) با به پایان رسیدن قرن ۱۹، امپریالیسم کلیه عناصر فنودالی در زیربنای اقتصادی و در رویای اجتماعی و سیاسی این جوامع را تغییر شکل داده، در خدمت به خود سازمان داده بود. استعمارگران، در این بخش از جهان، برخلاف آمریکای لاتین، به منصب بومی تکیه کردند. انگلیسی‌ها، در جنگ علیه امپراتوری عثمانی نقش سیاسی مهمی به فرقه وهابی، که شاخه‌ای از اسلام است، دادند و از آن بعنوان زیربنای معنوی چنگهای استعماری‌شان برای بیرون راندن عثمانیها از این منطقه استفاده کردند. وهابیت و مکه، بعنوان مرکز تجمع اسلامی، اهیت کنونی خود را در دوره تحکیم سلطه استعمار انگلیس پیدا کردند....

پس از جنگ جهانی اول، یک جریان اسلامی مدرن به نام اخوان‌الملیمین در مصر سریلنگد کرد که پدیدانگزارش حسن البنا (۱۸۷۰-۱۹۴۹) بود. این جریان بعد از الهام‌بخش نیروهای اسلامی در کشورهایی که اسلام سنی در آن غالب است، شد....

اخوان‌الملیمین پیامی دو گانه داشت. فراخوانش به توده های قبیر، بازگشت به اصول قرآن و سنت اسلامی بود که فقط نقش مردم روحی را برای توده ها داشت. اسلام اخوان به روش‌نگرانی که از سلطه خارجی و عقب ماندگی مصر بیزار بودند، یک هوتیت «برمنی» یا «ملی» و اجازه استفاده از ابزار مدبیریت غربی برای اداره یک کشور نیمه فنودالی نیمه مستعمره را ارائه می داد. و به این دلایل برایشان جذایت داشت. در واقع تجربه اخوان‌الملیمین نشان میدهد که اسلام، همانند مذاهب دیگر، قادر است خود را با شکل‌های مدرن ستم کند. این انجام این، توده ها باید کمونیسم را در دست بگیرند، زیرا کمونیسم تها ایدئولوژی و برنامه راهی بخش واقعی در جهان و در تاریخ پسر است. فقط کمونیسم می تواند توده های این منطقه را ورای مذهب، تزاد و میلت‌شان متعدد کند تا دست به تکان دهنده ترین مبارزات علیه امپریالیسم (عملتا امپریالیسم آمریکا) و تمام قدرتهای دولتی ارتقابی که بر کشورهای عرب و دیگر کشورهای اسلامی حاکمند، بزنند. بدون انجام این مبارزه ایدئولوژیک، کمونیستها اتفاقاً نخواهند توانست توده های در حال پیاختاستن را بسی ریک اندک انتقال و واقعی هدایت کنند. و فقط هنگامی که توده ها، سرمتش های از اقلایات واقعی را به چشم بینند نفوذ مذهب بطرور کل فروکش خواهد کرد.

دوره بعد از جنگ جهانی دوم تنظمه عطف دیگری در این جوامع بود. قدرتهای امپریالیستی ساختارهای دولتی نیمه فنودالی نیمه مستعمره جدیدی را در این کشورها شکل دادند. در این نظم جدید، به روحانیت سهم بسیار کمتری در قدرت داده شد. در کشورهای مختلف خاورمیانه از درون دستگاه اسلامی یک جریان سیاسی که بشدت با رئیسه‌های حاکم در تضاد بود، سریلنگد کرد. این ها داروهسته های حاکم و اسلام رسمی را فاسد و متروک اعلام کردند. در واقع، ریشه جنبش‌های اسلامی کنونی در این دوره است....

آنچه این جنبش‌های اسلامی را ارتقابی می کند، عاملتاً منشاً طبقاتی رهبران و بقیه در صفحه ۴۶

کنزیده‌ای از مقاله

اسلام: ایدئولوژی و ابزار طبقات استثمارگر

محله آنترنالیسیونالیستی
جهانی برای فتح شماره ۲۸

نوشته: نصرین جزاپری

آنائی که بر مسند حکومت نشته اند، از مذهب به متابه سلاحدی مهم استفاده کرده و می کنند. مثلاً جووج بوش عده ای از فاشیستهای مسیحی را مستعمره که امپریالیستها در انتلاف با طبقات ارتقابی محلی (سرمایه داران و ملاکین بزرگ) ساخته اند، ندادند و نمی توانستند بدهند... کمونیستها این اتفاق را دو وظیفه لاینفسک روپرسونید: آنها باید در رأس مبارزات ضد امپریالیستی قرار گیرند، توده ها را در سرینگون کردن قدرتهای دولتی ارتقابی رهیی کنند و انقلاب را به پیروزی برسانند؛ در همان حال و به مشابه بخش جانشی ناپذیر از رطیفه فرق و برای اینکه در انجام این وظیفه موفق باشند، باید ایدئولوژی اسلام (و هر ایدئولوژی فنودالی یا بورژوازی دیگر) ملی در مقابل رهان آنان بوده، قادر به سرینگون کردن سلطه امپریالیسم نیست.

برای این، توده ها باید کمونیسم را در دست بگیرند، زیرا کمونیسم تها ایدئولوژی و برنامه راهی بخش واقعی در جهان و در تاریخ پسر است. فقط کمونیسم می تواند توده های این منطقه را ورای مذهب، تزاد و میلت‌شان متعدد کند تا دست به تکان دهنده ترین مبارزات علیه امپریالیستها و مرتعین تقویت کنیم. جهانی برای فتح

طبقی می سال گذشته، در کشورهای خاورمیانه، احزاب یا گروه های اسلامی که به ضدیت با باندهای حاکم برخاسته اند، نقش مهمی در صحنه سیاسی بازی کرده اند. در این دوره، جریانات اسلامی که مدعی ضدیت و مبارزه (جهاد) علیه قدرتهای امپریالیستی غرب و دولتهای توپستعمره آنان در خاورمیانه بودند، توانستند بخشهای از پایه اجتماعی انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی (یعنی کارگران، دهقانان و نیمه پرولتاریا) را بزرگ نفوذ خود بکشند. گاهی اوقات این نفوذ بسیار گسترده بود. اما نه ایدئولوژی آنها سر سوزنی منطبق بر منافع توده هاست و نه برنامه شان. تشریع و تکرار این حقیقت از وظایف تعطیل نشدنی و عاجل کمونیستهای انقلابی این کشورهای است. زیرا بدون این کار، برانگیختن و سازماندهی توده ها برای سرینگونی دولتهای ارتقابی و بیرون کردن امپریالیستها، نشانی است. تجربه‌ی بیش از بیست سال، در ایران و افغانستان، مثل روزن شان داد که اسلام یک ایدئولوژی رهانی بخش



نیست؛ برنامه های سیاسی و اقتصادی نیروهای اسلامی هیچ تغییری در جوامع کریه المنظر خاورمیانه، در ساختارهای نیمه فنودال نیمه مستعمره که امپریالیستها در انتلاف با طبقات ارتقابی این خود نشانه‌ی اهمیتی است که امپریالیستهای آمریکایی به استفاده از مذهب برای تقویت مشروعیت خود می دهند. آنها از علل واقعی رنج و خواب کردن توده ها نسبت به علل واقعی رنج و پدیدهای هیشان و برای بسیج گروهی از مرتعین سرخست در پشت بیرق «ازرهای پایه ای» حاکمیت بورژوازی، استفاده می کنند....

علت آنکه مقاله حاضر منحصراً به اسلام می پردازد بخطاب آن نیست که ما معتقدم این مذهب تفاوت اساسی با مذهب دیگر دارد. بالعكس، از دیدگاه مارکیس، همه مذاهب به لحاظ ایدئولوژیک یکسانند. اما اسلام در میان بخش مهمی از ستمدید گان جهان نفوذ دارد. برخلاف امپریالیستها که با دیدگاه حظمت طلبانه بینانگریان اسلامی را مورد حمله قرار میدهند، ما ماذهیستها می خواهیم با آشکار کردن منافع طبقاتی نهفته در پشت بیرق نیروهای منعی اسلامی، عزم و پیگیری توده های مناطق مهمی از جهان را در مبارزه علیه امپریالیستها و مرتعین تقویت کنیم.

جهانی برای فتح

خط سیو تاریخی

اسلام سیاسی معاصر، پدیده پیچیده ای است. اسلام سیاسی توسط طیف گوناگونی از نیروهای طبقاتی مسدد استفاده قرار گرفته است؛ از قدرتهای استعماری امپریالیستی غرب گرفته تا نیروهای ارتقابی که با رئیسه‌های حاکم مخالف بوده اند و نیروهای ملی گرا که بعضاً از آن بعنوان وسیله ای برای بسیج ضدیت توده ها با سلطه خارجی استفاده کرده اند. در این مقاله توجه ما معطوف به آن بخش از اسلام سیاسی است که در دهه های اخیر در کشورهای خاورمیانه و افغانستان، در ایران و افغانستان، مثل روزن شان داد که اسلام یک ایدئولوژی رهانی بخش